

انقلاب اسلامی

دجرت

شماره ۷۸۳ از ۷ تا ۲۰ شهریور ۱۳۹۰

پا، جای پای شاه؟!

- ◀ جبهه سازی خامنه ای - انتخابات فرمایشی - ریزش و...: ص ۱
- ◀ تاریخچه انجمن حجتیه از پیدایش تا امروز - ۱: ص ۶
- ◀ رابطه بوش پدر و بوش پسر با رژیم خمینی و خامنه ای؟ ص ۷
- ◀ روسیه و استفاده از درماندگی رژیم - ادامه جنبش در سوریه - آینده لیبی؟ ص ۹
- ◀ فرسودگی تأسیسات نفتی و ناتوانی رژیم از دریافت بهای نفت، با فساد و بیکاری و گرانی همراه شده است: ص ۱۱
- ◀ رژیم خمینی زندانها را پرتو، زنان را بی منزلت تر و زندگی را بی ارزش تر کرده است: ص ۱۲

انقلاب اسلامی: در ایران، رژیم مافیاهای نظامی - مالی، به جبر استبداد، پا جای پای رژیم شاه می گذارد و بطرف سقوط می رود. خامنه ای که عقده شاه سابق شدن را دارد، می پندارد در جایی که او شکست خورد، خودش پیروز می شود. در فصل اول، خبرها و گزارشها در باره جبهه سازی و جبهه بازی و تلاشی رژیم از درون و سرانجامی که انتخابات پیدا خواهد کرد و ریزش روز افزون رژیم، بخصوص ترک کردن بانیان و حامیان اصلی رژیم خامنه ای را و ناگزیر شدن خامنه ای با جایگزین کردن آنها با تازه به دوران رسیده ها را گرد آورده ایم.

در فصل دوم، قسمت اول گزارش - تحقیق در باره انجمن حجتیه و در فصل سوم، نوشته یکی در باره بوش پدر و دیگری در باره بوش پسر و رابطه هاشان با رژیم خمینی و خامنه ای - مافیاهای را از نظر خوانندگان می گذرانیم. هردو گزارش سخت عبرت آموز هستند.

در فصل چهارم، خبرها و نظرها در باره پرونده اتمی ایران و چرایی پا در میانی روسیه و ربط سرنوشت پرونده اتمی ایران با سرنوشت سوریه و نیز حال و آینده لیبی را، وضعیت آنها را تا جایی که ممکن است، روشن می کنند.

در فصل پنجم، اطلاعات و داده های اقتصادی را جمع آورده ایم. این اطلاعات و داده ها گویای وضعیت اسف بار صنعت نفت و کاهش صادرات نفت و مشکل شدن دریافت بهای نفت از مشتری ها هستند. صنعت نفت گویای بی کفایتی مفرط رژیم مافیاهای و خیرهای فسادهای بس بزرگ، گویای فساد گسترده و روشن است که فساد گسترده و بیکاری و گرانی ربط مستقیم پیدا می کنند با اقتصاد بخش نفت.

در فصل ششم، خبرهای اعدام ها و دیگر تجاوزها به حقوق انسان را از دید خوانندگان گرامی می گذرانیم:

جبهه سازی خامنه ای - انتخابات فرمایشی - ریزش و...

شاه حزب بازی می کرد و خامنه ای جبهه بازی می کند و نمی داند چرا کار جبهه نمی گیرد:

◀ جبهه بایرداری انقلاب اسلامی هنوز تشکیل نشده، جبهه دیگری به نام جبهه استقامت انقلاب اسلامی روی کاغذ تشکیل شد. عقده شاه و میل مهار نکردنی به همه کاره شدن، خامنه ای را بر آن داشت که این دو جبهه را تشکیل دهد تا جانشین دو حزب ایران نوین و مردم بگردند. کار آن دو حزب نگرفت و سرانجام، شاه آن دو را در حزب رستاخیز منحل کرد. کار دو جبهه نیز نخواهد گرفت و خامنه ای ناگزیر باید سازمانی شبیه حزب رستاخیز شاه بوجود آورد.

◀ اما چرا کار جبهه و حزب در ایران نمی گیرد؟ یک عامل آن اینست که حزب و جبهه را قدرت حاکم تشکیل می دهند و یا گروهی که موقعیت متفوق و مسلط دارند. هرگاه رسیدن به قدرت در چشم انداز باشد، گروه ها و افرادی که موقعیت متفوق و مسلط یک گروه و یا یک یا چند شخصیت را پذیرفته اند، در حزب یا جبهه می مانند. اما اگر امید رسیدن به قدرت از دست رفت، گروهها و افراد تفوق طلبی گروه یا شخصیت های متفوق را بهانه می کنند و از آن خارج می شوند. گاه قدرت نیز بدست می آید اما بر سر تقسیم قدرت نزاع در می گیرد و حزب یا جبهه می باشد. چنانکه در اواسط حکومت خاتمی، جبهه اصول گرایان تشکیل شد. با تقلب، مجلس و ریاست جمهوری را از آن خود کرد. اما طولی نکشید که به چندین گروه تجزیه شد. در حال حاضر، همان گروهها هستند که به جان یکدیگر افتاده اند.

در صفحه ۴

دوستان محترم و خوانندگان این نشریه بصورت چاپی و اینترنتی! ما را برای ادامه انتشار نشریه، با کمک مالی خود یاری فرمائید!

انطباق جوئی با دروغ، گریز از مسؤلیت است

هموطنی پرسشهای بسیار را با من در میان گذاشته است. به پرسشها به ترتیب منطقی و با توجه به زمان (از لحاظ ماه های اول دوران بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰ و سال روز انقلاب مشروطیت و کودتای ۲۸ مرداد و از جهتی نزدیک به سالروز تجاوز عراق به ایران و...) پاسخ می نویسم:

آقای ابوالحسن بنی صدر! گرم ترین سلامهای من را به عنوان یک هموطن پذیرا باشید و امید آن که در صحت و سلامت کامل باشید.

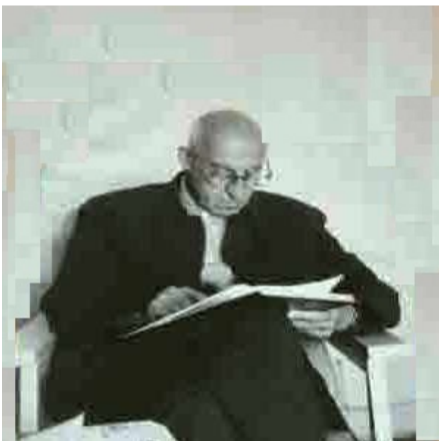
آقای بنی صدر! پیش از هر چیز، بر خود لازم می دانم از شما بابت قضاوت های پیشینم عذرخواهی کنم. من تا یکی دو سال قبل بر اثر تبلیغات رژیم شما را یک مهره امریکا و کسی که اسناد لانه جاسوسی بر ارتباط پنهانی او با امریکا دلالت دارند، کسی که در جنگ خیانت های بی شماری به خاکم کرد و کسی که عامل کشتار هفت تیر و ... بوده و اکنون در پناه و دامان امریکا و غرب است، می دانستم و از این رو از سر اطلاعات نادرست و تبلیغات سوء و از سر حس وطن دوستی ام در شما به دید یک خائن می نگریستم و اهانت هایی را هم در جمع دوستان بر شما وارد می کردم و در تعریف و تحلیل تاریخ برای دوستان نقل می کردم. قصد ندارم خود را مبرا کنم، اما در جو سنگین هجمه ای که گاه و بیگاه علیه شماست شاید نتیجه ای غیر از این نمی توان از هم نسلان من انتظار داشت. در جو سانسوری که بر نسلی می رود که نه می داند اکتبر سورپرایز چیست و نه از ایران گیت خبری دارد و تسخیر لانه جاسوسی را مثنی محکم بر دهان امریکا می داند، شاید نتوان بر او خرده گرفت. با این حال در ابتدای سخنم بابت آن چه بر شما نسبت دادم، پوزش می طلبم و امیدوارم گذشته درس تجربه ای برایم باشد تا از عقل قدرتمدار فاصله گرفته و در راه رسیدن به عقلی سراسر آزاد باشم.

د. صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صدو بیست و نهمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق»

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۳۳)



جمال صفری

ژنرال سر ادموند آبرونساید طراح کودتای ۱۳۹۹:

« فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ما را در ایران

حل خواهد کرد»

خاطرات آبرونساید بیانگر خلاء رهبری رجال و نیروهای ملی در تشکیل جبهه ای برای عبور از بحران ایران و سازماندهی درخور آن بود که تضمین کننده آزادی و استقلال، امنیت داخلی و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران باشد. از این خلاء رهبری ناشی از ناتوانی جانبداران استقلال و آزادی ایران، قدرت مسلط انگلیس استفاده کرد. امپراطوری در استراتژی عمومی خود، به ایران اهمیت تعیین کننده می داد. لذا، با کودتای سیاه سوم اسفند ۱۳۹۹ آلترناتیو دلخواه خود را توسط عوامل خود در ایران، که هیچ گونه پایه مردمی نداشتند، بر ضد اساس مشروطیت، بر مردم ایران تحمیل کرد. (۱) خاطرات آبرونساید، خاطرات کرمیت روزولت مأمور آمریکا (CIA) را تداعی می کند: روزولت برای اجرای طرح کودتا به ایران آمد. کودتا بر ضد حکومت ملی دکتر مصدق را رهبری کرد. شکست خورد و دستور یافت باز گردد اما دو آیت الله در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتای انگلیسی و آمریکایی را به نتیجه رساندند. در آن کودتا، عوامل آن دو قدرت، شاه و خانواده های حاکم و بخشی از سران ارتش و اراذل و اوباش و روحانیونی نظیر ابوالقاسم کاشانی و سید محمد بهبهانی شرکت کردند. نقش حزب توده را نیز نباید از یاد برد.

در صفحه ۱۳



انطباق جوئی با دروغ، گریز از مسؤلیت است

آقای بنی صدر!

در چنین جو سانسوری که بر ما می رود، یافتن و پویش حقیقت امری دشوار است و دفاع از آن نیز دشوارتر و گاه به قیمت جان تمام می شود. با این حال در این یکی دو سال اخیر تا جایی که توانستم سعی کردم هم نسلهای خود را نسبت به خط استقلال و آزادی و حقوقشان آگاه کنم و در این راه که در ابتدای آن هستم، همواره از آثار شما بهره برده ام و مدتهاست که مصاحبه ها و مقالات شما در «نشریه انقلاب اسلامی در هجرت» و رادیو عصر جدید و آزادگان را دنبال می کنم و در اختیار دوستان قرار می دهم. بارها در مقابل دوستان به دفاع از عملکرد شما در دوران ریاست جمهوری پرداختم و سعی کردم تا شایعات بی اساسی نظیر فرار شما با لباس زنانه، اشعه زن و ... را از ذهن ها بردارم و قصد اصلی سازندگان این دروغ ها را بر ملا سازم. حاصل کارم هر چه بوده باشد، امیدوارم گامی باشد در راستای کمک به پیشبرد خط استقلال و آزادی.

آقای بنی صدر!

در مصاحبه های خود تاکنون چند بار به طعنه گفته اید که در جمهوری اسلامی ۲،۵ شانس آورده اید: کتاب اولین رئیس جمهور، کتاب عبور از بحران و کتاب غائله ۱۴ اسفند. اکنون به نظر می رسد باید حداقل یک ۰،۵ شانس دیگر به آن بیفزایید چه آن که روزنامه جوان در سی امین سالروز خرداد ۶۰ ویژه نامه ای را در مورد شما به چاپ رساند به نام «۳۰ سال بعد از جراحی بزرگ» و در بیش از ۲۰۰ صفحه به مصاحبه با عده زیادی پرداخت. از امثال جلال الدین فارسی و نقاشیان تا بازخوانی و چاپ اعترافات حسین نواب صفوی، احمد غضنفرپور و بازخوانی پرونده نوار آیت و ...

در برخی مصاحبه های این ویژه نامه نکاتی وجود داشت که پیش تر شما پاسخ داده اید، در برخی جاها نیز مطالبی بود که ارزش پاسخ گویی هم نداشت و حتی خنده دار بود! مثلا آقای کاشانی در مصاحبه خود گفته بود: «من خود در دانشگاه شریف شنیدم که بنی صدر گفت موی زن اشعه ای دارد که برای چشم مرد ضرر دارد!» بدین ترتیب روایت جدیدی هم برای «اشعه زن» پیدا شد که دیگر مرد را «حالی به حالی» نمی کند، بلکه «چشم درد» می آورد! از این نکات که بگذریم، برخی روایت ها وجود داشت که برایم جدید بود و در کتاب خاطرات شما یا مصاحبه های بی شماری که شما انجام داده اید (مثل ۴ مصاحبه لحظات خطیر انقلاب) اثری از آن ها نیافتم. بر آن شدم تا برای روشن شدن حقیقت روایت های شما را نیز پیروان این ماجراها بشنوم تا بهتر به قضاوت بنشینم. مجموع این روایت ها برایم سوالاتی شد و این سوالات و روایات بهانه ای شد تا به چند سوالی که از مدت ها قبل به ذهن خودم نیز خطور کرده بود بپردازم و آن ها را برای شما مطرح کنم تا پاسخ بشنوم. می دانم که بی شمار سوال از سوی دیگر هموطنان به شما می رسد، اما این سوالات نه تنها سوالات من، بلکه سوالات چندین نفر دیگر از دوستانم هم هست که با من در میان گذاشته اند و من برای آن ها پاسخ نداشتیم و لذا صلاح را در پرسش از شما دیدم. امید این که پاسخ شما به آن ها بتواند همه هم نسلان مرا در راه کشف حقیقت یاری نماید. سوالات من در ادامه نامه خواهد آمد.

از فرصتی که برای پاسخ دهی می گذارید، صمیمانه سپاسگزارم. شاد و پیروز باشید.

● سوالاتی درباره آیت ... خمینی

۱. شما بارها گفته اید که آیت ... خمینی در مصاحبه با اشپیگل در پاریس جمله «ولایت با جمهور مردم است» را بکار برد. آیا ایشان دقیقاً این عبارت را با همین الفاظ بکار برد و یا از جملاتی نظیر «حکومت از آن جمهور مردم است» «حق حاکمیت از آن عامه مردم است» و نظایر آن استفاده کرد؟ تا کیدم از آن رو است که بدانم آیا ایشان لفظ «ولایت» را با همان معنا و مشخصاتی که برای «ولایت فقیه» بکار می برد استفاده کرد یا خیر؟ آیا ایشان در هیچ مصاحبه ای از ولایت فقیه صحبت نکرد؟ چگونه است که هیچ کس در پاریس از او درباره «ولایت فقیه» که درباره آن در نجف کتاب نوشته بود سوالی نپرسید؟ جالب این جاست که ارتشید فردوست می گوید وقتی بحران در ایران اوج گرفت، محمدرضا پهلوی از فردوست می پرسد خواسته های مردم و آیت ... چیست؟ و فردوست در پاسخ می گوید اگر می خواهی نسبت به خواسته ها و اطلاعی، کتاب ولایت فقیه را بخوان (نقل به مضمون). چگونه است که در ایران این چنین ولایت فقیه همراه اسم آیت ... خمینی مطرح می شود، اما در پاریس هیچ کس از او درباره ولایت فقیه نمی پرسد و او نیز چیزی در این باره نمی گوید؟

۲. شما مدعی هستید که آیت ... خمینی بر پیش نویس قانون اساسی ایراد چندانی مهمی نگرفت و پس از عزیمت شما و آیت ... طالقانی به قم و ارائه برخی توضیحات، ایشان قانع شدند. بویژه تاکید من از آن روست که شما گفته اید حتی بعد از دیدن پیش نویس نیز آیت ... خمینی حرفی از ولایت فقیه نزد اولین بار در مجلس خبرگان قانون اساسی حسن آیت این بحث را پیش کشید. با این حال نسخه منتشره از سوی انتشارات مجلس خبرگان رهبری که توشیح نویسی آیت ... خمینی را بر این پیش نویس دارد، در برخی جاها خود اشارات و تاکید ایشان را بر ولایت فقیه نشان می دهد: به عنوان نمونه در کنار بند مربوط به رئیس جمهور، یعنی اصل ۸۹ که رئیس جمهور بالاترین مقام شمرده شده، ایشان نوشته اند: باید نقش رهبری انقلاب که مافوق است اشاره شود. همچنین آیت الله گلپایگانی نیز ذیل اصل ۱۳ که حاکمیت ملی را از آن مردم می شمارد می نویسد: «حاکمیت مطلقه مختص خداوند است و این حکومت و ولایت الهیه بر حسب اصول عقاید اسلامی و مذهب جعفری به پیامبر اکرم تفویض شده و بعد از آن حضرت با ائمه اطهار و در عصر غیبت با فقهای جامع الشرایط است.»

با این حال هنوز هم می گوئید ایشان بر پیش نویس نظری راجع به ولایت فقیه ندادند؟ و ولایت فقیه را نخستین بار حسن آیت در مجلس خبرگان مطرح کرد و پیش از آن سابقه ای نداشت؟ آیا سایت انتشارات خبرگان حقیقت را پوشانده است؟ پس توشیح نویسی آیت الله گلپایگانی را چگونه نادیده می گیرید؟

۳. شما بارها این جمله آیت ... خمینی که «۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه» را بعنوان استبداد ایشان قلمداد کردید. با این حال نگاهی به سخنان کامل ایشان در آن تاریخ نشان می دهد که ایشان تاکید دارد اگر ۳۵ میلیون با بی قانونی موافقت کنند، ایشان مخالفت می کنند. حتی در ۶ خرداد می گوید:

«رئیس جمهور حدودش در قانون اساسی هست، یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می کنم. اگر همه ملت موافق باشند من مخالفت می کنم. نمی شود از شما پذیرفت. نباید از مردم پذیرفت که مثلا ما شورای نگهبان را قبول نداریم» بدین ترتیب آقای خمینی می گوید زمانی با رئیس جمهور مخالفت می کند و حرف مردم را نمی پذیرد که قانون را قبول نداشته باشند. آیا این استبداد است که کسی در مقابل بی قانونی بایستد؟!

در این که آقای خمینی بارها قانون اساسی را نقض کرد شکی نیست. تشکیل خودسرانه مجمع تشخیص مصلحت، تفویض فرماندهی کل قوا، انتصاب رئیس شورای عالی قضایی بدون مشورت و ... درست در همین راستا است اما این که مخالفت ایشان با بی قانونی و زیر پا گذاشتن قانون را به منزله استبداد بگیریم، به گمان درست نیست. آیا این ماجرا جنبه و تفسیر دیگری دارد؟

* پاسخها به پرسشها:

این بار، چون پای تاریخ بمیان است، پاسخ را با مراجعه به امر مستمری که پرسش کننده و هم نسلهای او هستند، می دهم. در حقیقت، هر یک از آنها با مراجعه به خود، می توانند تناقضهای موجود در دروغ را بشناسند. می توانند راست را از دروغ تمیز دهند و واقعیت را آسان که هست، در یابند:

● پاسخ به پرسش اول:

۱ - پرسش کنندگان و دیگر مردم ایران، در رژیم ولایت مطلقه فقیه «زندگی» می کنند. پس می دانند که دو اصطلاح «ولایت فقیه» و «ولایت جمهور مردم»، اگر نه رایج ترین، دست کم در جریان رایج ترین اصطلاح ها، در ایران، بوده اند و هستند. بسیاری از آنها نمی دانند آقای خمینی در نوفل لوشاتو، از «ولایت جمهور مردم» طرفداری کرده است. اما، بنا بر پرسش، پرسش کننده و بسیاری می دانند که بنی صدر، هم در حیات آقای خمینی و هم بعد از او، مرتب، به عهد او با مردم ایران، در حضور جهانیان، در باب استقرار ولایت جمهور مردم، استناد کرده است. اگر همه نمی دانند آنها که گفتگوهای مجلس خبرگان اول را شنیده اند، می دانند بنی صدر، هم در آغاز کار آن مجلس که اکثریتش بر آن شد پیش نویس قانون اساسی را کنار بگذارد و ولایت فقیه را مطرح کرد، گفته است: آقای خمینی در نوفل لوشاتو بر ولایت جمهور مردم تصریح کرده و پیش نویس قانون اساسی بر وفق آن تهیه شده است و شما انتخاب شده اید که آن پیش نویس را بررسی کنید و موکلان شما حاضر و ناظرند. پس شما اجازه و کالت فضولی را ندارید. پاسخی که به او داده شد این بود: بنا نیست پای امام خمینی را در این مجلس بمیان آوریم. اما احدی نگفت او این سخن را نکرده است. تا آقای خمینی زنده بود، نه او و نه یکی از کسانی که در نوفل لوشاتو همراه او بودند، تکذیب نکردند و نگفتند این جمله را آقای خمینی بر زبان نرانده است. بعد از مرگ او تا امروز نیز، یک نفر از آنها و غیر آنها نگفته است آقای خمینی این جمله را نگفته است. پیش نویس قانون اساسی مدرک دیگری است. آقای خمینی، یکبار هم از ولایت

فقیه سخن نگفت اما مکرر از ولایت جمهور مردم و میزان رای مردم است و ... سخن گفت. بدین قرار، پرسش کننده و نسل امروز ایران، تصدیق را شنیده اند و تکذیب را نشنیده اند. پس خود شاهد صدق قول بنی صدر هستند.

۲ - اما پرسش می گوید استقرار ولایت جمهور مردم - که شرکت در مدیریت جامعه است در استقلال و آزادی و برادری - خواهری و برابری - مسئله و هدف نسل امروز است. انقلاب مشروطیت برای این بود که ایرانیان که منزلت رعیت را داشتند، منزلت شهروند را بجویند. سه مرجع تقلید وقت نیز، در تلگراف خود به محمد علی شاه، در زمان غیبت، ولایت را از آن ولایت جمهور شناخته اند. در نهضت ملی ایران، استقلال و آزادی همراه شدند. یعنی مردم ایران دانستند وقتی دولت و اقتصاد زیر سلطه است، آنها آزادی نیز ندارند. نزاع مصدق با شاه، نزاع بر سر حاکمیت ملت بود. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، ایرانیان را از استقلال و آزادی، بنا بر این، از شهروندی محروم کرد. جنبش همگانی سال ۵۷ نمی توانست ولایت جمهور مردم را هدف نکند. پس نسل امروز، می داند که از مشروطیت بدین سو، بطور مستمر، استقرار ولایت جمهور مردم و باز یافتن منزلت شهروندی، هدف جنبشهای مردم بوده است. آقای خمینی، زمانی وارد فرانسه شد که موقعیت بهیچ رو، مساعد طرح کردن ولایت فقیه نبود. دورتر، به مسائلی که وسائل ارتباط جمعی آن روز دنیا طرح می کردند و هم امروز نیز مسائل مردم ایران هستند، باز می گردیم. افزون بر یک قرن مبارزه برای بازیافت استقلال رای و آزادی گزینش، به نسل امروز می گوید که نسل شرکت کننده در انقلاب، همان هدفی را در سر داشته است که اینک او در سر دارد.

۳ - جمله «ولایت با جمهور مردم است» را آقای خمینی بکار برد. تا آن زمان، هیچ کس اصطلاح «ولایت جمهور مردم» را بکار نبرده بود. آنها که برای مردم حقی بر سر نوشت خویش قائل بودند، حاکمیت ملی و یا حاکمیت مردم را بکار می بردند. اما این که قصد او از ولایت جمهور مردم، همان ولایتی بود که برای فقیه قائل بود، پرسشی نیست که کسی بتواند خود را جای او بگذارد و به آن پاسخ گوید. با وجود این، پاسخهای او به خبرنگاران قصد او را آشکار می کنند:

«میزان رای مردم است» و مراد از جمهوری دموکراتیک اسلامی همین جمهوری است که در فرانسه هست، و ... دست کم، بدین معنی هستند که مراد او از ولایت جمهور مردم، از آن مردم بودن حاکمیت بر سر نوشت خویش بوده است. او می دانسته است که ولایت جمهور مردم نقض ولایت فقیه بوده است، یا این حال، این جمله را بر زبان آورده است.

در خور یادآوری است که آن زمان، هیچیک از نزدیکان آقای خمینی به یاد نمی آورد که سه مرجع تقلید دوران انقلاب مشروطیت در تلگراف به محمد علی شاه گفته اند: در زمان غیبت، ولایت با جمهور مردم است. آیا خود وی از آن تلگراف اطلاع داشت یا خیر، نمی دانم. اما بدون تردید، مطمئن شده بود هرگاه بر ولایت جمهور مردم تاکید نکند، به اتزوا در می آید. با آنکه ولایت را از آن جمهور مردم دانست و اظهار کننده بیان استقلال و آزادی شد، مطمئن نبود انقلاب

پیروز می شود و او می تواند به ایران بازگردد. برای او در شهر ورسای خانه نیز خریدند. و اگر نمی گفت ولایت با جمهور مردم است، ناگزیر می باید می گفت: ولایت با فقیه است. اما غرب ولایت پای را تجربه کرده بود و روزنامه نگارانی که خطر «فاشیسم مذهبی» و «استبداد روحانیت» را پیش کشیده بودند، او پیدا می کردند. ایرانیان مخالف ولایت فقیه که در افکار عمومی اثر گذار بودند، نیز برضد او می شدند. این شد که نه تنها او حتی یک بار از ولایت فقیه سخن به میان نیامد، بلکه وقتی هم یک روحانی بنام صادقی، در کوی دانشگاه پاریس از آن سخن بمیان آورد و مخالفت همگان را با ولایت فقیه برانگیخت، مورد سرزنش او قرار گرفت.

۴ - تمام ۱۹ مسئله و راه حل های آن، در شمار مهمترین اسناد انقلاب ایران هستند. هم به این دلیل که پاسخهای آقای خمینی به پرسشها در باره هر یک از آن مسئله ها، در حدود همان راه حل های پیشنهادی بودند و هم به این دلیل که آن مسائل، از آن روز تا امروز، همچنان مسائلی هستند که مردم ایران با آنها روبرویند.

بهنگام ورود آقای خمینی به فرانسه، جو تبلیغاتی بسیار سنگین بود. فرستاده های خبرنگاران به ایران، از «رهبران و شخصیت های مذهبی و سیاسی در باره آن مسائل می پرسیدند. اما با پاسخ نمی شنیدند و با پاسخهای مبهم و بی رابطه با مسئله می شنیدند. نتیجه این می شد که مطبوعات غرب انقلاب ایران را فاقد اندیشه راهنما و هدف مشخص بدانند. برخی از آنها معتقد بودند که شکست در انتظار انقلاب است.

این بود که این ۱۹ مسئله را به بیان روشنی در آوردم. راه حل های هر یک از مسئله ها را نیز نوشتم و نوشته را، در سومین روز اقامت آقای خمینی در فرانسه، در تاریخ ۳ اکتبر ۱۹۷۸، تسلیم او کردم. عنوانهای آن ۱۹ مسئله و دو مسئله از آنها را که به تفصیل، به نقل از کتاب «اصول راهنما و ضابطه های حکومت اسلامی» (صفحه های ۱۷۷ تا ۲۳۰) می آورم:

۱ - تضاد رشد با اسلام و ۲ - علما (روحانیان) راه حل و برنامه ندارند و ۳ - دو گرانش در میان علما و ضعف رهبری سیاسی اجرائی و ۴ - شعار حکومت اسلامی که هیچ معلوم نیست شکل و محتوای آن چیست و ۵ - مذهب و رژیمهای نظامی و امکان استقرار حکومت نظامی با رنگ مذهبی و ۶ - نه محمد (ص) و نه مارکس (یعنی نه اسلام و نه مارکسیسم، بلکه رژیم وابسته به غرب) و ۷ - ایران میان دو ابر قدرت و ۸ - شعار استقلال و آزادی و رابطه این دو بایکدیگر و ۹ - «راه حل امینی» یا آزادی بدون استقلال و ۱۰ - حدود مخالفت با رژیم شاه (اصلاح رژیم یا تغییر آن) و ۱۱ - مسائل اقتصادی امروز و فردای ایران و ۱۲ - اسلام و تحول اجتماعی (اسلام از تصدی تحول اجتماعی مطلوب ناتوان است) و ۱۳ - اسلام و بخصوص شیعه ضد قدرت است و می خواهد قدرت بشود (در عمل مروج زورپرستی می شود) و ۱۴ - استبداد دینی و اخلاقی جانشین استبداد پوسیده شاه می شود. و ۱۵ - مسئله زن (اسلام دین مرد است و زن را دون انسان می انگارد) و ۱۶ - اقلیت های مذهبی



انطباق جوئی با دروغ، گریز از مسؤلیت است

در ایران (از حقوق انسان محروم می شوند) و ۱۷ - اسلام و فرهنگ (اسلام نمی تواند رشد فرهنگی را تحمل کند) و ۱۸ - جای علمای دین در نظام جمهوری اسلامی و ۱۹ - گروه گرانی و گروههای التقاطی (اسلام لعاب می شود برای بیان های قدرت).

● مسئله: شعار حکومت اسلامی:

(خبرنگاران از ایران گزارش می کنند): «این شعار ناگهان پیدا شد. حرفش نبود (مخبر لوموند به خود این جانب می گفت) و کسی نمی داند محتوا و شکل آن چیست؛ مراحل آن کدام است؟ آیا این حکومت بر رأی عمومی استوار است و یا تحت رهبری رهبران مذهبی است؟ برنامه کارش کدام است؟ رابطه حکومت با جامعه و نیز حکومت فرد بر چه ضابطه هائی استوار خواهد شد؟ و...»

از تبریز تا تهران و قم و مشهد، هر بار که در باره محتوا و شکل این حکومت صحبت می شود، حتی وقتی درباره مراحل آن سخن میماند، از جواب طفره می روند. می گویند دوره مرجع، حکومت پیامبر و حکومت امام اول شیعه است. اما آن حکومت در این دوره محتوا و شکلی چگونه خواهند شد؟

این گونه جهش های اجتماعی با دید و ایدئولوژی مذهبی مبهم، همواره مقدمه استقرار فاشیسم شده است. در ایتالای سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶، جنبشی با همین شدت و وسعت بروز کرد و به رژیم فاشیسم انجامید. در آلمان هم کم و بیش همین طور شد. در روسیه ها مخالفت شدیدی کلیسای ارتودوکس با تزارهای روسیه، به استقرار استالینیسیم انجامید. علت وقوع این امر آنست که علی الاصل مذهب ستایشگر زورمندی است. زور را تحت شکل مذهبی ستایش می کند و آن را ارزشمند می سازد. خدای مذهب، زور مطلق است و انسان موجود عاجزی است که در پنجه تقدیر ساز این زور مطلق اسیر است. اینست که مخالفت با رژیم شاه مستند، جنبه شکلی دارد و وقتی مذهبی زور حاکم را نفی کرد، ناگزیر خود شکل سیاسی پیدا می کند و قدرت سیاسی می شود و وضعیت سابق، در شکل جدید، ادامه پیدا می کند.

طرح این مسئله در آن ایام، گویای مشاهده خطر و اعلان خطر است. راه حل پیشنهادی، هم گویای توجه به بزرگی خطر و هم بیاتنگر یافتن راه حل برای رفع خطر است. صد افسوس که متصدیان دولت جدید، یکسره بر خطر و راه حل پرهیز از آن، چشم پوشیدند.

* راه حل پیشنهادی مسئله حکومت اسلامی:

«نخست باید دانست که حکومت اسلامی ناگهان پیدا نشد. چهارده قرن است که وجود دارد. سئوالی هم شده است که اگر رژیم فعلی را بد می دانیم، آیا فقط این رژیم را بد می دانیم یا رژیمهای قبلی را هم بد می دانیم؟ یا همه آنها را اسلامی می دانسته ایم و با آنها موافق بوده ایم؟ یا غیر اسلامی می دانسته ایم اما با آنها موافق بوده ایم؟ اگر غیر اسلامی بوده اند، چطور با آنها موافق بوده ایم؟»

پاسخ ها به این پرسشها باید عبارت باشند از حق اینست که ۱۴ قرن است مردم کشور ما با این رژیمها مخالف بوده اند و همه این رژیمها را ظلمه می دانسته اند. یعنی (متصدیان آنها را) کسانی می دانسته

اند که به ناحق حکومت می کرده اند.

از صدر اسلام بعد، تمام این حکومتها را ما ناطل دانسته و به اینها ظلمه گفته ایم. بعضی از همین نظریه سازان فرنگی می گویند: ایران قدرتی جهانی بود و از قدرت افتاد. علت آن بود که میان دین و قدرت سیاسی دوگانگی و ضدیت وجود داشته است. مذهب قدرت سیاسی را ظالم و ناحق می داند. در نتیجه، عدم پیروی از آن را عبادت تلقی می کنند. مردم همواره درگیر این مشکلند که اگر به دستور حکومت عمل کنند، از نظر دینی، کار حرام انجام داده اند و اگر عمل نکنند، مورد عقوبت حکومت قرار می گیرند. اینست که جامعه ایرانی نتوانسته است مسیر معین و روند معلومی را تعقیب کند و پیش برود. این که این دعوی باطل است بحثی است جدا. اما این سخن که مردم کشور ۱۴ قرن است حکومت را ظلمه دانسته اند و هنوز هم می دانند، راست است. ظلمه های سابق همه زیر سلطه بیگانه نبودند و هست و نیست مملکت را به چپاول خارجی نمی دادند و موجودیت مملکت را به خطر نمی انداختند. اما این رژیم موجودیت ما را به خطر انداخته است.

باری، سخن از حکومت اسلامی تازه به میان نیامده است. در همین زمان، آغاز (سخن گفتن از آن، سال ۴۷ است. از آقای خمینی درخواست شد مسئله را طرح فرمایند. معظم له درس گفتند. ولایت فقیه تحت عنوان حکومت اسلامی به چاپ رسید. در همان اوقات، ما خود، اصول و ضابطه های حکومت اسلامی را آماده کردیم. در صدر مشروطه، میرزای نائینی در این زمینه نوشت. همین طور می توان در تاریخ به عقب رفت و از تألیفات دیگری نام برد. برای شیعه، امامت و عدالت اصل هستند و از ابتدا، نوع حکومت اسلامی برای او مطرح بوده است.

در باره شکل حکومت باید گفت: شکل کمتر و محتوای حکومت اسلامی بیشتر اهمیت دارد. و آقای خمینی در اعلامیه ای که، در آن، اصل را پیشنهاد کرده اند، گفته اند در موقع مراجعه به آرای عمومی، جمهوری را پیشنهاد می کنند. پس از لحاظ شکل هم مسئله حل شده است.

می گویند: آیا این حکومت در دنیا نمونه ای دارد و یا در گذشته سابقه ای داشته است؟ اولاً لازم نیست نمونه و سابقه داشته یا نداشته باشد. کدام طرح نو به اجرا درآمده است که نمونه و سابقه داشته است. معنی طرح نو اینست که نو باشد و معایب نظامهای موجود را نداشته باشد. اگر بخواهد همان معایب را داشته باشد، که دیگر طرح جدید نیست. با این وجود، باید روشن کنیم که آیا این طرح پیش از این به اجرا درآمده است و قابل اجرا هست یا خیر؟

پاسخ اینست که این طرح پیش از این، به اجرا درآمده و امروز هم قابل اجرا است. در همین جمع ما، در صورتی که زور را اساس رابطه با یکدیگر قرار ندهیم، حکومت اسلامی برقرار می شود. حکومت اسلامی حکومتی است مبتنی بر عدم زور. تاریخ به ما می گوید: در دوران بیعمر، این حکومت برقرار شده است. در دوران علی بن ابیطالب در مقیاس بزرگ تری هم پیاده شده است. بنا بر این قابلیت اجرا دارد. آیا معنی این حرف که آن دوره، دوره مرجع ما است، اینست که ما

همان حکومت را الان بی کم و کاست برقرار می کنیم؟ نه. معنی اینست که ما همان ضوابط را رعایت می کنیم. با توجه به مسائل امروز، همان عدالت را و همان امامت را، همان اصول پنج گانه را در سازمان دادن به رهبری سیاسی امروز مملکت، رعایت می کنیم. پس ما اصول راهنمای حکومت را، هم از جنبه نظری خارج کرده و به اجرا گذاشته ایم. در یک دوره هائی در خود ایران هم کم و بیش، (این اصول) به اجرا گذاشته شده اند.

هر جنبشی باید رهبری نیرومندی داشته باشد تا بتواند خواسته ها و نظرهای راهنمای جنبش را به اجرا در آورد. اگر جنبش رهبری توانا داشت، سلامت می ماند و اگر آن را نداشت از پا در می آید. در تاریخ بشر، جنبشها به این سرنوشت گرفتار می شوند. از این رو، برای رهبری باید نقش مهمی قائل شد و تمام دقت را کرد تا این رهبری در عمل بیان کننده همان نظریه راهنما باشد. نه آنکه آن را وسیله سلطه خود بر جامعه قرار دهد...»

آن زمان، با وجود توجه به این امر مهم که رهبری باید بیان کننده اندیشه راهنما باشد، چون بنا بر اعتماد صدرصد به آقای خمینی گذاشته بودیم، در پی تدارک اسباب جلوگیری از خروج او از بیان استقلال و آزادی نشدیم. در کتاب خیانت به امید، بدین خاطر، خود را انتقاد کرده ام.

اما در این روزها که مثلث زورپرست، بنی صدر را محور دروغ و ناسزا سازی کرده اند، عنوان روزنامه ای در آن زمان را، دست آویز کرده اند برای این تبلیغ که گویا بنی صدر مبلغ حکومت اسلامی، یعنی ولایت فقیه و رژیم کنونی بوده است. صورت آن روز (حکومت اسلامی) را بکار می برند برای به بنی صدر نسبت دادن محتوای رژیمی که ضد صدرصد حکومت اسلامی (همان جامعه ای که نزد همه انسانها آمان بوده است و هست) است. نسل امروز می باید از خود بپرسد: اگر آن روز، همگان به این مسئله و راه حل آن توجه کرده بودند، دست کم در پی دیکتاتوری پرولتاریا و استبداد صالح و رژیمهای از نوع رژیمهای کاسترو و بومدین و ... نمی شدند، آیا اسباب بازسازی استبداد در اختیار آقای خمینی و دستیاران او قرار می گرفت و نسلهای دیروز و امروز گرفتار ولایت فقیه می شدند؟

و هنوز، مسئله جای علمای دین در نظام جمهوری اسلامی و راه حل پیشنهادی، وضعیت آن زمان را باز هم روشن تر می کند:

● مسئله جای علمای دین در نظام جمهوری اسلامی:

« یکی دیگر از مسائلی که فراوان مطرح می شود اینست که همان تناقض نظری را در رفتار عملی نیز نشان می دهد: «می خواهد سلطنت کند بدون این که تاج بر سر گذارد». همین شعار که «خمینی شاه ما است» انعکاس همین تناقض در رفتار است. جای علما در جامعه امروز و فردا کجاست؟ رابطه دین و سیاست چیست؟ و نظر رهبری مذهبی در باره حکومت و جامعه چیست؟ و...»

* راه حل پیشنهادی در باره جای علمای دین در نظام جمهوری اسلامی:

«در نظام رهبری مذهبی استبداد دینی بوجود نمی آید. در طول تاریخ نیز بوجود نیامده است. مقام مذهبی مقام نظارت و مقام هدایت است. مقام رهبری مذهبی برای آنست که مانع تمرکز قوا و استبداد شود. خود نیز نباید به استبداد بگراید. چنانکه امروز هم نیست. هم اکنون چندین مرجع وجود دارند. اینهمه مجتهد وجود دارند. آنها هم حق ندارند تقلید کنند. تقلید بر ایشان حرام است. بنا بر این، قوا در یک شخصیت متمرکز نمی شود.

علمای دین در عین عهده داری وظیفه نظارت و هدایت و مقابله با استبداد، عهده دار یک وظیفه مهم دیگر بودند و هستند و آن بسیج جامعه برای پاسداری از استقلال کشور است. در ۱۵ خرداد و پس از آن، آقای خمینی چرا توقیف شد و بعد تبعید شد؟ برای این که امر به استقلال مملکت راجع می شد. نخست انقلاب سفید و بعد کاپیتولاسیون بود. قانون کاپیتولاسیون را به تصویب رساندند. آقا مخالفت کرد و تبعید شد. آقای سعیدی چرا زیر شکنجه کشته شد؟ برای این که با سرمایه گذاری امریکائی مخالفت کرد. آقای غفاری چرا شهید شد؟ برای این که کمک کرده بود به مبارزه با مستشاران نظامی امریکائی. بدین قرار، مذهب و مقام مذهبی، در جامعه اسلامی، در حکومت اسلامی، پاسدار استقلال کشور خواهد بود و کار بسیج جامعه را برای پاسداری از استقلال عهده دار خواهد بود.

مقامات اجرائی را هم مردم انتخاب خواهند کرد. اما کسانی که مقامات را اشغال خواهند کرد، تحت نظارت عمومی عمل خواهند کرد. یک فرق مهم که حکومت اسلامی با حکومتهای دیگر دارد، اینست که کسی که انتخاب می شود تا آخر لحظه دوره و کیل و وزیر و رئیس مردم نیست. تا وقتی که از اعتماد مردم برخوردار است، این عناوین را دارد. از لحظه ای که اعتماد مردم از او سلب شد، برکنار می شود.»

آقای خمینی، راه حلهای پیشنهادی را پذیرفت و در مصاحبه ها باز گفت: روحانیون وظیفه نظارت و هدایت را خواهند داشت و در دولت مداخله نمی کنند. میزان رای مردم است و مقامات جمهوری را مردم انتخاب می کنند.

شما که امروز راه حل پیشنهادی آن روز را می خوانید، هم از اندازه اعتماد پیشنهاد دهنده به روحانیان، خاصه شخص خمینی آگاه می شوید و هم از این امر، که نظر آن روز او نسبت به رابطه انتخاب کننده و انتخاب شونده، هنوز پیشرو تر از دموکراسی های کنونی بوده است. تجربه ریاست جمهوری و استقامت در برابر باز سازی استبداد، او را به مطالعه دموکراسی بر انگیخت و او به این نتیجه رسید که اصطلاح در خور با ولایت جمهور مردم، «دموکراسی شورائی» است.

۵ - در فرانسه، تا آنجا که به یاد می آورم، هیچ خبرنگاری در باره ولایت

فقیه از او نپرسید. اطلاعی هم از آن نداشتند. چون مجلس خبرگان اصل ولایت فقیه را وارد قانون اساسی کرد، نیاز شد که جامعه غربی به این خاطر که شاهد عهد آقای خمینی با مردم ایران بود، از نظریه ولایت فقیه سر در آورد. کتاب ولایت فقیه او را یک فرانسوی، با کمک همسر، ترجمه کرد. آن زمان، هنوز باورم بر این بود که آقای خمینی تغییر نظر داده و اصل حاکمیت مردم را پذیرفته و به نظارت قانع شده است. با این حال، آگاهی جهانیان بر طرز فکری که او داشته است، آنها را نسبت به خطر استقرار استبداد دینی حساس می کرد.

در ایران آن روز نیز ولایت فقیه آقای خمینی بر مردم دانسته نبود. به یاد می آورم که از ایران خبر دادند کتاب اصول و ضوابط حکومت اسلامی، به نام آقای خمینی، با تیراژ ۱ میلیون نسخه چاپ و منتشر شده است. وقتی خبر را به او گفتم، لبخند رضایتی بر لب آورد.

اما گفته و یا نوشته ارتشبد فردوست، بعد از وقوع است. هیچ معلوم نیست که آیا او واقعا این کار را کرده یا نکرده است. اما اگر این کار را کرده باشد و آن رژیم بران نشده باشد، ولایت فقیه را دست آویز تبلیغاتی خود کند، خود اقوی دلیل بر بی اطلاعی جامعه از آن کتاب و بوسیدگی و فروپاشی رژیم شاه از درون است. خبرنگاران خارجی از خطر شاه مستبد شدن خمینی می گفته و می نوشته اند، اما دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه بر آن نشده است که هشدار بدهد: مردم شما آلت دست شده اید. خمینی می خواهد جای شاه را بگیرد!

● پاسخ به پرسش دوم:

۱ - آنچه گفته و نوشته ام و باز تا امروز حتی یک تن آن را تکذیب نکرده است، اینست که آقای خمینی ۸ ایراد بر پیش نویس گرفته بود. در جلسه شورای انقلاب، ۶ ایراد او را رفع کردیم. دو ایراد باقی ماند. برای رفع آن دو ایراد، به اتفاق آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی به قم رفتیم. دو ایراد، یکی در باره زن که می تواند به ریاست جمهوری برسد و دیگری در باره ترکیب شورای نگهبان بود. در حضور او، آقای موسوی اردبیلی گفت: قانون اساسی جمع و جور شده است و روشنفکران و سیاستمداران نیز از آن راضی هستند. اجازه بفرمائید اگر قرار بر مجلس مؤسسان شد آن مجلس قانون را بررسی کند و اگر بنا بر فراندوم شد، همینطور که انتشار یافته و مورد پسند شده به رأی گذاشته شود.

۲ - نه در ایرادهائی که آقای خمینی گرفته بود چنین جمله ای بود و نه در شورای انقلاب این جمله طرح شد. دروغ است و تناقض آن بسیار آشکار: با پیش نویس در تناقض است. زیرا در پیش نویس سخنی از «رهبر انقلاب» برده نشده بود تا بالاتر از رئیس جمهوری باشد یا نباشد؟ ماخذ پرسش کننده گرامی کتابی در ۱۳۴۰ صفحه است که در سال ۱۳۸۵، حدود ۲۷ سال پس از انتشار پیش نویس و تشکیل مجلس خبرگان اول و تصویب قانون اساسی، زیر عنوان «مبانی و در صفحه ۱۶



دلیل دیگر نگرفتن کار جبهه و حزب فصلی بودن آنها است. توضیح این که این جبهه ها و احزاب در فصل انتخابات پدید می آیند و بعد به حال خود رها می شوند. بخصوص اگر برای آن تشکیل شوند که یک حزب واقعی که سازمان مسلح (برای مثال سپاه) باشد را پوشش دهند. هر فعل و انتقال در حزب مسلح، در بود و نبود جبهه یا حزب اثر مستقیم خواهد داشت. چنانکه در حال حاضر، صحبت از اینست که بنا بر اینست که احمدی نژاد تا پایان دوران ریاست جمهوری تحمل شود و سپس او و دار و دسته اش کنار گذاشته شوند. بنا بر اطلاع، او و دار و دسته اش می دانند که در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری آینده شانس ندارند. اما گرایش که حزب مسلح (سپاه) خامنه ای را به ریاست جمهوری رسانده است، در تلاش برای حفظ موقعیت متفوق خویش است. جبهه پایداری انقلاب اسلامی را برای آن وجود آورده است تا اگر ممکن شد احمدی نژاد و بخشی از گروه او را از «متصرفین» جدا و در انتخابات مجلس بکار برد و اگر ممکن نشد، قید احمدی نژاد و گروه او را بزند و سهمی از مجلس و قوه مجریه را برای خود حفظ کند.

نخست «گروه ۸+۷» تشکیل شد با هدف متحد کردن تمامی اصول گرایان. سپس، جبهه ایستادگی ایران اسلامی (۱۳ تیر) و سرانجام جبهه پایداری انقلاب اسلامی (۶ مرداد ۹۰) تشکیل شدند. نام و ترکیب این سه «جبهه» گویای قرار گرفتن در موضع دفاعی (کلمه های پایداری و ایستادگی در برابر نیروی بکار می روند) و نیز تمایلهای موجود در حزب مسلح هستند: در ظاهر، سه «روحانی» صاحب نقش هستند: نخست هاشمی رفسنجانی در صدر شد اصول گرایان میانه رو و اصلاح طلبان میانه رو را، در جبهه ای گرد آورد. هدف، شرکت در انتخابات بود. این بار نیز، ریاست مجلس خبرگان، مهیود کنی را وارد میدان کردند تا نقش متحد کننده اصول گرایان را بازی کند. از زمانی که مهدوی کنی وارد صحنه شده است، دیگر از هاشمی رفسنجانی و جبهه سازیش خبری نیست. در جا، مصباح یزدی وارد صحنه شد و بانی جبهه پایداری انقلاب اسلامی شد. بدین ترتیب، روحانی اهل فقه (مهدوی کنی) در برابر، روحانی اهل فلسفه (مصباح یزدی) قرار گرفت.

مهدوی کنی تشکیل جبهه پایداری انقلاب اسلامی را مضر خواند و از بانیان آن خواست از تشکیل آن منصرف شوند. او گفت اینطور کارها به انقلاب و نظام زیان می زند. رهبر انقلاب هم ناراضی است. با وجود این، تشکیل دهندگان با حضور مصباح یزدی سمینار تشکیل دادند و در آن، او گفت: وحدت نسبی است. به خودی خود صفت خوب ندارد. اگر هدف خوب باشد، خوب است. با این سخنان، توی دهن مهدوی کنی زد و اسطوره وحدتی را که او می خواست بسازد، شکست.

اما هر یک از سه «روحانی» از بقایای یک گرایش نمایندگی می کنند: هاشمی رفسنجانی از اصول محافظه کاران سنتی و بخشی از اصلاح طلبان و مهدوی کنی هم از اصول گرایانی نمایندگی می کند که هیأت مؤتلفه عنصر متفوق آنست. مصباح یزدی بیشتر از اصول گرایانی نمایندگی می کند که خشونت گرا و معتقد به حذف رقیبان سیاسی هستند. اگر قرار بر این شود که تصور انتخابات گرم نشود و فهرست نمایندگان مجلس را اطلاعات سپاه و «بیت رهبری» (بنا بر روش شاه و رژیم او) تنظیم کنند و مأموران وظیفه ای جز از صندوق درآوردن اسامی موجود در فهرست را نداشته باشند، سهم هاشمی رفسنجانی بسیار ناچیز خواهد شد. در واقع، اصلاح طلبانی هم که به مجلس می روند، بسا کسانی خواهند بود که از او بتری جسته باشند. باقی می ماند سه گرایش و دو «آیت الله»:

- غیر از احمدی نژاد که شانس ندارد و
- دو دوره هم ریاست کرده است، قالیباف و لاریجانی و احتمالا ضرغامی، از سپاه، در صحنه حاضرند. در گروه ۸+۷ هر یک از آقایان قالیباف و لاریجانی، بیک نماینده دارند. جبهه ایستادگی ایران اسلامی را هم

پا، جای پای شاه!؟

به قالیباف متصل می دانند. گرچه جبهه این اتصال را رد کرد. دعوی سه جبهه بر سر سهم از مجلس و پس از آن، کسی که باید رئیس جمهوری شود و سهم از قوه مجریه بعدی است. سهم خواهی ها هم از پرده بیرون افتاده اند. چنانکه نخست گفتند احمدی نژاد نمی از مجلس سهم را سهم خود می داند و می خواهد. دیگران گفته اند با بیشتر از یک سوم موافقت نمی کنند. در حال حاضر، نیز بحث بر سر سهم هر یک از جبهه ها از مجلس و قوه مجریه آینده است. هر گاه بر سر سهم موافقت کنند، احتمال دارد دو جبهه پایداری و ایستادگی، در گروه ۸+۷ شرکت کنند.

اهدای از هدفهای جبهه سازی، جلب توجه به جبهه سازی به قصد مخفی کردن ازوای شدیدی است که خامنه ای گرفتار آن شده است. جبهه سازها نه تنها آن ازوای را نمی پوشانند، بلکه گویای این واقعیت نیز هستند که نه در حزب مسلح (سپاه) انسجام وجود دارد و نه سازمانهای سیاسی که نقش پوشش حزب مسلح را بازی می کنند:

● کمیته ای که خامنه ای به ریاست شاهرودی تشکیل داد، بظاهر، برای آن بود که اختلافات سه قوه را رفع کند (حمله لاریجانی به سیاست اقتصادی احمدی نژاد و حمله های مرتب به احمدی نژاد - او عدم پایداری خود به ولایت فقیه را آشکار کرد و اختیار خود را به مثالی داده است و از هدفهای مثالی یکی رفتادوم به قصد محدود کردن اختیارات رهبری بوده است و... - دایره عمل تنگ کمیته را معلوم می کنند). اما حالا می گویند کار او دو مرحله دارد: در مرحله اول اختلافات سه قوه را باید رفع کند و در مرحله دوم اختلافهای اصول گرایان را باید حل و فصل کند به تریبی که متحداً در انتخابات مجلس نهم شرکت کنند.

اما مهدوی کنی نیز وارد عمل شده است. یعنی کمیته شاهرودی توانائی ایجاد جبهه واحد اصول گرایان را ندارد. ناتوانی کمیته شاهرودی و مهدوی کنی ذاتی رژیم خامنه ایست. توضیح این که:

● وقتی خامنه ای اصرار دارد رژیم یک سر باشد و سر نیز او باشد، تمرکز قدرت در او، ایجاد می کند او نگذارد در بیرون او اتحادی شکل بگیرد. حزب مسلح نیز نمی تواند یک پارچه باشد زیرا مرکز قدرت نمی تواند بگذارد سپاه از لحاظ سیاسی برای همگان باشد. در «بیت رهبر» نیز تمایلهای گوناگون وجود دارند. اثر مخالفت مردم با رژیم و اثر ازوای رژیم در جهان نیز هم در حزب مسلح و هم در سازمانهایی که به این حزب پوشش سیاسی می دهند، تشدید اختلاف است. یک طرف این اختلاف کسانی هستند که وضعیت را از دست رفته می دانند (از جمله نایب حجتی کرمانی به مصباح یزدی) و یک طرف کسانی هستند که جز به انحصار خود در آوردن قدرت نمی آند بشند.

● بنا بر اطلاع موق، از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو، بسیاری از آتهائی که از پشت شمعک وار بنای رژیم را بر پا نگاه داشته بودند، خامنه ای را ترک گفته اند. آتهائی هم که مانده اند، در حال ترک گفتن آن هستند. ترک کنندگان روحانیان حامی رژیم در قم و تهران و شهرهای بزرگ و بنیادگذاران سپاه و سیاستمدارانی هستند که همواره حامی خامنه ای بوده اند. دو گروه، یعنی محافظه کاران سنتی و اصلاح طلبان (مسمی به فتنه گران) هم که روانه شده اند. بخشی از طرفداران احمدی نژاد نیز می باید حذف شوند. خامنه ای می خواهد جای این همه را با تازه به دوران رسیده ها پر کند. اما تازه به دوران رسیده کسانی هستند که قدرت را از آن خود می خواهند و گذشته ای که از آن پاسداری کنند، ندارند. از این رو، همان کار را با رژیم خامنه ای خواهند کرد که تازه به دوران رسیده ها با رژیم شاه و تازه به دوران رسیده های روسیه با رژیم شوروی کردند.

● حجتیه ایها و هیأت مؤتلفه در قلا هستند برای تصرف مقامهایی که خالی می شوند. ظرفه اینکه اعمال خامنه ای نه برای نزدیکانش و نه برای اینها، معنی دار نیستند. این اندازه می دانند که می خواهند بیت خود را دربار پهلوی و محل رتق و فتق امور کشور کنند. اما این امر، او و «بیت رهبری» را با روحانیان دولتی شهرها و دیگر گروه های صاحب نفوذ، مقابل می کند. این تقابل، بخصوص در مورد انتخابات است که آشکارا خود را نشان می دهد.

انقلاب اسلامی: در خیر مربوط به انتخابات، اطلاع واصل در باره این تقابل را می آوریم. و اینک بسراغ شناسائی جبهه ها برویم. جبهه پایداری انقلاب اسلامی را پیش از این شناسائی کرده ایم (شماره ۷۸۲ انقلاب اسلامی)، اینک معرفی جبهه های دیگر:

برای سهم بردن از «نمایندگان» مجلس، چند گروه کوچک چند جبهه تشکیل می دهند!؟

● کمیته ای که خامنه ای به ریاست شاهرودی تشکیل داد، بظاهر، برای آن بود که اختلافات سه قوه را رفع کند (حمله لاریجانی به سیاست اقتصادی احمدی نژاد و حمله های مرتب به احمدی نژاد - او عدم پایداری خود به ولایت فقیه را آشکار کرد و اختیار خود را به مثالی داده است و از هدفهای مثالی یکی رفتادوم به قصد محدود کردن اختیارات رهبری بوده است و... - دایره عمل تنگ کمیته را معلوم می کنند). اما حالا می گویند کار او دو مرحله دارد: در مرحله اول اختلافات سه قوه را باید رفع کند و در مرحله دوم اختلافهای اصول گرایان را باید حل و فصل کند به تریبی که متحداً در انتخابات مجلس نهم شرکت کنند.

اما مهدوی کنی نیز وارد عمل شده است. یعنی کمیته شاهرودی توانائی ایجاد جبهه واحد اصول گرایان را ندارد. ناتوانی کمیته شاهرودی و مهدوی کنی ذاتی رژیم خامنه ایست. توضیح این که:

● وقتی خامنه ای اصرار دارد رژیم یک سر باشد و سر نیز او باشد، تمرکز قدرت در او، ایجاد می کند او نگذارد در بیرون او اتحادی شکل بگیرد. حزب مسلح نیز نمی تواند یک پارچه باشد زیرا مرکز قدرت نمی تواند بگذارد سپاه از لحاظ سیاسی برای همگان باشد. در «بیت رهبر» نیز تمایلهای گوناگون وجود دارند. اثر مخالفت مردم با رژیم و اثر ازوای رژیم در جهان نیز هم در حزب مسلح و هم در سازمانهایی که به این حزب پوشش سیاسی می دهند، تشدید اختلاف است. یک طرف این اختلاف کسانی هستند که وضعیت را از دست رفته می دانند (از جمله نایب حجتی کرمانی به مصباح یزدی) و یک طرف کسانی هستند که جز به انحصار خود در آوردن قدرت نمی آند بشند.

● بنا بر اطلاع موق، از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو، بسیاری از آتهائی که از پشت شمعک وار بنای رژیم را بر پا نگاه داشته بودند، خامنه ای را ترک گفته اند. آتهائی هم که مانده اند، در حال ترک گفتن آن هستند. ترک کنندگان روحانیان حامی رژیم در قم و تهران و شهرهای بزرگ و بنیادگذاران سپاه و سیاستمدارانی هستند که همواره حامی خامنه ای بوده اند. دو گروه، یعنی محافظه کاران سنتی و اصلاح طلبان (مسمی به فتنه گران) هم که روانه شده اند. بخشی از طرفداران احمدی نژاد نیز می باید حذف شوند. خامنه ای می خواهد جای این همه را با تازه به دوران رسیده ها پر کند. اما تازه به دوران رسیده کسانی هستند که قدرت را از آن خود می خواهند و گذشته ای که از آن پاسداری کنند، ندارند. از این رو، همان کار را با رژیم خامنه ای خواهند کرد که تازه به دوران رسیده ها با رژیم شاه و تازه به دوران رسیده های روسیه با رژیم شوروی کردند.

● برای تصرف مقامهایی که خالی می شوند. ظرفه اینکه اعمال خامنه ای نه برای نزدیکانش و نه برای اینها، معنی دار نیستند. این اندازه می دانند که می خواهند بیت خود را دربار پهلوی و محل رتق و فتق امور کشور کنند. اما این امر، او و «بیت رهبری» را با روحانیان دولتی شهرها و دیگر گروه های صاحب نفوذ، مقابل می کند. این تقابل، بخصوص در مورد انتخابات است که آشکارا خود را نشان می دهد.

انقلاب اسلامی: در خیر مربوط به انتخابات، اطلاع واصل در باره این تقابل را می آوریم. و اینک بسراغ شناسائی جبهه ها برویم. جبهه پایداری انقلاب اسلامی را پیش از این شناسائی کرده ایم (شماره ۷۸۲ انقلاب اسلامی)، اینک معرفی جبهه های دیگر:

● کمیته ای که خامنه ای به ریاست شاهرودی تشکیل داد، بظاهر، برای آن بود که اختلافات سه قوه را رفع کند (حمله لاریجانی به سیاست اقتصادی احمدی نژاد و حمله های مرتب به احمدی نژاد - او عدم پایداری خود به ولایت فقیه را آشکار کرد و اختیار خود را به مثالی داده است و از هدفهای مثالی یکی رفتادوم به قصد محدود کردن اختیارات رهبری بوده است و... - دایره عمل تنگ کمیته را معلوم می کنند). اما حالا می گویند کار او دو مرحله دارد: در مرحله اول اختلافات سه قوه را باید رفع کند و در مرحله دوم اختلافهای اصول گرایان را باید حل و فصل کند به تریبی که متحداً در انتخابات مجلس نهم شرکت کنند.

اما مهدوی کنی نیز وارد عمل شده است. یعنی کمیته شاهرودی توانائی ایجاد جبهه واحد اصول گرایان را ندارد. ناتوانی کمیته شاهرودی و مهدوی کنی ذاتی رژیم خامنه ایست. توضیح این که:

● وقتی خامنه ای اصرار دارد رژیم یک سر باشد و سر نیز او باشد، تمرکز قدرت در او، ایجاد می کند او نگذارد در بیرون او اتحادی شکل بگیرد. حزب مسلح نیز نمی تواند یک پارچه باشد زیرا مرکز قدرت نمی تواند بگذارد سپاه از لحاظ سیاسی برای همگان باشد. در «بیت رهبر» نیز تمایلهای گوناگون وجود دارند. اثر مخالفت مردم با رژیم و اثر ازوای رژیم در جهان نیز هم در حزب مسلح و هم در سازمانهایی که به این حزب پوشش سیاسی می دهند، تشدید اختلاف است. یک طرف این اختلاف کسانی هستند که وضعیت را از دست رفته می دانند (از جمله نایب حجتی کرمانی به مصباح یزدی) و یک طرف کسانی هستند که جز به انحصار خود در آوردن قدرت نمی آند بشند.

● بنا بر اطلاع موق، از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو، بسیاری از آتهائی که از پشت شمعک وار بنای رژیم را بر پا نگاه داشته بودند، خامنه ای را ترک گفته اند. آتهائی هم که مانده اند، در حال ترک گفتن آن هستند. ترک کنندگان روحانیان حامی رژیم در قم و تهران و شهرهای بزرگ و بنیادگذاران سپاه و سیاستمدارانی هستند که همواره حامی خامنه ای بوده اند. دو گروه، یعنی محافظه کاران سنتی و اصلاح طلبان (مسمی به فتنه گران) هم که روانه شده اند. بخشی از طرفداران احمدی نژاد نیز می باید حذف شوند. خامنه ای می خواهد جای این همه را با تازه به دوران رسیده ها پر کند. اما تازه به دوران رسیده کسانی هستند که قدرت را از آن خود می خواهند و گذشته ای که از آن پاسداری کنند، ندارند. از این رو، همان کار را با رژیم خامنه ای خواهند کرد که تازه به دوران رسیده ها با رژیم شاه و تازه به دوران رسیده های روسیه با رژیم شوروی کردند.

● حجتیه ایها و هیأت مؤتلفه در قلا هستند برای تصرف مقامهایی که خالی می شوند. ظرفه اینکه اعمال خامنه ای نه برای نزدیکانش و نه برای اینها، معنی دار نیستند. این اندازه می دانند که می خواهند بیت خود را دربار پهلوی و محل رتق و فتق امور کشور کنند. اما این امر، او و «بیت رهبری» را با روحانیان دولتی شهرها و دیگر گروه های صاحب نفوذ، مقابل می کند. این تقابل، بخصوص در مورد انتخابات است که آشکارا خود را نشان می دهد.

جبهه استیکبار در ایجاد انحراف و جعل هویت اسلامی خیزش های مردمی ملت های منطقه بود. انقلاب های مردمی ملت تونس، مصر، بحرین، یمن و لیبی لزوم اهتمام برای تعامل و حمایت معنوی، رسانه ای، سیاسی، فرهنگی و بشر دوستانه بر مبنای تعهدات دینی را بیش از روند موجود ایجاب می کند و لذا در تحکیم و تقوی جبهه ایستادگی مردمی و اسلامی در برابر جبهه صهیونیسم و استیکبار جهانی تلاش مضاعف همگان ضرورتی سر نوشت ساز است تا الهام بخش انقلاب اسلامی در این مقطع تاریخی نهادینه تر شود. رهبر فرزانه انقلاب اسلامی در بخش های دیگری از رهنمودهای یک ماهه اخیر بر موضوعات حساس و کلیدی مانند پیشبرد جهاد اقتصادی، اخلاق مطلوب سیاسی، خودداری از تضعیف اعتماد عمومی و قوای سه گانه، ایستادگی در برابر هر نوع انحراف از مبانی و اصول اسلام، امام، انقلاب و نظام و پرهیز از رواج تفرقه و تبدیل تنوع و اختلاف سالیق به دعواهای پر هزینه و بی حاصل و صیانت از خدمت و پیشرفت با اتکا به ایمان، تقوا، جهاد و عدالت در عرصه های گوناگون داخلی تأکید نمودند، به نظر می رسد جهاد اقتصادی با تقویت الزامات اصلی آن یعنی جهاد اخلاقی و پاسداری از ارزش های اعتقادی و انقلابی در گفتار و رفتار هر فرد، گروه، نهاد و جریان وفادار به امام و رهبری و متعهد در خدمت به مردم متدین و کشورمان از تکالیف همه نیروها، شکل ها و آحاد اجتماعی است که باید متناسب با سطح توانمندی ها و برخورداری از فرصت ها و ظرفیت های عمومی و فردی عملیاتی شود.

در سال جهاد اقتصادی، کمک به تقویت فضای خدمت و پیشرفت با مشی عدالت و روحیه جهادی را از تکالیف ایجابی فردی و جمعی خود می دانیم که با هوشمندی و مراقبت از خطاهای احتمالی کامل می شود. افتادن در دام درگیری و چالش های پر هزینه حاشیه سازی در فضای عمومی، تبدیل نقدهای سازنده به تخریب های سیاسی، عدم مرزبندی با جریانات انحرافی، فتنه انگیزی و ساختار شکنی در هر جناح و نهادی و عدم ایستادگی مدبرانه و مقتدرانه در برابر تحریم ها، فشارها و توطئه های نرم، آشکار و پنهان دشمنان خارجی از خطاهای احتمالی است که مستلزم پیشگیری از طریق افزایش هوشمندی سیاسی، رفتاری و مدیریتی است.

● اعضای جبهه ایستادگی ایران اسلامی:

۱ - جبهه حامیان ولایت ۲ - حزب توسعه و عدالت ایران اسلامی ۳ - جمعیت آبادگران جوان ایران اسلامی ۴ - جمعیت جوانان انقلاب اسلامی ۵ - جمعیت پیروان حضرت زینب (س) ۶ - حزب سبز ۷ - حزب نیک اندیشان ایران اسلامی ۸ - انجمن بین المللی جنبش ضد صهیونیستی ۹ - مجمع اسلامی آرمان ملت ایران ۱۰ - خدمتگزاران ایران اسلامی ۱۱ - مجمع عالی نخبگان ایران.

● علوی، مواضع جبهه ایستادگی ایران اسلامی را شرح کرد: «حجت الاسلام» سید محمود علوی، در نخستین کنفرانس خبری اعضای شورای عالی جبهه ایستادگی ایران اسلامی گفته است: این جبهه از مجموعه ای از شکل ها و شخصیت های دارای نفوذ با ویژگی اصولگرایی و ولایتمداری تشکیل شده و عناصر آن نیروهای با سابقه انقلاب اسلامی و همچنین جوانان هستند.

در صفحه ۵



وی با تأکید بر اینکه چارچوب‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جبهه ایستادگی ایران اسلامی را رهنمودهای رهبر معظم انقلاب ترسیم می‌کند، اظهار داشت: مرز بندی‌های جبهه در چارچوب رهنمودهای مقام معظم رهبری شکل می‌گیرد و تعامل ما با قوا نیز بر اساس جهت گیری‌های ایشان است و جبهه خود را ملزم به تعامل با قوا می‌داند... زیر بنای حرکت این جبهه را منشور جامعین تشکیل می‌دهد.

انقلاب اسلامی: مراد از جامعیت، جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین قم است. بنا بر این، این جبهه تابعیت گروه ۷+۸ را می‌پذیرد و مطیع خامنه‌ای است.

*** مهدوی کنی تشکیل جبهه پایداری انقلاب اسلامی را خلاف مصلحت نظام و موجب ناخشنودی «رهبر» و علی مطهری این جبهه را «مسجد ضرار» یا مصداق کامل نفاق توصیف می‌کنند:**

◀ در ۲۷ مرداد ۹۰، تشکیل جلسه اعلام موجودیت جبهه پایداری انقلاب اسلامی، با حضور مصباح یزدی موضوع بحث مطبوعات رژیم شد:

• حضور کسانی مانند صادق محصولی، دکتر لنگرانی، دکتر زارعی، آقا تهرانی، پناهیان، روح الله حسینیان، حمید رسایی، شجونی، اسماعیل کوثری، ده نمکی، کوچک زاده، وحید یامین پور، حسین الله کرم در جلسه اعلام موجودیت، هویت این جبهه را که جانبداری از استبداد مطلق و خشونت گری بی بند و فسادگسری است را بر همگان آشکار کرد. تأکید بر ۳ تیر ۸۴ به عنوان مبنای هویت جبهه، ضدیت با حاکمیت مردم که جنبش اعتراضی بعد از انقلاب بزرگ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۸۸ جلوه‌ای از آن بود و ضدیت با «جریان انحرافی» (مثنائی و...) و البته سهم شیر را از «نماینندگان» مجلس و رئیس جمهوری و وزیران بعدی، هدف‌ها و روشهای این «جبهه» هستند.

• مهدوی کنی تشکیل این جبهه را خلاف مصلحت دانسته است. جامعه‌های روحانیت مبارز و مدرسین قم نیز با آن مخالف هستند. در قم و تهران بسیاری از روحانیان که عضو این دو جامعه نیستند، نیز مخالف هستند. زیرا به حق می‌گویند که در این جبهه، روحانیان آلت فعل افراد سپاه پاسداران هستند.

• اما علی مطهری نیز این جبهه را با ساختن مسجد ضرار از سوی منافقان می‌داند: در دوران پیامبر (ص)، منافقان برای این که پایگاهی برای خود ایجاد کنند. پس از مراجعه به امپراطوری روم، به این پایگاه نیاز داشتند. امروز، علی مطهری، مصباح و... را که این جبهه را تشکیل داده‌اند، منافقی از نوع منافقانی می‌خواند که مسجد ضرار را ساختند.

• کاتوزیان گفته است: از پشت پرده، مثنائی است که جبهه پایداری انقلاب اسلامی را اداره می‌کند. اما با دامچیان می‌گوید: نه مثنائی و نه رحیمی (معاون اول احمدی نژاد) با این جبهه موافق نیستند.

• پیش از مخالفت‌های مهدوی کنی و مطهری و ترقی (از طرف هیات مؤلفه)، غلامعلی حداد عادل، از اعضای اصلی جبهه پایداری، گفته بود: «آیت‌الله خامنه‌ای، مایل نیست اصولگرایان با پیش از یک لیست در انتخاب آینده مجلس شرکت کنند». بدین ترتیب، غلامعلی حداد عادل با اشاره به اختلافات درونی اصولگرایان و هشدار در باره اینکه هر گونه غفلتی موجب می‌شود «جریان انحرافی» و «جریان فتنه»

پا، جای پای شاه!؟

باید منتظر ماند تا نتیجه مذاکرات و فعالیت‌های آقای شاهرودی و هیأت مذکور اعلام شود. اگر ایشان موفق به حل اختلاف اصول گرایان در ارکان نظام شود. گام بعدی حل اختلاف میان طیف‌های سیاسی اصول گرا خواهد بود. گام سوم هم این خواهد بود که سعی در افزایش مشارکت عمومی در انتخابات شود.

• تغییر رفتار یعنی رسانه‌های آزاد باشند، کسی به خاطر فعالیت انتخاباتی در زندان نباشد، آنگاه می‌توان بحث جبهه فراگیر متشکل از اصلاح‌طلبان و اصول گرایان را از سر گرفت و از آقایان خرازی، ولایتی و لاریجانی خواست تا آن را پیگیری کنند اما اکنون طرح این مسأله محلی از اعراب ندارد.

• اصول گرایان باید در عمل نشان دهند که اوضاع تغییر کرده. اصلاح‌طلبان فریب این حرف‌ها را نمی‌خورند. در ذهن اصول گرایان این است که اصلاح‌طلبان، هیزم تنوری شوند که نان آن برای خودشان پخته می‌شود در حالی که نان باید برای همه ملت پخته شود.

• لیست ۲۰ نفره منتشر شده در برخی سایت‌های اصول گرایان هم واقعی ندارد. این لیست تاکتیکی از سوی اصول گرایان است و جبهه اصلاحات هیچ تصمیمی برای حضور در انتخابات نگرفته است.

• گرچه خرم، لیست ۲۰ نفری را تاکتیک اصول گرایان بقصد باوراندن به مردم که اصلاح‌طلبان بنای شرکت در انتخابات را دارند. اما هاشمی رفسنجانی دست بکار تشکیل جبهه‌ای از «معتدل» ها برای شرکت در انتخابات شده بود. ۲۰ نفری که سابقه‌های «اصول گرا» انتشار داده‌اند، از دو گروه، یکی طرفداران هاشمی رفسنجانی و دیگری اصلاح‌طلبان هستند:

- ۱- محمدرضا عارف و ۲- بیژن زنگنه و ۳- اسحاق جهانگیری و ۴- محسن هاشمی رفسنجانی و ۵- حبیب الله بی طرف و ۶- علی اکبر محشمسی پور و ۷- مرتضی الویری و ۸- صادق خرازی و ۹- مرتضی حاجی و ۱۰- محمدجواد حق شناس و ۱۱- ابلیس حضرتی و ۱۲- هادی خانیکی و ۱۳- هادی خامنه‌ای و ۱۴- علی محمد حاضری و ۱۵- فاطمه راکبی و ۱۶- محمد رضا راه چمنی و ۱۷- عیسی کلاتری و ۱۸- الهه کولایی و ۱۹- مجید انصاری و ۲۰- رسول منتجب‌نیا.

انقلاب اسلامی: این همان جبهه ایست که هاشمی رفسنجانی زود تر از همه دست بکار ایجادش شد. اما یاز مهدوی کنی و شیخ محمد یزدی از یک سو و مصباح یزدی را از سوی دیگر جلو انداختند و مانع از کار هاشمی رفسنجانی شدند.

باتوجه به این امر که جبهه اصلاحات نیز وجود دارد، در رژیم ۵ جبهه بوجود آمده است که یکی در مرحله طرح است و بقیه نیز، روی کاغذ شکل گرفته‌اند.

«انتخابات مجلس نهم»: یک لیست یا چند لیست؟ تنور داغ یا تنور سرد؟ استفاده از انترنت، وقتی در سانسور است؟

*** سابقه تهیه لیست نامزدها از دوران پهلوی تا دوران مافیاهای نظامی - مالی:**

◀ در دوران رضاشاه، پس از آنکه فهرست کسانی که می‌باید به نمایندگی مجلس در می‌آمدند، تهیه و به تصویب رضا شاه می‌رسید، به وزارت کشور ابلاغ می‌شد. وزارت کشور نیز با تلگراف رمز، به فرمانداران دستور می‌داد کسانی را که در

حوزه آنها، نامهایشان می‌باید از صندوق بیرون می‌آمدند، آراء به نامشان ریخته و از صندوق در آورند. مصدق این تلگرافها را هم در شورای امنیت و هم در دادگاه لاهه ارائه داد برای این که ثابت کند نمایندگان مجلسی که قرارداد نفت ۱۹۳۳ را تصویب کرده‌اند، از مردم ایران نمایندگی نداشته‌اند. در آن دوره، اداره آگاهی شهربانی نقش مهمی در بررسی «صلاحیت» افرادی که باید نماینده می‌شدند، بازی می‌کرد. یک ضابطه این بود که مخالف سیاست انگلستان نباشند.

◀ در دوران بعد از ۲۰ شهریور، سفارت انگلیس بود که فهرست نهانی را تصویب می‌کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نخستین برخورد میان شاه و زاهدی، نخست وزیر کودتاجی، روی داد، بر سر انتخابات مجلس بود. شاه اصرار داشت که تمامی نمایندگان را دربار باید تعیین کند و زاهدی می‌خواست کسانی که به او خدمت کرده بودند، به عضویت مجلس شورای ملی و سنا در آیند. می‌گفت: کسانی هستند که در کودتا با او همراهی کرده و توقع دارند و نمی‌تواند با وکیل نشدن آنها موافقت کند. ضابطه در اولین انتخابات مجلس بعد از کودتا این بود که نماینده مخالف سیاست امریکا و انگلیس و تصویب قرارداد نفت (کنسرسيوم) نباشد:

• سند محرمانه شماره ۳۸۹ مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۵۳ حاکی از توافق شاه و زاهدی بر سر لیست مورد توافق دو طرف است:

« هر دو روی فهرست نامزدان انتخابات باید مشترکاً توافق نمایند... هر دو عقیده دارند که خواهند توانست از طریق تفاهم و توافق مشترک، به یک فهرست قابل قبول دست یابند.» (صفحه ۱۳۱۱ جلد دوم اسناد سخن می‌گویند، ترجمه دکتر علی رجائی و مهین سروری (رجائی))

• در سند محرمانه شماره ۴۰۵، می‌خوانیم: «اگر چه شاه و زاهدی، نخست وزیر، می‌کوشند با حفظ ظاهر وجود اختلاف جدی را در مورد انتخابات در بین خود، آشکار ناسازند، ولی روشن است که هیچ یک از وضع کنونی خشونت نیستند. نخست وزیر بنا به دلایل سیاسی و شخصی، نامزدی عده‌ای از افراد را برای مجلس تصویب نموده است که او باید بداند در زمره بهترین نوع افراد نبوده و از نظر سیاسی قابل اعتماد نیستند...»

شاه در پشت صحنه، سر نخها را برای برخی از داوطلبان مورد علاقه خویش به دست دارد... علاء، وزیر دربار، به من (هندرسون سفیر امریکا) اظهار می‌کند چند هفته پیش، بنا بر درخواست شاه، فهرستی از نامزدان پیشنهاد شده برای مجلس را تنظیم نموده‌اند. شاه این فهرست را با فهرست زاهدی که قبلاً تهیه شده بود، مقایسه کرد و از تشابه آنها خشوقت گشت. و سپس، یک فهرست موقتی مرکب از هر دو لیست تهیه شد. اما به علت اعمال نفوذهای گوناگون، این لیست تلفیق شده، به دفعات مورد تجدید نظر قرار گرفته است... از سوی دیگر، افراد نزدیک به نخست وزیر مدعی هستند که شاه در مورد نامزدی برخی از افراد میان ما به و همین طور افراد عوام فریب و ناسیونالیست افراطی از خود ضعف نشان می‌دهد. حتی آنجانی که اظهار می‌دارد مکی (سخنگوی جبهه ملی و مامور خلع ید از شرکت نفت و نماینده اول طهران در انتخابات مجلس هفدهم که خود را فروخت و ضد مصدق شد و در کودتا شرکت کرد) نباید در انتخابات شرکت کند.

• اتهاماتی از سوی سیاست کاران آزرده خاطر مطرح می‌شود که امریکائیان فهرست هائی تهیه نموده و انتخابات را، درست مشابه آنچه انگلیسی‌ها در گذشته عمل می‌کردند، دیکته می‌نمایند... (صفحه‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ همان جلد)

• در سند شماره ۴۰۷، که گزارش هندرسون، سفیر امریکا در تهران به وزارت خارجه امریکا است، می‌خوانیم که

زاهدی به او گزارش کرده است: «نخست وزیر اظهار نمود که وی در مورد انتخابات دلگرم و امیدوار است. فهرست و کالنی که به تصویب او و شاه رسیده تکمیل شده است.» (صفحه ۱۳۲۹ همان جلد).

قرارداد کنسرسيوم را چنین مجلس مشتی تصویب کرده است.

◀ شاه زاهدی را روانه می‌کند. پس از تشکیل ساواک، فهرست نمایندگان را دربار تنظیم می‌کند. ساواک در باره نامزدها تحقیق می‌کند و نتیجه را به دربار گزارش می‌کند. دو مجلس شورای ملی و سنا تا انقلاب ایران، بر طبق لیست واحد، اسامی «نمایندگان» از صندوق بیرون می‌آمدند. وقتی شاه دو حزب خود ساخته، ایران نوین و مردم را منحل کرد و حزب رستاخیز را تشکیل داد، در ظاهر، حزب برای هر حوزه ۳ نماینده معرفی می‌کرد و مردم می‌توانستند یکی از آنها برگزینند. اما در واقع، کسی به مجلس راه پیدا می‌کرد که نامش در فهرست بود.

◀ در دوره خمینی، قلب وسیع، با تصویب او، در انتخابات مجلس اول روی داد: حزب جمهوری اسلامی لیستی از نامزدها برای حوزه‌های سراسر کشور تهیه کرد. اما دیگران نیز می‌توانستند نامزد شوند. در حوزه‌هایی که نامزد حزب در محل چماقدار و هفت تیر کش داشت، نامزدهای مستقل را با تهدید به قتل مجبور می‌کردند، انصراف دهد و حوزه را ترک کند. در دور اول، تنها ۶ میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند. نبود آزادی انتخابات و بود قلب گسترده، سبب عدم مشارکت مردم در انتخابات شد.

از آن پس، تا دوره هفتم و (دوره کنونی)، بنا بر این که کدام جناح قوه اجرائی را در دست داشت، اکثریت مجلس از آن او بود. تا خمینی زنده بود، اکثریت مال «جناح چپ» بود. بعد از مرگ او، اکثریت مال هاشمی رفسنجانی شد. در دوره ششم که مردم نیز در انتخابات شرکت کردند، اکثریت مال اصلاح طلبان شد. اما خامنه‌ای و شورای نگهبان مجلس را فلج کردند. کروی در باره روش کار در انتخابات گفته بود: بنا بر ضرب کردن تعداد آراء در ۳ بود. چون مردم در انتخابات شرکت نمی‌کردند، آرای نامزدهای دو جناح را در ۳ ضرب می‌کردند و کسی که اکثریت داشت، به مجلس راه پیدا می‌کرد. شاخصه انتخابات این بود که نظر صاحب نفوذهای محلی نیز تأمین می‌شد. اما جنبش همگانی بعد از انقلاب بزرگ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۸۸ وضعیت را تغییر داده است. توس از ایجاد فرصت برای جنبش همگانی، عامل مهم در سازمان دادن به انتخابات مجلس نهم و ریاست جمهوری آینده است. این توس عاملی از عاملها است که خامنه‌ای و مجتبی فرزند او جانبدار لیست واحد کرده است. او به جبر مرکز قدرت منظور شدن، پا، جای پای شاه می‌گذارد:

*** یک لیست نامزدهای انتخابات مجلس یا چند لیست؟:**

◀ قول حداد عادل در این باره که خامنه‌ای خواهان آنست که اصول گرایان با یک لیست وارد انتخابات شوند، اعلان نتیجه موافقت و مخالفت‌ها با لیست واحد در «بیت رهبری» و سپاه و کسانی است که برای خامنه‌ای مانده‌اند. مخالفان بر این نظر بوده‌اند که شباهت نظام ولایت فقیه با شاه سابق و دربار او، بیش از اندازه نمایان می‌شود و هنوز انتخابات انجام نگرفته، همه خواهند گفت نتیجه انتخابات از پیش معلوم است. موافقان پاسخ می‌داده‌اند «اصلاح طلبانی که در برابر جریان فتنه موضع خویش را روشن کرده‌اند» و نیز «مستقل‌ها» هم در انتخابات شرکت می‌کنند. بنا بر این، می‌توان استدلال کرد که این انتخابات نه مثل انتخابات دوره شاه که مثل انتخابات در کشورهای غرب است. در آنجا هم چند حزب ائتلاف می‌کنند و لیست واحد می‌دهند.



با این حال، پیدا شدن چند جبهه، مسلم کرد که خامنه ای و دستگاه او قادر به رفع اختلاف «اصول گرایان» نیست. از طرف دیگر، پورمحمدی اجازه یافت که رد پیشنهادهای خاتمی (آزادی انتخابات همراه با آزادی اجتماعات و مطبوعات و آزادی زندانیان سیاسی و رفع حصر میر حسین موسوی و گروهی) را اعلان کند و خود باقی بماند، دست کم در انتخابات شرکت نمی کنند و اگر جرأت را بیشتر کنند، آن را تحریم خواهند کرد. «مستقلها» هم کسی را فریب نمی دهند زیرا مردم حالا دیگر می دانند در چنین رژیم، نامزد مستقل، دروغ را از صفتی که به خود داده شروع کرده است. احمدی نژاد و «جریان انحراف» نیز اخراجی هستند و از هم اکنون در شمار حذف شدگانند.

در نتیجه، باقی نمی ماند مگر حزب مسلحی که سپاه و بسیج است و تمایلهای موجود در آن. دستگاه خامنه ای و سران سپاه می دانند هر گاه تضادهای اصول گرایانی که نقش پوشش را بازی می کنند، شدید باشد، گزارش می کند که در حزب مسلح، اختلافها خصوصیت آمیز شده اند. وجود تضادها در حزب مسلح، اعلان دادن به مردم است که می توانند به حرکت در آیند. زیرا حزب مسلح انسجام لازم را برای مقابله با آنها ندارد. پس می باید لیست واحد را به همه تحمیل کرد.

اما تحمیل لیست واحد نیز کار آسانی نیست. زیرا تمایلهائی که ناراضی می شوند، به آلهائی می پیوندند که در انتخابات شرکت نمی کنند. در وضعیت کنونی، تحریم وسیع انتخابات، نظام ولایت فقیه را بدون پشتیبان و با درونی متلاشی جلوه گر می کند.

مخالفان لیست واحد دو مشکل را حل ناشدنی می دانند: یکی وجود گروه بندی های متنوع در شهرها که اگر قرار باشد «بیت رهبری» لیست واحد تهیه کند، ناچار این گروه ها و نفوذشان نادیده گرفته خواهند شد و دیگری، تشکیل همزمان جبهه ها، بمعنای آنست که محرک سیاسی دیگر، نه اعتقاد که منافع و سهم از قدرت است. رعایت سهم جبهه ها و گروه های صاحب نفوذ محلی، لیست واحد را بی فایده و پر زیان می کند. پر زیان می کند زیرا انتخابات فرمایشی را جلوه گر می کند و در سطح دنیا، رژیم تمام وجه خود را از دست می دهد.

انقلاب اسلامی: این امر که از هم اکنون، بعضی اصول گرایانی توی دهن حداد عادل می زنند و او را که خواست خامنه ای را باز گفته است، به خرج کردن از رهبری متهم می کنند، گویای آنست که مخالفان لیست واحد، واقعیت را اظهار می کنند وقتی می گویند جبهه ها سهم خود را از منافع و قدرت می خواهند. اگر لیست واحدی هم تهیه شود، در عمل، به تعداد گروه ها و سهمی که از قدرت بدست می آورند، لیست وجود خواهد داشت. رژیم متلاشی است و این تلاشی را با پوشش لیست واحد نمی توان پوشاند.

* اعتراض به حداد عادل بخاطر «خرج کردن از رهبری»!:

در ۲۸ مرداد ۹۰، سایت مردمک گزارش کرده است: در واکنش به نقل قول از رهبر جمهوری اسلامی حسن غفوری فرد، نماینده اصولگرای مردم تهران در مجلس، این سخنان آقای حداد عادل را «هزینه کردن از رهبری» و «خلاف مصلحت» دانسته است. آقای غفوری فرد به خبر آنلاین - نزدیک به رئیس مجلس - گفته است: مصلحت نیست در انتخابات از رهبری هزینه کنیم. چرا که ایشان رهبر تمامی ایرانیان هستند.

همچنین علی بنای، نماینده اصولگرای مردم قم در مجلس، مقوله های انتخابات و حضور اصولگرایان در آن را «موضوعات کلان مملکتی» دانسته و در عین حال در واکنش به سخنان حداد عادل تأکید کرده است: جامعه نیز از سلاقی متفاوت و گوناگونی تشکیل شده است، هزینه کردن از جایگاه رهبری برای یک گروه سیاسی خاص، دور از شان و منزلت رهبری است.

بنایی در توضیح «ضررهای» مطرح شدن نظر آیت الله خامنه ای در مورد اتحاد یک جناح خاص در انتخابات گفته است: در برخی گروهها این موضوع القاء می شود که رهبری به گروهی خاص در جامعه عنایت بیشتری دارد و از سوی دیگر برخی تمام تلاش خود را به کار خواهند بست تا مانع اتحاد اصولگرایان شوند، تا بدین طریق عدم تبعیت اصولگرایان از رهبری در جامعه منعکس شود.

پیش از این علی مطهری، نماینده اصولگرای تهران، در واکنش به نقل قول آقای حداد عادل از آیت الله خامنه ای گفته بود: فرضاً ایشان به طور خصوصی چنین سخنی گفته باشند، اما اعلام عمومی آن کار شایسته ای نیست. شاید رهبری، به اصلاح طلبان نیز چنین توصیه ای کرده باشند.

اما حداد عادل اصلاح طلبان را «اصحاب فتنه» و «یکی از خطرهای پیش روی اصولگرایان» دانسته است و به گفته او «در کمین» هستند و به اصولگرایان توصیه کرده که «باید صحنه انتخابات را به گونه ای مدیریت کنند که مراقب جبهه اصلاح طلبان باشند».

انقلاب اسلامی: اولاً اطلاعی که ما بدست آورده ایم موثق و حاکی از اینست که خامنه ای خواهان ارائه لیست واحد است. حداد عادل از خامنه ای خرج نکرده و نظر او را باز گفته است. چنانکه مهدوی کنی نیز از تشکیل جبهه ها را مخالف نظر خامنه ای دانسته است. ثانیاً، خامنه ای بابت حمایت از احمدی نژادی که سرانجام در برابر او شاخ شد، بهای بسیار سنگین پرداخته است. دو باره حاضر نمی شود اخراج شده ها (هاشمی رفسنجانی و گروه او و اصلاح طلبان و...) را به صحنه راه دهد. زیرا می داند اگر آنها را راه بدهد، نه تنها پذیرفته است رژیم دو سر دارد بلکه پذیرفته است که به تدریج، از «رهبر» جز اسم نماند. پس توصیه ای که علی مطهری احتمال می دهد خامنه ای به «اصلاح طلبان» کرده است، به عمل نیامده است. «اصلاح طلبان» از آن سخنی نگفته اند و شرایط سه گانه شان نیز رد شده است.

* تنور انتخابات را باید گرم کرد و یا سرد نگاه داشت؟:

تصمیم گیرندگان در «بیت خامنه ای» به «سوء استفاده جریان فتنه» از فرصت گرم شدن تنور انتخابات و تجدید وضعیت بعد از انتخابات خرداد ۸۸ استناد می کنند و مخالف گرم کردن تنور انتخابات هستند. آنها می گویند با توجه به وضعیت در سوریه و اثر «بهار عرب»، نباید هیچ فرصتی را برای ورود مردم به صحنه سیاسی کشور، ایجاد کرد. اینها جانبداران لیست واحد هستند. مخالفان، گرم کردن قابل کنترل تنور انتخابات را لازم می دانند. زیرا سردی تنور، گویای بی کسی و انزوای رژیم است. وضعیت بد اقتصادی (گرانی و بیکاری و تحریم ها و فساد که خامنه ای را ناگزیر کرده است دم از مبارزه با فساد بزند و ندادن پول نفت و...) و احتمال از دست رفتن رژیم سوریه و انزوای بیشتر رژیم در سطح منطقه، بی کسی نظام را در سطح مردم، آسیب پذیری آن را تشدید خواهد کرد.

تا این تاریخ، طرفداران نظر اول، در «بیت رهبری» دست بالا را دارند. البته آنها می خواهند سردی تنور را با «داغ کردن رسانه ای» جبران کنند. بخصوص اصرار بر استفاده حد اکثری از اینترنت دارند.

* حضور فعال در دنیای مجازی و بسا تسخیر آن بقصد سرگرم کردن و از عمل بازداشتن و

پا، جای پای شاه!؟

انتخابات را آزاد و تنور آن را گرم جلوه دادن:

«تسخیر دنیای مجازی» شعار «بیت خامنه ای» شده است. استفاده از اینترنت برای آزاد جلوه دادن انتخابات و گرم بودن تنور آن را بی خطر دانسته اند. فکر کرده اند در این دنیای مجازی، سرگرم شدن همگان از روشنفکر و دانشگاهی و دانشجو و دیگر جوانان به جر و بحث بر سر انتخابات و چند و چون آن، هم مانع از حضور در خیابانها و درد سر درست کردن می شود و هم ظاهر انتخابات را آراسته می کند.

اما این طرح را آسان نمی توان اجرا کرد. زیرا:

۱- ناگزیر می باید از سانسور کاست و کاستن از سانسور، فرصت ایجاد می کند برای جلب توجه به محتوا و توضیح دادن اهمیت تحریم عمومی انتخابات. در نتیجه، رژیم نایافته دم، دو گوش را نیز از دست می دهد.

۲- در دنیای مجازی، می توان توجه روشنفکران و دانشگاهیان و دانشجویان و جوانان را به ضرورت فعال شدن در جامعه و پراکیتختن مردم به جنبش تحریم و گذار از آن به جنبش همگانی، جلب کرد.

۳- می توان با دروغ سازی رژیم و مسئولیت گریزی مبارزه کرد و انزوای رژیم را تشدید کرد.

بنا بر این، دنیای مجازی صحنه مبارزه ای می شود که در آن، قوای سرکوب رژیم حضور ندارند. رژیم و دو رأس دیگر مثلث زور پوست در موضع دفاعی هستند. خود با دروغ، گریختن از مسئولیت و زبیرا دروغ با گریختن از مسئولیت و گریختن از مسئولیت چشم پوشیدن از حقوق است و اگر او متوجه شود که بر حق ایستادن از مسئولیت شناسی و راست گفتن و راست شنیدن، جدائی ناپذیر است، فریب رأی من کو را نمی خورد و خواهان حق من کو می شود و حق خود را با می یابد.

انقلاب اسلامی: از آنجا که انجمن حجتیه و هیأت مؤتلفه، در جبهه سازیه، به خود نقش گروه متوقف را می دهند، از این شماره، گزارش - تحقیق در باره انجمن حجتیه را به تدریج، از نظر خوانندگان می گذرانیم:

تاریخچه انجمن حجتیه از پیدایش تا امروز - ۱

انجمن حجتیه در حقیقت پس از ملی شدن صنعت نفت و قبل از کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۱ با نام انجمن ضد بهائیت آغاز به کار کرد. اما تاسیس آن را بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ذکر کرده اند. رهبری آن را شیخ محمود تولایی با حلی عهده دار بود و روابط بسیار گسترده ای با روحانیون و گروههای مختلف و ساواک و برخی چهره های سیاسی داشت. گفته می شود حجتیه پیشی با رنگ و لعاب غلیظ مذهبی است که تنها از مجموعه ای از شعار خشک، ظاهری و محفلی تشکیل شده است. آنان در دیگران، از دید برتری طلبانه می نگرند و آنها را انسانهای درجه دو و غیر خودی می بینند. پایگاه اقتصادی این جریان را عمدتاً شیوه سرمایه داری دلالی و شکل متمایزی از بازار تشکیل می دهد. ییش این سازمان را ملغمه ای از تاجر دینی و شیوه تولید

سرمایه داری دلالی و فرهنگ مصرفی مدرنیته می دانند.

آقای جعفری در کتاب خود در مورد این انجمن چنین می نویسد: انجمن حجتیه یک شبکه مخفی مافوق ارتجاعی و وابسته به محافل قدرتمند فرا آخوندی است که رهبر آن «شیخ محمود حلی» می باشد. پایگاه ایدئولوژیکی این انجمن در حوزه علمیه قم است ولی در تمامی حوزه های علمیه و مراکز بزرگ آموزش مذهبی در سراسر ایران دارای رکن های مهم و تعیین کننده است و بسیاری از آخوندهای قدرتمند و با نفوذ در حوزه های علمیه و ارگان های دولتی از اعضای این انجمن هستند. انجمن حجتیه عملاً هدایت چهار شبکه سیاسی علنی را در اختیار دارد که عبارتند از: «هیئت مؤتلفه اسلامی»، گردانندگان روزنامه «رسالت»، اکثریت کامل «جامعه روحانیت مبارز» و «فدائیان اسلام». البته این شبکه ها، تعدادی از جمعیت های کوچک را برای نفوذ میان افسار گوناگون کارگری و دانشجویی و فرهنگیان و زنان به وجود آورده اند که اینک آنها را در «تسکلی های اسلامی» همسو گردانده اند.

انجمن حجتیه یک سازمان ضد بهائی است که هدف اصلی آن، مبارزه با نفوذ بهائیت، جلوگیری از گسترش آن و نابودی کامل آن بر اساس مبانی اعتقادی شیعه و ارجاع مردم به سمت «حضرت مهدی» به عنوان تنها حجت باقی مانده الهی برای هدایت بود. این انجمن در سال ۱۹۵۳ میلادی مطابق با ۱۳۳۲ شمسی به وسیله یک روحانی معروف شیعه به نام شیخ محمود حلی و با حمایت بیشتر مراجع تقلید و علما شیعه (مانند آیت الله بروجردی و خوبی و...) تأسیس شد.

بنا بر اقوال مختلف زمینه آغاز به کار این انجمن به قبل از کودتا بر ضد دکتر مصدق بر می گردد. انجمن حجتیه ایجاد حکومت اسلامی را تنها در سایه ظهور «حضرت مهدی»، امام دوازدهم شیعیان، میسر می دانست و نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را مردود می دانست و می گفت: ولایت مطلقه فقط به امام معصوم تعلق دارد به همین علت بین اعضاء انجمن و آنها که به ولایت فقیه معتقد بودند اختلاف های زیادی بوجود آمد. با توجه به نوع مبانی اعتقادی انجمن و مشکلات موجود در جامعه، مردم و به خصوص افراد تحصیل کرده هر روز بیشتر به سمت انجمن و اعتقادش گرایش پیدا می کردند و این خود یکی دیگر از دلایل مخالفت موافقان ولایت فقیه با انجمن بود به طوری که در زمان وزارت رجایی بر آموزش و پرورش و سپس در زمان ریاست جمهوری او، عده زیادی از پیروان انجمن از ادارات دولتی اخراج شده و یا توبه داده شدند.

● با بالا گرفتن اختلاف میان انجمن حجتیه و پاره ای از سران رژیم و ارگانها و نهادها، خمینی که اساس حکومتش توسط انجمن به زیر سوال رفته بود و در دوران شاه نیز با خمینی مخالفت کرده بود، به بهانه این که اولاً از حمایت حکومت شاه برخوردار بوده اند و ثانیاً، آن زمان، بهائیان از امکانات برخوردار بودند و در دولت نفوذ کرده بودند و در سطح کشور شبکه ای ایجاد کرده و یک سازمان خطرناک بوجود آورده بودند که با رفتن شاه، بهائیت نیز از بین خواهد رفت، در یک سخنرانی در سال ۱۳۶۲ خواهان انحلال انجمن حجتیه شد. و این انجمن توسط بنیانگذار آن منحل شد. ولی این ظاهر قضیه است:

برغم منحل شدن انجمن، در حال حاضر، گروههای تروریستی دولتی و غیر دولتی به همراه گروههای فشار، از جمله «انصار حزب الله» و «بخش اعظم فرماندهان رده بالای سپاه و بسیج و نیروهای نظامی تحت هدایت این انجمن» کار می کنند. این انجمن، مافیای قدرت و ثروت در ایران را اداره می کند که چهار رکن و ارگان اصلی آن عبارتند از: بنیاد مستضعفان و جانبازان - صندوقهای قرض الحسنه بازار - کمیته امداد امام خمینی - آستان قدس رضوی.

● انجمن حجتیه از طریق دو لژ ماسونی انگلستان به اسامی «استروم ارگتسیوم» و «گلدن دراین اوتر» با شبکه بین المللی صهیونیسم ارتباط دارد و اصولاً نام آن نیز نام یک یهودی است. در آغاز سال ۱۳۵۸ شبکه حجتیه در ایران سی هزار عضو داشت و رهبر آن «شیخ محمود حلی» بود. بسیاری از چهره های شناخته شده آن زمان حجتیه برای ذخیره سازی، خود از جلوی صحنه عقب رفتند و به کارهای سازماندهی پنهان سرگرم شدند که حاصل آن، ایجاد گروه بندیهای سیاسی - اجتماعی نیمه علنی و نیمه مخفی (هیئت مؤتلفه - رسالت - فدائیان اسلام - جامعه روحانیت و تسکلی های وابسته به آنها) مافیای مالی قدرتمند - هسته های رهبری سپاه و بسیج و ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی و گروههای تروریستی و فشارو سرکوبگر بوده است. آنها مخالفت پیشین خود با ولایت فقیه را از یاد برده اند و امروز پیگیرترین مدافع ولایت مطلقه فقیه شده اند و از نیروهای ساده اندیش مذهبی برای تسلط مطلق خود بر دولت و بر جامعه بهره می گیرند...

● اعضای هیأت مدیره و هیأت موسس انجمن حجتیه در مشهد و تهران، عبارت بودند از: شیخ محمود حلی، محمد صالحی آذری، سیدحسین سجادی، محمدحسین سجادی، محمدحسین عطار، غلامحسین حاج محمد تقی باقر، سیدرضا آل رسول، مهندس هوشمند، دخانچی، هاشمی، دکتر عبد خدایی، نماینده مردم مشهد و دکتر محمد مهدی پور گل، که اینان به طور معمول جلساتی را در منازل یکدیگر با دیگر هواداران انجمن برگزار می کردند (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۵۳۲۷، تاریخ ۶۰/۱۱/۲۹ شماره ۱۳۵۹). شاگردان معروف شیخ محمود حلی عبارتند از سید حسین سجادی و سید حسن افتخارزاده سبزواری و اصغر صادقی و جواد مادرزاده که هم اکنون در «بیت رهبر» صاحب مقام است. و...

● علی اکبر محتشمی در مورد برخی نیروهای وابسته به انجمن حجتیه در ابتدای انقلاب می گوید: پس از پیروزی انقلاب، کسانی که جزو چهره های مطرح به شمار می آمدند، عبارت بودند از کمال خرازی، محمود قندی، عبدالکریم سروش، محمد نهاوندیان، غلامعلی حداد عادل، نژادحسینیان، محمد تقی باتکی، کلاهدوز، جواد وهاجی، مهدی ابریشم جی، محمد حیاتی، جلال گنجهای، ناصر صادق، محمد صادق، علیرضا شهید، خاموشی، آلاپوش. (خاطرات علی اکبر محتشمی پور، دفتر ادبیات انقلاب). البته برخی از افراد فوق بعدها از این انجمن فاصله گرفتند. اما با نگاهی به اسامی می توان دریافت چرا آنها دهه اول انقلاب، مناصب دولتی جستند و چرا موضعی را در مخالفت با دمو کراسی و آزادی اتخاذ کردند.

انجمن حجتیه با رهبری شیخ محمود حلی تشکیلات و کمیته هایی را سازماندهی نمود که عبارتند از: کمیته گروه تدریس - کمیته گروه تحقیق و اخبار - کمیته گروه تگارش - کمیته گروه بحث و مناظره - کمیته گروه ارتباط با خارج - کمیته گروه کنفرانس ها.

* در این جا، کمیته تحقیق را معرفی می کنیم که در بسیاری از رویدادها دخالت جسته است:

● وظیفه به دست آوردن خبر و تحقیق پیرامون عناصر بهائی را اعضای کمیته تحقیق انجام می دادند. اینان معمولاً در برخی از محافل بهائی نفوذ می کردند و اطلاعات لازم را از راه ارتباط برقرار کردن با بهائیان کسب و به انجمن انتقال می دادند. این کمیته جزو واحدهای مؤثر حجتیه بود و در درون خود نیز رده بندی های ویژه ای داشت: رده اول سعی می کرد به محافل بهائیت راه پیدا کند، رده دوم نیز با نفوذ در تشکیلات بهائیان، به اسناد و مدارک آنها دسترسی و زمینه انتقال آن را به انجمن



حجتیه فراهم می آورد. البته رسیدن به چنین اهدافی تنها به یمن زیرکی های عامل نفوذی میسر بود. او می بایستی در آداب و رفتار به گونه ای عمل کند و چنان جلوه نماید که اطمینان بهائیان را نسبت به خود جلب کند. تنها بدین شیوه بود که چنین عنصری به درون محافل بهائیان راه پیدا می کردند و حتی موفق به تصدی موقیبت های کلیدی می شدند. مسئولیت کمیته بر عهده مهندس جواد مادرشاهی و گلزاری بود. وظیفه بازی کردن نقش مبلغ را نیز این دو برعهده داشتند. گلزاری در جلسات بهائیان با نام مستعار محمودی شناخته می شد و در کار خود موفق بود. (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با جواد مادرشاهی، جلسه سوم).

یکی از کلیدهای ارتباطی انجمن حجتیه با حاکمیت و بیت رهبری و دخالت در بسیاری از خیانت ها و جنایت ها، فردی به نام مهندس جواد مادرشاهی است. وی عضو کنونی بیت رهبری است. در ابتدای انقلاب، فرماندار گنبد بود. در جریان زد و خورد های این منطقه، نقش داشت. بعد، مسئولیت مشاور امنیتی دفتر ریاست جمهوری خامنه ای و سپس مسئول دفتر ویژه بازرسی بیت رهبری و هم اکنون از یاران خامنه ای، در بیت او می باشد. گفتنی است که ناطق نوری از ۱۷ دی ماه سال ۱۳۶۸ مسوول دفتر بازرسی خامنه ای شد. مسوولان سابق این دفتر مانند جواد مادرشاهی و میر سلیم و دیگران به انجمن حجتیه وابسته بودند و مورد اعتماد سید علی خامنه ای. میر سلیم همان فردی بود که سالها در راس وزارت کشور و همزمان عضو هیات مولفانه اسامی بود. دو نفر از افرادی که در کنار وی بودند یکی ابراهیم اسرافیلیان بود نفر دو گانه انجمن حجتیه ای و نزدیک به حسن آیت و باند زحمتکش و دیگری عزت الله ضرغامی از نزدیکان به انجمن حجتیه و رئیس فلی سازمان صدا و سیما.

سعيد جباريان در گفتگو با خبرنگار داخلی جبهه مشارکت ایران اسلامی، به بیان خاطرات خود پیرامون شکل گیری واواک و جواد مادرشاهی می گوید: ... آیت الله آقای خامنه ای که رئیس جمهوری وقت بودند استدلالش این بود که برای رئیس جمهور ابزارهای باقی نمانده است و باید دو نهاد به عنوان بازوی رئیس جمهور زیر نظر او باشد یکی سازمان برنامه و یکی هم اطلاعات. از طرف ایشان آقای جواد مادرشاهی می آمد که از قدرت استدلال و منطق بالایی برخوردار بود. انصافا هم کار کرده بود و تمام سرویس های کشورهای مختلف را مورد مطالعه قرار داده بود. نمودار می آورد. چارت تشکیلاتی سرویس ها را روی تخته می کشید و خلاصه برای طرح استدلال های خودش معرکه می گرفت و من هم مجبور بودم با او مخالفت کنم.

عبدالله شهبازی در مورد جواد مادرشاهی از شاگردان معروف شیخ محمود حلبی و یار سید علی در بیت رهبری می گوید: انجمن حجتیه در سال های پیش از انقلاب، بدون ممانعت از سوی ساواک یا رکن ۲ (سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش)، در میان ارتشیان فعال بود و کسانی مانند سرهنگ محمد سلیمی (سر لشکر بعدی) از مبلغین سرشناس انجمن بودند. به علاوه، انجمن حجتیه دارای یک سازمان اطلاعاتی - جاسوسی مخفی بود که «کمیته تحقیق و پژوهش» نام داشت. [مهندس] جواد مادرشاهی رئیس و [دکتر] گلزاری (با نام مستعار محمودی) و علی اصغر نیاوندیان (سفیر ایران در جمهوری آذربایجان در زمان حکومت حیدر علی اوف) و برخی دیگر از فعالین و گردانندگان این سازمان بودند. پس از انقلاب، مدتی مرکز اسناد ساواک در اختیار اعضای انجمن حجتیه بود. به گفته مطلعین، در این دوران برخی اسناد مهم مفقود شد. بعدها، برخی اعضای بلند پایه انجمن حجتیه در مناصب عالی نظامی و امنیتی جای گرفتند.

اصغر نیاوندیان که عضو برجسته انجمن حجتیه بود، پدر محمد نیاوندیان رئیس اتاق بازرگانی فعلی ایران می باشد که او نیز از اعضای بلند پایه این انجمن است. در

سالهای قبل در صدا و سیما برنامه ای به زبان انگلیسی در مورد امام زمان داشت. از دیگر اعضای نظامی انجمن حجتیه در حال و گذشته می توان از سرهنگ مهدی کتیبه و سرهنگ سلیمی و سرهنگ فروزان و سرهنگ حیدری و سرهنگ آگاه و سرهنگ افقار پست و سردار محمد باقر ذوالقدر و سردار مهدی چمران و سردار صیاد شیرازی و سرهنگ نامجو و سرگرد کلاهدوز و سردار حسن فیروز آبادی و... نام برد.

از نکات مهم علاقه وافر افراد این گروه و گروه های دیگر به مراکز اسنادی می باشد. آنها تقلا داشتند صاحب اختیار این مراکز شوند تا مگر با به دست گرفتنشان، بتوانند اسناد گویای سوابق خود را از بین ببرند. به عنوان مثال مرکز اسناد انقلاب اسلامی در اختیار روحانی با تبار بهایی یعنی روح الله حسینیان - خسرو خوشخو - می باشد. مرکز اسناد انقلاب یا مرکز پژوهش های انقلاب در اختیار روحانی مشکوک دیگر با تبار بهایی به نام سید صادق زیارتی سنگسری یعنی همین حمید روحانی معروف می باشد. مرکز اسناد واواک در اختیار خزایی قرار دارد و مرکز اسناد بازرسی کل کشور در اختیار مصطفی پور محمدی مشکوک به داشتن روابط بهائی با سازمان جاسوسی انگلیس و معاون سابق یخش خارجی واواک و از عوامل دخیل در ترورهای داخلی و خارجی است. و مرکز اسناد ملی در اختیار اشعری از وابستگان به هیات مولفانه و گروه های تند رو می باشد و ... به همین دلیل است که اسناد بسیاری از وابستگان به انجمن حجتیه و مرتبط با ساواک از جمله جتسی و خزعلی و مظاهری و مصباح یزدی و ... هنوز افشا نشده آمد. زیرا جواد مادرشاهی آنها را مخفی کرده است. لازم به ذکر است که بالین دار بیچاره تنها به دلیل افشای برخی از اسناد سازمان بازرسی کل کشور در باره فساد چند نفر، به زندان افتاد و هنوز گرفتار پرو و بیای دادگاه می باشد.

عبدالله شهبازی می افزاید: ... در سال ۱۳۶۱، جواد مادرشاهی در مقام مشاور امنیتی رئیس جمهور، به همراه حبیب الله عسکر اولادی، به پاکستان رفت و اسناد منسوب به ولادیمیر کوزچکین، مأمور سازمان اطلاعاتی شوروی در ایران را، که در ۱۲ خرداد ۱۳۶۱ بر تاپانیا پناهنده شده بود، از نمایندگان سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام. آی. ۶) دریافت کرد.

هاشمی رفسنجانی در یادداشت های دوشنبه ۵ مهر ۱۳۶۱ می نویسد:

«عصر مهندس جواد [مادرشاهی] و حبیب عسکر اولادی که برای گرفتن اطلاعات از فردی مطلع به پاکستان رفته بودند، آمدند و مطالب جالب و مفیدی که از او گرفته اند - درباره عملکرد کا. گ. ب. و حزب توده و سیاست آینده شوروی در ایران - گزارش دادند.» (کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۱، به اهتمام فاطمه هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰، ص ۲۶۱)

ارتباط میان جواد مادرشاهی و عسکر اولادی و عوامل انتلیجنت سرویس، سازمان جاسوسی انگلیس، اهمیت دارد. بخصوص که اگر انگلیسها مطمئن نبودند که در اختیار گذاشتن راز گوئی های مأمور روسی و اسنادی که در اختیار انتلیجنت روسی گذاشته بود، از سوی رژیم خمینی بکار از میان برداشتن حزب توده و شبکه جاسوسی روسها گرفته نمی شود، آنها را در اختیار این رژیم نمی گذاشتند. کاری که انتلیجنت سرویس کرده است، کار با همکار است و نه با رژیم که مدعی بود گویا ضد انگلیسی و ضد امریکائی است. دو تنی هم که به پاکستان رفتند، اعضای انجمن ضد بهائی بودند! پرسیدنی است: وقتی آلن کلارک، وزیر دفاع حکومت تاجر در دادگاه ایران گیت انگلیسی (فروش غیر قانونی اسلحه به ایران و عراق) گفت: جنگ ایران و عراق در سود

یا، جای پای شاه!؟

انگلیستان و غرب بود از این رو آن را ایجاد و اسباب ادامه اش را فراهم کردیم و طرف تماس با انتلیجنت سرویس کسانی بوده اند که در کودتای خرداد ۶۰ شرکت کرده بودند، آیا همکاری میان آنها و انگلیسها، دست کم، از پیش از کودتای خرداد ۶۰، بوجود نیامده است؟ عسکر اولادی نیز همانند میر سلیم از چهره های برجسته و مخفی انجمن حجتیه می باشد که مورد عفو ملوکانه قبل از انقلاب واقع شده بود.

● نزدیکی جواد مادرشاهی از شاگردان برجسته شیخ محمود حلبی با سید علی خامنه ای بی دلیل نیست: زیرا وب سایت بازتاب در باره نظر خامنه ای نسبت به انجمن حجتیه چنین آورده است: ... در همین مورد حضرت آیت ... خامنه ای (حفظه ... تعالی) که در آن زمان سمت ریاست جمهوری را بر عهده داشته اند عده ای گفته می شود که در طول بیست و چند سال همت خود را مصروف می کردند برای پاسخگویی و مقابله با شبهات بهائی ها در ایران. البته می دانیم که بهائی ها بیشتر یک باند سیاسی بودند تا یک گروه مذهبی و فکری، اما این سؤال که اینها چگونه هستند... به نظر من این سؤال یک سؤال طبیعی و درستی نیست. من بدون اینکه شما را در طرح این سؤال متهم بکنم، نفس وجود این مسأله را و عمده کردن مسأله انجمن حجتیه را در جامعه مهم می کنم و کسانی را که برای اولین بار این شایعه و این بحران مصنوعی را سعی کردند که به وجود بیاورند ناخالص می دانم. به نظر من در میان افرادی که در انجمن حجتیه هستند، عناصری انقلابی، مؤمن، صادق، دلسوز برای انقلاب، مؤمن به امام و ولایت فقیه و در خدمت کشور و جمهوری اسلامی پیدا می شوند. همچنانکه افرادی منفی، بدبین، کج فهم، بی اعتقاد در حال نق زدن و اعتراض هم پیدا می شود. پس انجمن از نقطه نظر تفکر سیاسی و حرکات انقلابی یک طیف وسیعی است و یک دایره محدود نمی باشد. بنابراین ما نمی توانیم بگوییم که انجمن نوع اول است یا نوع دوم. زیرا در انجمن هم از نوع اول و هم از نوع دوم کسانی هستند و شاید هم از هر دو نوع کسان زیادی وجود دارند و من وقتی که نگاه می کنم یک چنین حقیقتی را می بینم و از طرف دیگر که نگاه می کنم می بینم که سؤال از حال انجمن و اصرار بر رد یا قبول انجمن امروز از سوی گروه هایی در جامعه ما دارد اوج می گیرد. احساس می کنم که این یک حرکت طبیعی نیست و حرکتی است که امروز دارند به وجود می آورند... من معتقدم که تضادهای اصلی ما در جامعه اینها نیست. تضاد اصلی ما تضاد انقلاب یا ضد انقلاب های داخلی است. (سلسله مقالات سایت خبری بازتاب).

● اگر به نزدیکترین افراد به خامنه ای توجه نماییم حجتیه ایها را بر شمار می یابیم: از جمله سردار حسن فیروز آبادی و مهندس جواد مادرشاهی و غلامحسین حداد عادل و لولاجیان و مصباح یزدی و آیت الله خوشنوقت و احمد جتسی و ابوالقاسم خزعلی و مقتدایی و آیت الله مظاهری و حائری شیرازی و انجمنیهای با تبار یهودی و نیروهای جدید و مدرن انجمن مانند احمدی نژاد و رحیم مشائی و هاشمی نمره و نیروی دو گانه انجمنی و زحمتکشانی و عزت الله ضرغامی و...

دنباله دارد

انقلاب اسلامی: اما وضعیت خامنه ای و رژیم مافیاهای نظامی - مالی در صحنه خارجی نیز خراب است. نخست، دو نوشته را بخوانید در باره رابطه بوش پدر و بوش پسر که هر دو

رئیس جمهوری امریکا بوده اند، با رژیم ملاتاریا که به رژیم مافیاهای نظامی مالی تحول کرده است:

رابطه بوش پدر و بوش پسر با رژیم خمینی و خامنه ای!؟

انقلاب اسلامی: بوش پدر در ماجرای اکتبر سورپرایز (معامله پنهانی بر سر گروگانها با خمینی و دستیاران او) و ایران گیت نقش تعیین کننده داشته است و بوش پسر با حمله به عراق و افغانستان، کار را بر خامنه ای و دستیاران او، آسان کرده است. تا بدانجا که می گویند امریکا «عراق را تحویل آخوندها داده است». کمیته تحقیق نخواست بداند بوش پدر، در روز ۱۹ اکتبر کجا بوده است. با گذشت ۳۱ سال از سازش پنهانی با امریکا، هنوز اسنادی که معلوم می کنند بوش در آن روز کجا بوده است، محرمانه و غیر قابل دسترسی است. روبرت پاری مقاله ای به این امر اختصاص داده است. مقاله دوم در باره رابطه بوش پسر با رژیم خامنه ای است:

از چه رو باگذشت ۳۱ سال، هنوز حضور یا عدم حضور بوش در پاریس، در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ سر سر به مهر است!؟

نوشته از روبرت پاری به تاریخ ۱۶ اکتبر ۲۰۱۱ و واجد این نکات است:

● بیشتر از سه دهه از ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، می گذرد. فرض این بود که جرج بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری، در انتخابات نوامبر ۱۹۸۰، بعد از ظهر آن روز، به دیدار یک دوست خانوادگی، در واشنگتن رفته است. هر گاه مدرکی بر رفتن به خانه دوست وجود می داشت، ثابت می کرد که در آن روز، او در پاریس، در جلسه با ایرانیان، حضور نداشته است.

اما نه کاخ سفید در ۱۹۹۲ - زمانی که بوش رئیس جمهوری بود - حاضر شد بگوید آن دوست چه کسی و خانه او کجا بود و نه امروز، کتابخانه او حاضر است اسناد مربوط به گذران بوش در آن روز، را در اختیار بگذارد. دبرا استیدال وال، معاون با یگان ای امریکا، نیز می گوید: اسناد همچنان باید محرمانه بمانند.

با اینکه خانواده بوش می دانند انتشار سندهای حاکی از حضور او در واشنگتن، دست او را از آلودگی گفتگوی محرمانه با ایرانیها بر سر به تأخیر انداختن آزادی ۵۲ گروگان امریکائی، بدون اطلاع کارتر رئیس جمهوری وقت و به زبان او، پاک می کند، حاضر نیستند، سر آشکار شود. دولت امریکا نیز می گوید دسترسی به اسناد موکول است به مراجعه پر هزینه به دادگستری و رأی دادگاه.

● بسا علت اینهمه اصرار بر سری نگاه داشتن چگونگی گذراندن روز ۱۹ اکتبر اینست که جرج بوش نه در امریکا که در پاریس و در کار معامله با ایرانیها بر سر گروگانهای امریکائی بوده است. چون می دانند افشای راز موجب بی آبرویی بوش می شود، حاضر به افشای آن نیستند.

حقیقت هر چه باشد، تا زمانی که خانواده بوش و دولت امریکا حاضر نشوند بگویند بعد از ظهر آن روز بوش کجا بوده است، غیر ممکن است مدارک گویای سفر محرمانه او به پاریس و شرکت در گفتگو با ایرانیها را بی اعتبار خوانند و گفت که او با دوستان خود در دوبایر سری امریکا، ترتیب مخفی ماندن سفر به پاریس

را داده است.

● قسمت دیگر دلیل سازی بوش در باره گذران صبح ۱۹ اکتبر در شوی چیس کاتری کلوب، پیش از این، بی اعتبار شده است. زیرا هیچکس به یاد نیاورد که او را در آن باشگاه دیده است. لئونارد تنیس ناظر بر دایره محرمانه، در دیدار بوش از باشگاه، باربارا همسر بوش و پوتر استوارت قاضی و همسرش نیز شرکت دارد. کذب ادعای او زود ثابت شد: در رد ادعای او، دفتر دایره مخفی در باره حاکی از این بود که باربارا بوش صبح آن روز را در C&O Canal گذرانده است. و خانم استوارت به من گفت: او و شوهرش در آن روز با بوش و همسرش در آن باشگاه باهم نهار نخورده اند. وقتی هم محققان کمیته تحقیق مجلس از افراد دایره سری پرسیدند، هیچیک به یاد نیاوردند که آن روز بوش و همسرش به باشگاه رفته باشند. پس از این که کذب ادعای تنیس که عضو دایره سری و از نزدیکان بوش بود، آشکار شد، او قول خود را پس گرفت.

● غیبت اسرار آمیز: این امر که بوش در ۱۹ اکتبر کجا بوده است آیا به پاریس رفته است یا نه؟ گویای سری بودن و ماندن غیبت بوش در آن روز است: در ۱۹۹۲، وقتی در باره این ادعا که بوش در ۱۹ اکتبر به پاریس رفته است، تحقیق می شد، جمهوریخواه ها مدعی شدند که دموکراتها سعی می کنند رئیس جمهوری را در تنگنا قرار دهند. زیرا بعد از ظهر آن روز، بوش با یک زن دیدار کرده است. اصرار دموکراتها برای علنی کردن رابطه بوش با یک زن، بدین خاطر است که نامزد آنها، بیل کلینتون، معروف به زن بارگی است. دموکراتها می خواهند بگویند هر دو این عیب را دارند.

اما استدلال جمهوریخواه ها باطل شد زیرا دفتر ثبت دایره سری در باره همسر بوش معلوم کرد که او بعد از ظهر همراه شوهر بوده است. پس دیدار عاشقانه بوش با یک زن، حقیقت نداشته است.

اما آیا همسر بوش همراه او بوده است و یا یک مأمور دایره سری دوستدار بوش، همسر او را همراه کرده است تا دروغ دیگری بسازد برای پوشاندن غیبت اسرار آمیز بوش؟ دو دهه پیش از این، که بوش در کاخ سفید سفید بود و دموکراتها چون امروز خجول و تن به تحمیل جمهوریخواه ها می دادند، برای بوش آسان بود که به تقاضاهای دادستان فدرال و تحقیق کنندگان کمیته تحقیق کنگره و روزنامه نگاران، در باره جزئیات گذران روز ۱۹ اکتبر، پاسخ در خور را ندهد.

در همان حال که بوش جزئیات را از مردم امریکا پنهان می کرد، خشمگینانه اصرار می کرد کمیته بگوید ادعای مداخله بوش در اکتبر سورپرایز، مینا ندارد. تحقیق کنندگان کمیته می پرسیدند اما بوش و حکومت او در باره غیبت اسرار آمیز آن روز او، مدرکی در اختیار نمی گذاشت.

● در ژوئن ۱۹۹۲، سازشی به عمل آمد. به مددودی از تحقیق کنندگان هویت میزبان اسرار آمیز بوش داده شد. اما تحت این شرط که آنها هرگز از میزبان پرسش نکنند و هیچگاه نگویند او چه کسی بود. شگفت انگیز معامله ای بود! بوش به مددودی از محققان نام میزبان خود را می داد اما بشرط این که نه اسمی از او بیاورند و نه از شاهدهی که او بود، تحقیق کنند.

● سندهای حاکی از سفر بوش به پاریس: بخلاف دفتر دایره سری که آنچه در آن ثبت کرده اند، مقرون به حقیقت نیست، چندین گزارش از سفر بوش به پاریس، در شب هنگام ۱۸ اکتبر و اقامت او در پاریس، در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، وجود دارند:

- برای مثال، در ۱۹۹۲، من به کمیته تحقیق کنگره اطلاع دادم که در همان تاریخ که بوش به پاریس رفته است، جون مکین، خبرنگار شیکاگو تریبون، از این سفر آگاه می شود. او به من گفت که در اواسط ماه اکتبر، یک منبع موثق در حزب جمهوریخواه به او گفته است بوش برای یک دیدار محرمانه با ایرانیها برای گفتگو در باره گروگانها به پاریس می رود. بعد از شنیدن این خبر، در آن تاریخ، او خبر را به داوید



هندرسون، افسر وزارت خارجه امریکا می‌دهد. هندرسون بیاد می‌آورد که تاریخ آن ۱۸ اکتبر ۱۹۸۰، بوده است. مکلبین به خانه او در واشنگتن رفته و با یکدیگر گفتگو کرده‌اند.

اما مکلبین هیچگاه این خبر را انتشار نداد. او به من گفت بدین خاطر آن را انتشار نداده بود که یک عضو ستاد تبلیغاتی ریگان، بطور رسمی، آن را تکذیب کرد. در طول رساله، این دو ماجرا را از یاد بردند. تا اینکه در سالهای ۹۰، ماجرای اکتبر سورپرایز مطرح شد.

هندرسون در نامه خود به یک سناتور، در ۱۹۹۱، ماجرا را بازگفت و سناتور آن نامه را به من داد. مکلبین نیز با هندرسون موافق بود که تاریخ دیدار و گفتگو در باره این خبر، ۱۸ اکتبر ۱۹۸۰ بوده است. اهمیت گفتگوهای این دو در باره خبر سفر بوش به پاریس، اینست که مکلبین خبر را در زمان سفر بوش دریافت کرده است. مسئله ای به اسم اکتبر سورپرایز وجود نیامده بود که بتوان گفت متناسب با آن خبر ساخته شده است. بی‌غرضی مکلبین و هندرسون آشکار است. نمی‌توان مکلبین را به دلیل و علتی که در آن تاریخ وجود نداشته است، متهم کرد خبر را ساخته است. یک دهه بعد نیز او داوطلب شد خبر را به اطلاع کمیته پرسنل، من خبر را به اطلاع کمیته رساندم. او تنها آن را تصدیق کرد.

– قول دومارائز رئیس دواپر سری فرانسه بر وقوع معامله اکتبر سورپرایز: داوید آندلمن، شرح حال نویسنده کنت الکساندر دومارائز، رئیس وقت اداره اسناد خارجی و ضد جاسوسی فرانسه، در کمیته تحقیق کنگره شهادت داد که دومارائز به او گفته است که او به ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش برای دیدار محرمانه با ایرانیها در پاریس، در آغاز دهه سوم ماه اکتبر ۱۹۸۰، کمک کرده است.

آندلمن گفت که دومارائز اصرار کرد که این دیدار محرمانه از زندگی نامه او حذف شود زیرا انتشار ماجرا به شهرت دوستان او، ویلیام کیسی و ژرژ بوش، زیان می‌رساند.

● وقوع دیدار و گفتگوهای پاریس را منابع دیگر نیز تصدیق می‌کنند:

– هنریش راپ که خلبان است می‌گوید: ویلیام کیسی را به پاریس برده است. او را دیوگاه یک شب بارانی در اواسط اکتبر، به پاریس برده ام. بعد از نشتن در فرودگاه پوزره، در خارج از پاریس، او مردی را که شبیه بوش بوده است را دیده‌ام. و در ۱۸ اکتبر، شب هنگام، در واشنگتن باران می‌بارید. کیسی می‌توانسته است از ستاد تبلیغاتی که رئیس آن بود، به سرعت خود را به فرودگاه برساند و سوار هواپیما به پاریس سفر کند.

– نیکولا ایگناتو، تاجر اسلحه فرانسوی، در ۱۹۹۰، به من گفت: او از طرفهای تماس خود در حکومت فرانسه شنیده بود که جمهوریخواه‌ها با ایرانیها در اکتبر ۱۹۰۸، در پاریس، دیدار کرده‌اند.

– کلود آجلی، روزنامه نگار فرانسوی که گزارشهای مستند به تحقیق او و ارتباطش با منابع دست اول در دستگامهای دولتی فرانسه، بر همگان معلوم است، گفت: من در دواپر سری فرانسه به من گفتند یک دیدار محرمانه میان جمهوریخواه‌ها و ایرانیها را در ۱۹ – ۱۸ اکتبر پوشش داده‌اند.

– روزنامه نگار آلمانی، مارتین کلیان از دستیاب ارشد دومارائز همین اطلاع را کسب کرده بود.

– زودتر، در ۱۹۸۷، رئیس جمهوری سابق ایران (بنی‌صدر) نیز گفته بود که در پاریس دیدار و معامله شده است.

– آری بن مناش، افسر اطلاعاتی وقت اسرائیل نیز گفته است او در بیرون محل دیدار، حضور داشته و بوش و کیسی و دیگر امریکائی‌های شرکت کننده در ملاقات را دیده است.

– و بالاخره، گزارش دولت روسیه به کمیته تحقیق مجلس نمایندگان، حاکی از اینست که بنا بر گزارشهای جاسوسان روسی، جمهوریخواه‌ها و ایرانی‌ها دیدارهای محرمانه از جمله در پاریس و در اکتبر ۱۹۸۰، با یکدیگر داشته‌اند. بنا بر آن گزارش، ویلیام کیسی در سال ۱۹۸۰، سه بار با نمایندگان رهبر ایران دیدار کرده است.

دیدارها در مادرید و پاریس انجام گرفته‌اند.

در دیدار پاریس، در اکتبر ۱۹۸۰، رئیس اسبق سیا، ویلیام کیسی و جرج بوش شرکت داشته‌اند. نمایندگان ریگان و فرستاده‌های رهبر ایران در باره امکان به تأخیر انداختن آزادی ۵۲ گروگان امریکائی تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری، گفتگو می‌داشته‌اند.

دولت روسیه به تقاضای لی هامیلتون، رئیس کمیته تحقیق، گزارش را ارسال کرده بود. گزارش روسیه از طریق سفارت امریکا در مسکو، در ژانویه ۱۹۹۳، برای کمیته ارسال شده بود. اما کمیته تحقیق تحت ریاست هامیلتون تصمیم گرفته بود بگوید چون مدرک محکمی یافت نشد، ادعای وقوع معامله اکتبر سورپرایز تأیید نمی‌شود.

گزارش روسیه مخفی نگاه داشته شد تا اینکه من توانستم به بايگانی کمیته تحقیق دست بایم و گزارش بیابم و انتشار دهم. گزارش برای هامیلتون فرستاده شده بود و او سال پیش به من گفت او این گزارش ندیده است. من آن را برای او فرستادم.

● لاورانس بارسلا که رئیس گروه تحقیق کنندگان کمیته بود، به من گفت سا گزارش را به هامیلتون نداده و آن را در بايگانی کمیته قرار داده باشد.

● بدین سان، کتابخانه بوش نیز حاضر نیست بگوید بعد از ظهر روز ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، بوش کجا بوده است. هزارها سند انتشار یافته‌اند و در این تابستان، بر طبق قانون آزادی دسترسی به اطلاعات، در

اختیارم قرار داده شدند، الا سندهائی که می‌باید معلوم کنند در روز ۱۹ اکتبر بوش کجا بوده و چه می‌کرده است. سندها البته روشن می‌کنند چگونه جمهوریخواه‌ها در نقش جلوه دادن بوش، در آنچه به نقش او در اکتبر سورپرایز مربوط می‌شود، از هیچ کار فروگذار نکرده‌اند. گزارشهای ثبت شده حاکی از آنست که اعضای جمهوریخواه کمیته تحقیق، در پشت پرده، با بوش و کاخ سفید برای نشتن دست بوش از اکتبر سورپرایز، همکاری می‌کرده‌اند. برای مثال، کاخ سفید تحت ریاست بوش و اعضای کنگره در جلوگیری از عضویت یک نماینده دموکرات در کمیته، همکاری داشته‌اند.

اسپنسر اولیو به نماینده ای بود که در باره اکتبر سورپرایز تحقیق کرده و سخت شک داشت که بوش در باره غیبت خود در آن روز، راست می‌گوید. او دروغی را که تیس در دفتر سرویس سری ثبت کرده بود، آشکار کرده بود. اولیو به گزارش شش صفحه ای خود اصرار ورزیده بود که در باره قبول بوش در باره چگونه گذراندن روز ۱۹ اکتبر تحقیق جدی بعمل آید و معلوم شود چرا دایره سری چرا نام شاهد را ذکر کرده است. چرا دایره سری از همکاری در تحقیق پیرامون امری که می‌باید دست بوش را از دعاوی جدی در باره اکتبر سورپرایز، پاک کند، خودداری میکند؟ آیا بر اثر دخالت کاخ سفید از همکاری خودداری می‌کند؟ یا طبق دستور خودداری می‌کند؟

اولیو به می‌نویسد: «حق اینست که خشمی که پرزیدنت بوش نسبت به تحقیق در باره اکتبر سورپرایز اظهار می‌کند و اصرارش بر مخفی نگاه داشتن گذران روزهای پایانی دهه دوم اکتبر، دست کم فاقد صمیمیت است. این امر که حکومت از دراختیار نهادن مدارک و شهود خودداری کرده است، آتهم با توجه به این که وضعیت آقای بوش را روشن می‌کند، منطقی به نظر نمی‌رسد.

● مدارک کاخ سفید که به تازگی آزاد شده‌اند روشن می‌کنند که سوء ظن اولیو به در باره مداخله کاخ سفید در اسم بردن از میزبان بوش در بعد از ظهر ۱۹ اکتبر، به جا بوده است. جلوگیری از عضویت اولیو به در کمیته تحقیق، امری بوده است که از دید جمهوریخواه‌ها، از تقدم برخوردار بوده است. در وسط کار

پا، جای پای شاه!

تحقیق، وقتی برخی از اعضای دموکرات کمیته تحقیق گفته‌اند با توجه به اطلاعات اولیو به در باره اکتبر سورپرایز خوبست نماینده آنها، در گروه تحقیق بگردد، جمهوریخواه‌ها تهدید کرده‌اند هرگاه او به این کار دعوت شود، از عضویت کمیته استعفاء خواهند داد.

● لی هامیلتون، رویه کسی را در پیش گرفت که دو طرف را به یک چشم می‌بیند. اما در واقع، به جمهوریخواه‌ها حق و توند داد و آنها نیز عضویت اولیو به در گروه تحقیق نیز و توند کردند. جلوگیری از عضویت یکی از اندک شمار نمایندگان که با دقت و شجاعت تحقیق در باره اکتبر سورپرایز را پی گرفته بود، کاری بود که دموکراتها زیر تهدید جمهوریخواه‌ها به آن تن دادند.

● سری که هرگز نباید آشکار شود: حالا، نزدیک به دو دهه از تحقیق کنگره در باره اکتبر سورپرایز می‌گذرد. اما این سری نگاه داشتن شکست انگیز ادامه دارد. در ژوئن ۲۰۱۱، بايگانیهای کتابخانه بوش در کالج استیسن تکراس، از در اختیار نهادن فایل‌های دایره سری خودداری کردند. به این عذر که بنا بر قانون، افراد دایره سری که محافظت از شخصیت‌ها را برعهده دارند، آمد و رفت آنها را از راه هائی انجام می‌دهند و روشهائی را اتخاذ می‌کنند که نباید علنی گردند. اما من در این باره‌ها اطلاع نمی‌خواستم. تنها می‌خواستم بدانم بعد از ظهر ۱۹ اکتبر، بوش کجا بوده است. به آنها گفتم چرا بعد از گذشت ۳ دهه این امر می‌باید سری بماند؟

در ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۱، وال معاون بايگانی ملی به من نامه نوشت. در این نامه، او گفته است در این مدارک، اسامی مأموران دایره سری امریکا قید شده‌اند. اسامی اشخاص ثالث نیز ذکر شده‌اند. چندین حکم دادگاه انتشار اینگونه اسناد را غیر مجاز می‌کنند. از این‌ها، بر تصمیم پیشین خود باقی هستم و موافق علنی شدن این اسناد نیستم. زیرا علنی شدن آنها حیات و سلامت مأموران دایره سری را به خطر می‌اندازد.

واکنش اول من این بود که بسا وال نمی‌داند من در پی چگونه اطلاعی هستم. وگر نه می‌دانست دانشم این امر که جرج بوش و همسر او باربارا در روز ۱۹ اکتبر کجا بوده‌اند، بیچ رو، موجب علنی شدن نام مأموری و به خطر افتادن جان او نمی‌شود. دو هفته پیش، سعی کردم به وال از راه تلفن، گفتگو کنم. سعیم بی‌حاصل شد. بعد ای‌میلی برای روبرت هلزویس، رئیس بايگانی کتابخانه بوش فرستادم. به او توضیح دادم:

از فرار خانم وال متوجه نشده‌ام است که درخواست من چیست. آنچه هست اینست که بدانم آقای بوش بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ کجا رفته است. پاسخ خانم وال مربوط به این پرسش نمی‌شود. بیم آن دارم که او متوجه قصد من نشده است. صادقانه بگویم که بسیار ساده لوحی می‌خواهد این ادعا که اطلاع از محلی که آقای بوش در بعد از ظهر ۱۹ اکتبر، در آن گذرانده است، ۳۰ سال بعد، جان مأموران دایره سری را به خطر بیاندازد.

این اطلاعی است که در گذشته اشخاص مختلفی در صدد بدست آوردنش بوده‌اند. ۲۰ سال پیش از این، تحقیق کنندگان کمیته تحقیق کنگره خواهان اطلاع از محلی بوده‌اند که آقای بوش می‌گوید بعد از ظهر ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، به آنجا رفته و در آنجا بوده است. دادستان و تحقیق کنندگان کمیته و روزنامه نگاران در کار کسب این اطلاع بوده‌اند.

● مضحک اینست که این اطلاع، یک بار برای همیشه، دست آقای بوش را از آلودگی به معامله بر سر گروگانها در اکتبر ۱۹۸۰ می‌نشت. بنا بر این، چنین اطلاعی از لحاظ تاریخ بس مهم است. از این‌ها، هیچ ملاحظه ای نباید مانع از برداشتن مهر سر از آن شود.

در ای – میل خود، خواستم که مسئولان بايگانی ملی، در باره پاسخی که به من داده‌اند، باز اندیشند. اما آنها پاسخی به من ندادند.

انقلاب اسلامی: نه از سر چگونه گذراندن روز ۱۹ اکتبر جرج بوش، مهر برداشته شده است و نه از سر کجا بود و چه می‌کرد. ویلیام کیسی، کسی که در آن اکتبر ۱۹۸۰، رئیس ستاد تبلیغات ریگان – بوش بود و بعد از انتخاب ریگان به ریاست جمهوری، رئیس سیا شد و بهنگام بر ملاء شدن اقتضای ایران گیت، پیش از آنکه مورد بازجویی قرار گیرد، به مرض سرطان مرد.

آیا جرج بوش (پسر) در نهان خود را آماده می‌کرد برای آنکه رئیس جمهوری شود و برای ایران کار کند!؟

مقاله را Gwynne Dyer نوشته و در ۱۷ اوت ۲۰۱۱، نوشته است. او روزنامه نگاری مستقل است که مقاله هایش در مطبوعات ۴۵ کشور منتشر می‌شوند:

● در زبان جاسوسی، «sleeper» به کسی گفته می‌شود که در کشور هدف زندگی می‌کند. حواس خود را جمع طی مدارج ترقی در آن کشور می‌کند تا این که به موقعیتی دست بیاید که بتواند خدمت بزرگی به مخدومان خارجی خود بکند. اینک زمان تحقیق در این باره است که آیا این تعریف شامل جرج دبلیو بوش می‌شود یا خیر؟

این تحقیق محل دارد زیرا اعمال پرزیدنت بوش بیشتر بخاطر منافع ایران بود تا منافع امریکا. برای مثال، هرگاه به جنبش مردم سوریه در ۵ ماه اخیر نظر اندازیم و مقابله جانبداران دموکراسی را با رژیم بعث، مد نظر قرار دهیم، بیشتر از خدمتگذاری بوش می‌شویم.

حزب بعث در ۱۹۶۳، در سوریه، قدرت را در دست گرفت. از ۱۹۷۰ ابدین سو، حزب و کشور را اعضای خانواده اسد اداره می‌کنند. رئیس جمهوری کنونی، بشار اسد و فرقه علوی بر دولت و دستگامهای اطلاعاتی و امنیتی مسلط هستند. علوی‌ها تنها ۱۰ درصد جمعیت سوریه را تشکیل می‌دهند. و از دید اکثریت سنی مذهب کشور، کافر به حسابند. حزب بعث بهمان اندازه که سر کوپگر است، فاسد و بی‌کفایت است. سوریه تحت حاکمیت این حزب گرفتار فقر و انحطاط شده است. با آغاز بهار عرب، از اواسط مارس بدین سو، مردم این کشور بر ضد حاکمیت انحصاری حزب بعث، بطور مسالمت آمیز جنبش کرده‌اند.

پاسخ رژیم به خواست مردم، بس خشونت آمیز است. خشونت خود را با این دروغ توجیه می‌کند که گویا «اعتراض کنندگان گروه‌های تروریست و مسلح هستند». اسد قوای نظامی را از شهری به شهر دیگر کسب کرد تا جنبش مردم را سرکوب کنند. بنا بر برآوردها، تا این تاریخ، ۱۷۰۰ سوریه‌ای کشته شده و ۳۰ هزار تن دستگیر شده‌اند. خشونت چنان سبعانه است که دوستان سابق رژیم بعثی نیز آن را افشا می‌کنند.

هفته پیش، وزیر خارجه ترکیه به مقامات سوریه دستور داد از خشونت دست بردارند... بیشتر کشورهای عرب و اتحادیه عرب رفتار رژیم بشار اسد را جنایت بر ضد بشریت توصیف کرده‌اند. حتی روسیه و چین نیز به قطعنامه دو هفته پیش شورای امنیت که سر کوپگری دولت سوریه را محکوم می‌کرد، رأی دادند. تنها ایران است که به این رژیم وفادار مانده است.

● نمی‌توان گفت که ژرژ بوش بدین خاطر که دست به اشغال افغانستان و ایران زد و دو دشمن جدید، طالبان در کابل و صدام و رژیمش در بغداد، را از میان

برداشت، حقوق بگیر ایران بوده است. اما می‌توان گفت که نادانی ژرف و در بند ایدئولوژی بودنش، او را بکاری برانگیختند که خدمتی بزرگ به رژیم ایران بود. آیا توجیه دیگری می‌توان برای عمل او جست؟ در میان کشورهای عرب، عراق تنها کشوری است که از خشونت گری رژیم سوریه حمایت می‌کند. هفته پیش، نوری المالکی، نخست وزیر عراق به اعتراض کنندگان به رژیم سوریه، هشدار داد، از خرابکاری در دولت سوریه دست بردارند. و حکومت عراق را حکومت بوش ایجاد و تقذیه کرد.

بیش از آنکه در ۲۰۰۳، قوای امریکا عراق را اشغال کنند، عراق را شاخه ای از بعث که رقیب بعث سوریه بود، اداره می‌کرد. رهبری آن نیز با صدام حسین بود. او نیز دیکتاتوری بی رحم و قاتل بود. به همان اندازه بی رحم و قاتل بود که رژیم اسد در سوریه. اما صدام حسین بدترین دشمن ایران نیز بود.

دیکتاتور عراق در کار تولید سلاح هسته ای نبود. حکومت بوش در این باره دروغ می‌گفت. باز حکومت بوش دروغ می‌گفت که او با القاعده پیوند دارد. جرج بوش بیشترین جاسوسان و مأموران اطلاعاتی را در جهان داشت و همه آنها می‌دانستند و بطور خصوصی می‌گفتند که این ادعا دروغ است. عراق پیش از جنگ اول خلیج فارس در سالهای ۱۹۹۱ – ۱۹۹۰، در کار تولید بیب اتمی بود. اما تأسیسات اتمی توسط مفسران سازمان ملل از میان برده شدند. از آن زمان تا زمان حمله به عراق در ۲۰۰۳، این کشور تحت تحریم شدید تسلیحاتی بود. نه تنها صدام حسین متحد القاعده نبود، بدین خاطر که رئیس یک دولت سکولار بود، تروریستهای القاعده در پی ترور او نیز بودند.

● باری، عراق اشغال و صدام اعدام شد و امریکا قتلای تمام کرد تا دولت جدیدی را ایجاد کند. ۵۰۰۰ سرباز و افسر امریکائی، در جریان برپا کردن این دولت، کشته شدند. صدها هزار عراقی نیز کشته شدند. حدود ۵۰۰ میلیارد دلار هزینه شد. اینهمه برای ساختن یک دولت در عراق، دولتی که نوری المالکی رهبرش می‌کند. و او متحد نزدیک ایران و تنها حامی رژیم سوریه در دنیای عرب است.

بنا بر این، تشکیل کمیته تحقیق توسط کنگره امریکا، برای تحقیق در باره روابط محرمانه بوش با ملاهای ایران، یعنی کسانی که بوش خدمتی چنین بزرگ به آنها کرده است، ضرورت دارد. این تحقیق می‌باید از تحقیق در باره محل تولد او شروع شود. واقعا او کجا به دنیا آمده است؟ در تهران؟ در تبریز؟ بسا تحقیق از محل تولد او بتواند تحقیق کنندگان را بر یافتن حقیقت، توانا کند.

انقلاب اسلامی: جرج بوش نه در تهران به دنیا آمده است و نه در تبریز. گرچه این پرسش روزنامه نگار محض تأکید هرچه بیشتر بر نظر او است و می‌خواهد بر بزرگی خدمت بوش به رژیم ملاتاریا، اصرار بورزد، او حمله به افغانستان و عراق به دستور بوش را، خدمت بزرگ به رژیم ایران می‌خواند، گرچه این دو حمله، وضعیت را تغییر داد و رژیم مافیاما توانست در این دو کشور نقش پیدا کند و امروز، می‌گویند امریکا عراق را تحویل آخوندها داده است، اما روزنامه نگار از واقعیت‌های بسیار مهمی غفلت می‌کند:

۱ – میان ریگانسیم و خمینسیم پیوندهای ارگانیک وجود دارند. چنانکه خمینی به دستیاران او بودند که، در پی معامله پنهانی، بر سر گروگانها، موجب انتخاب شدن ریگان به رئیس جمهوری و بوش به معاونت ریاست جمهوری شدند. هاشمی رفسنجانی در روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا گفت: در آینده خواهند گفت که ما ریگان را به ریاست جمهوری امریکا رساندیم.

پس ریگان و بعد از او بوش، ریاست جمهوری خود را، در بخشی مهم، مدیون ملاها بودند. وقتی بوش، برای بار دوم نامزد ریاست جمهوری شد، فلاحیان، وزیر واواک در حکومت هاشمی رفسنجانی گفت صد درصد مطمئن است که بوش رئیس جمهوری امریکا می‌شود.



۲- بنوبه خود، حکومت ریگان در خرداد ۶۰ دستیار ملاتاریا در کودتا شد. زمانی که بوش پسر به عراق حمله کرد، حکومت خاتمی به او پیشنهاد یک گفتگوی همه جانبه را داد. او در سود «اصول گرایان» و خامنه ای، کمتر اعتنایی به آن پیشنهاد نکرد. یعنی این که بنیادگرهای امریکائی نیاز دارند به حاکمیت زورپرستانی که دین را پوشش زورپرستی می کنند، در همه جا.

۳- هم در عراق و هم در افغانستان، حکومت بوش در پی استقرار دموکراسی نبود. گرچه شعار می داد که استقرار دموکراسی در این دو کشور عامل برکتزنده مردم ایران و سرنگون شدن رژیم می شود، اما در عمل، در پی قطعی کردن سلطه امریکا بر این دو کشور شد. این شد که عملیات مسلحانه بر ضد نیروی اشغالگر مشروعیت پیدا کرد و رژیم مافیها فرصت مداخله در هر دو کشور را پیدا کرد. تقدم بخشیدن بر سلطه بر منابع نفت و گاز جهان، ایجاب می کرد دولتهای دست نشاند و ضعیف ایجاد شوند. دموکراسی نیاز به آشتی ملی داشت و دارد اما هم در عراق و هم در افغانستان، بنا بر دشمنی مذهبی و قومی گذاشته شد. تقاهم امریکا با جنگ سالاران در افغانستان و روش کردن جنگ کور در این کشور و نیز وارد شدن به سازش با قبایل و طوایف در عراق و به آنها پول و اسلحه دادن و مانع از مداخله عربستان در هر دو کشور و کشورهای دیگر نشدن، وضعیت کنونی را در عراق و افغانستان و، در نتیجه، در پاکستان، بوجود آورده است.

۴- به اسلحه نقش اول را دادن، امری که در لیبی بیشتر و در یمن و سوریه کمتر، روی داده است، جنبش برای دموکراسی را با جنگ بر سر قدرت جانشین می کند. این تجربه تلخ را نخست ایران بعد از انقلاب کرد: درگیرهای مسلحانه در این و آن منطقه و بر خوردهای مسلحانه در شهرها و گروگان گیری و کودتای نوزده و تجاوز عراق به ایران.

گروگانگیری و ... و جنگ افروزی در کردستان و نقاط دیگر و کودتای نوزده و تجاوز عراق به ایران، استقرار دموکراسی در ایران را به تأخیر انداخته و «بهار عرب» را نیز خشونت گسترده تهدید می کند. امریکا و اروپا نمی توانند بگویند در این خشونت گسترده تفتی ندارند.

۵- در ایران، تحقیق در باره اکتبر سورپرایز البته ممنوع است. اما در امریکا، در پی افشاگرهای مداوم بنی صدر و سفر او به امریکا، به مناسبت انتشار کتابش با عنوان *My turn to speak*، و حضورش در کمیسیون روابط خارجی مجلس امریکا، سبب تشکیل کمیته تحقیق شد. اما آن کمیته نتوانست حقیقت را تصدیق کند. امروز، بعد از ۲۰ سال، هنوز نباید امریکائیان بدانند بوش و کیسی و ... در روز ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، چه بلایی بر سر دموکراسی و کشور آنها آورده اند. به سخن دیگر، تنها ابر قدرت جهان را جریان انحطاط و انحلال دارد با خود می برد. وگرنه نادانی چون بوش چگونه ممکن بود رئیس جمهوری امریکا بگردد و بدون اطلاع از وضعیت کشورهایی که به آنها حمله می کند و منطقه، به آن دو کشور قشون کشی کند؟ نویسنده مقاله از این مهمترین امر نیز غافل است.

انقلاب اسلامی: در لیبی، قذافی و رژیم او در تنگنا قرار گرفته اند. در ۲۲ اوت، خبر سقوط تریپولی انتشار پیدا کرد. در سوریه، برغم سرکوب، جنبش ادامه دارد. در زمانی که در خود اسرائیل جنبش اعتراضی وسعت می گرفت، حمله به اتوبوسی، به حکومت نشان یاهو فرصت داد که جنگ با غزه را وسیله بیرون رفتن از مخمصه کند. و دادستان دادگاه رفیق حریری، ادعای خود را منتشر کرد. ۷ تن از اعضای حزب الله، متهم هستند که ترور حریری را سازمان داده اند. و هیأتی برای گفتگو در باره پرونده اتمی ایران به تهران رفت.

روسیه و استفاده از درماندگی رژیم - ادامه جنبش در سوریه - آینده لیبی؟

سفر دیر امنیت ملی روسیه به ایران و سفر صالحی به مسکو و طرح گام به گام و مسئله سوریه و میانداری روسیه و...

● در ۲۴ مرداد ۹۰، نیکلای پاتروشف دیر شورای امنیت ملی روسیه در راس هیاتی بلندپایه روسی به تهران رفت. او با جلیلی، دیر شورایی عالی امنیت ملی رژیم و احمدی نژاد گفتگو و طرح حل مسئله اتمی ایران را به روش گام به گام، پیشنهاد کرد. بنا بر این طرح، در هر گام، ایران به پرشهای آژانس بین المللی انرژی اتمی، پاسخ روشن می دهد و هر گاه آژانس پاسخها را کافی دانست، بخشی از تحریم ها لغو می شوند. وزیر خارجه روسیه قول داد که آژانس با پرشهای آسان شروع کند. احمدی نژاد پیشنهاد را اصولاً پذیرفت. صالحی، وزیر خارجه رژیم که در ۲۶ مرداد به دعوت لاوروف، وزیر خارجه روسیه به مسکو رفته بود، گفت: هنوز از جزئیات پیشنهاد اطلاعی نداریم. نظر نهائی موکول است به بررسی پیشنهاد در تمامت خود. هم او در باره زمان آغاز به کار نیروگاه اتمی بوشهر گفت: کار نیروگاه بوشهر به خوبی جلو می رود و مسئله ای ندارد. طبق تعریف تخصصی نیروگاه بوشهر راه اندازی شده است و برق آن به زودی به شبکه وصل خواهد شد. حال آنکه، در واقع، در ماه دسامبر، شروع کار نیروگاه به تأخیر افتاده است. اما ● وزیر خارجه روسیه ماهی پیش از آن به واشنگتن رفته و در کنفرانس مطبوعاتی به اتفاق هیلاری کلینتون طرح «گام به گام» برای از سرگیری گفتگوهای هسته ای با ایران را که پس از نشست استانبول در دی ماه به بن بست رسیده بود، مطرح کرده بود. بدین قرار، روسیه میان داری میان رژیم و امریکا را از آن خود کرده است. البته بدین قصد که از هر دو طرف امتیاز بگیرد و موقفیت بین المللی خود را بمثابه یک قدرت مستقل و کار، تثبیت کند.

اما موضوع گفتگوها تنها مسئله اتمی ایران نبوده است. در باره سوریه نیز صحبت کرده اند: بسیاری از رسانه های روسی میان آمادگی ایران برای اجرای طرح گام به گام روسیه و حمایت مسکو از سوریه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ارتباط می بینند.

یک خبر گذاری اسرائیلی نیز به نقل از منابع ناشناس گزارش کرده بود: مخالفت روسیه به قطعنامه شدیدالحن شورای امنیت علیه سوریه، گامی بوده است که مسکو به سوی تهران برداشته است تا ایران نیز متقابلاً، از ابتکار عمل روسیه استقبال کند.

سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه، بدون اشاره معامله ای بر سر سوریه، بر اشتراک مواضع مسکو و تهران در باره تحولات خاورمیانه تأکید کرده است. در کنفرانس مطبوعاتی مشترک با صالحی، لاوروف گفته است: «روسیه و ایران دارای دیدگاه های نزدیکند و اظهارات رسمی که در هفته ها و ماه های اخیر از مسکو و تهران می شنوید، گواهی بر این مدعی است.

پا، جای پای شاه!؟

اما امریکا و سران کشورهای بزرگ اروپا از فشار اسد خواستند مقام خویش را ترک کند و اصل حاکمیت مردم سوریه بر سر نوشت خویش را بپذیرد. به سخن دیگر، سیاست امریکا و اروپا، تشدید فشار برای مجبور کردن ایران به پذیرفتن خواست آنها است. در این باره، سخنان ویکتوریا نولند، سخنگوی وزارت خارجه امریکا، در ۲۴ مرداد ۹۰، گویا است: با ابراز امیدواری به اینکه این ابتکار روسیه بتواند ایران را به گردن نهادن به مسئولیت های بین المللی اش وادارد، امریکا سیاست دو مسیره خود را در رابطه با ایران تغییر نداده است و کامکان بر این باوریم که کاهش تحریم ها باید با عمل ایران توأم باشد.

بدین قرار، تحول وضعیت در سوریه و موقفیت روسیه در قشری که امریکا برعهده اش گذاشته است (از یاد نبریم که در مورد لیبی نیز او با ما از مدودو خواست عمل کند)، و نیاز رژیم به روسیه، عوامل موقفیت یا عدم موقفیت طرح روسیه هستند. در حال حاضر، کارشناسان روسی و غربی نسبت به عملی شدن طرح روسیه خوش بین نیستند:

● دبیرتری سوفلوف، تحلیلگر و عضو شورای سیاست خارجی و دفاعی می گوید: «دور نمای مذاکرات تازه بر پایه این طرح درخشان نیست. ایران همان سیاست همیشگی خود را دنبال خواهد کرد به این معنی که در ظاهر پیشنهاد های مطرح شده را میپذیرد اما از اجرای آن سر باز میزند.»

و نیز، به گفته آگنسی مانشینگ، کارشناس مرکز گارتگی در مسکو، استقبال تهران از طرح گام به گام طبیعی است زیرا ایران عملاً در انزوای کامل سیاسی قرار گرفته و گفتگویش با روسیه برای ایران بسیار مهم است. روسیه با ارائه این طرح اهداف دیگری را نیز دنبال می کند. روسیه می خواهد نشان دهد که سیاست مستقلی را دنبال می کند و تصمیم هایش با توصیه های غرب فاصله دارد؛ میخواهد اعتبار خود را به عنوان یک میانجی بین المللی تثبیت کند؛ می خواهد از واشنگتن امتیازهایی در سطح منطقه ای و بین المللی بگیرد؛ و بالاخره حل مسئله هسته ای ایران از نظر اقتصادی به نفع روسیه است و مسکو مایل نیست که مسئله هسته ای ایران به درگیری نظامی متجر شود.

و سرگئی سربیکیف، کارشناس مؤسسه خاورمیانه در مسکو می گوید: «اعلام آمادگی تهران برای از سرگیری مذاکرات، برای کاهش تحریم ها بسیار مهم است اما مهم تر از آن این است که این آمادگی جامه عمل بپوشد و یکی دیگر از توافقی های بدون نتیجه با ایران نباشد. اما رضایت ایران از طرح پیشنهادی ناشی از این است که این طرح به نوعی برای این کشور نقش ابر قدرت منطقه ای قائل شده است.

طرح روسیه به ایران فرصت می دهد که آبرومندانه از بن بست و انزوایی که در آن قرار گرفته، بیرون آید.» برای روسیه نیز این توافق بسیار سودمند است. نخست: چنین توافقی اعتبار مسکو به عنوان میانجی گر بین المللی را ارتقاء می بخشد. دوم اینکه استقلال سیاست روسیه در خاورمیانه را تثبیت می کند، و سوم اینکه لغو تحریم ها علیه ایران با منافع اقتصادی روسیه سازگار است.

● در ۲۸ مرداد ۹۰، رادیو فردا خبر داده است: شماری از کارشناسان غربی بر این عقیده اند که طرح گام به گام مبنای کار را بر همکاری مجدانه و صادقانه ایران گذاشته و در صورت عدم همکاری ایران در مورد پاسخ به سئوالهای آژانس راه حلی ارائه نداده است. ایران در گذشته بارها اعلام کرده که به همه سئوالهای آژانس پاسخ داده و در مواردی سئوالها را بی پایه دانسته است. این کارشناسان با توجه به رفتار گذشته ایران امید چندانی به نتیجه بخش بودن طرح روسیه ندارند و میگویند این طرح در واقع در چارچوب سیاست «هویج و چماق» فقط چماق را کوتاه تر کرده است. در مقابل شماری دیگر نیز که ادامه تحریم ها را برای تغییر رفتار جمهوری اسلامی بی فایده میدانند، آزمایش طرح

روسیه را خالی از فایده نمی دانند. ● در ۲۹ مرداد ۹۰، خامنه ای که باردیگر به قم رفته بود، گفته است: تحریم اقتصادی ایران شکست خورده است. اما وضعیت اسف بار صنعت نفت و کاهش صادرات آن که علت آن فرسودگی تأسیسات نفتی است و گرانی سرسام آور و مسلط شدن چین بر اقتصاد ایران و ...، تناقض موجود در سخن او را آشکار می کنند. وسعت تبلیغات در باره گفتگو با روسیه نیز گویای نیاز مبرم رژیم به خارج شدن از تنگنای انزوا است.

صالحی به خود بالیده است که روسیه و ایران متحد استراتژیک یکدیگرند. غافل از این که روسیه هیچگاه ایران را متحد استراتژیک خود نمی دانسته است. همواره بر آن بوده است که از ضعف ایران برای خوردن و بردن، استفاده کند: قرارداد درباره دریای مازندران را نادیده گرفت و آن را به کشورهای ساحلی به تریبی تقسیم کرد که سهم شیر از آن خودش بگردد. نیروگاه اتمی را وسیله دوشیدن ایران و معامله با امریکا کرده است. از معامله ها با ایران سودهای هنگفت عاید می کند. در آسیای میانه، به زبان حقوقی ملی ایران و کشورهای این منطقه، رژیم را دنبال رو سیاست خویش کرده است. در رابطه باغبر، همواره ایران را وجه المصلحه کرده است. پیشنهاد حل گام به گام مشکل اتمی نیز وجه المصلحه کردن ایران است.

* نامزد ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه، به ایران حق می دهد بمب اتمی داشته باشد!؟

● در ۱۱ اوت ۲۰۱۱، ران پل، عضو حزب جمهوریخواه و یکی از نامزدهای ریاست جمهوری این حزب، در انتخابات ۲۰۱۲، گفته است او مانعی نمی بیند که ایران سلاح اتمی بسازد. او توضیح داده است: اولاً ایرانیها وقتی می بینند دورتادور کشورشان دشمن است، دلیلی عقل پسند دارند بر داشتن بمب اتمی. ثانیاً، حتی اگر آنها بمب اتمی بسازند، در مقایسه با شوروی سابق و چین که، در دوران جنگ سرد، امریکا با آن مقابل بود، هیچ به حساب نمی آیند. و ثالثاً این امر که روسها و چینی ها بمب اتمی داشتند و دارند، نه مانع گفتگوی امریکا با آنها شد و نه مانع دست زدن به جنگ در این و آن نقطه جهان.

انقلاب اسلامی: سخنان ران پل، در امریکائی که دو حزب جمهوریخواه و دموکرات اصرار دارند که ایران مجهز به سلاح اتمی بهیچ رو تحمل نمی شود و در بحبوحه تحریم اقتصادی و تهدید به جنگ، دست کم به این معنی است که هم سیاستمداران امریکائی و هم اسرائیلی ها - در همین ایام، نشان یاهو، نخست وزیر اسرائیل به هیأتی از نمایندگان مجلس امریکا گفته است ایران بزرگ ترین خطر منطقه ای برای اسرائیل به خاطر عزمش بر ساختن بمب اتمی است - و هم اروپائیها می دانند که نیازشان به حفظ سلطه بر منابع نفت و گاز است که ناگزیرشان کرده است، رژیم درمانده ای راه قدرتی خطرناک جلوه دهند.

آیا غرب در همان حال که دم از حمایت از جنبش مسالمت آمیز در سوریه می زند، از جنگ مسلحانه نیز حمایت می کند؟

● در ۱۵ اوت ۲۰۱۱، مایکلس جوسودوسکی، در گلوبال ریسرچ، مقاله ای

انتشار داده است که بنا بر آن، ● وسائل ارتباط جمعی غرب نقش اساسی در پوشاندن واقعیت از دید مردم غرب ایفا می کنند. آنها تبلیغ می کنند که جنبش مردم سوریه مسالمت آمیز است و رژیم سوریه ارتش را مأمور جنگ با مردم سوریه کرده است. اما حقیقت اینست که در سوریه عصبان مسلحانه نیز روی داده است. به این عصبان، «مجاهدان آزادی»، با حمایت ناتو و فرماندهی عالی ارتش ترکیه دست زده اند. ● بنا بر منابع اطلاعاتی اسرائیل، مرکز ناتو در بروکسل و فرماندهی عالی ارتش ترکیه طرحی برای قیام مسلحانه در سوریه تهیه کرده و به اجرا گذاشته اند. بنا بر این طرح، شورشیان در ترکیه تعلیم داده می شوند و به آنها اسلحه لازم برای از کار انداختن تانکها و هلی کوپترهای ارتش سوریه داده می شود. رفته رفته، در سوریه نیز بکار برده می شود. استراتژیهای ناتو به این نتیجه رسیده اند که سلاحهای ضد تانک و ضد هوایی و خمپاره انداز کارساز تر هستند (دیکا نیوز ۱۴ اوت ۲۰۱۱). ناتو و فرماندهی عالی ارتش ترکیه به «مجاهدان آزادی» برای عضو گیری کمک می کنند. همانند جنگ در افغانستان، در حال بسیج داوطلبان در سطح خاورمیانه برای جنگ در سوریه هستند. تمرکز قوای ترکیه در مرزهای سوریه نیز تهدید مستقیم رژیم بشار اسد است.

* استراتفور: ۳۰۰۰ تن از افراد سپاه و ۲۰۰۰ تن از اعضای حزب الله لبنان در سوریه بکار سرکوب مردم هستند:

● در ۱۶ اوت ۲۰۱۱، استراتفور از قول منابع خود در حزب الله لبنان گزارش کرده است که حدود ۳۰۰۰ تن از افراد سپاه پاسداران و ۲۰۰۰ تن از اعضای حزب الله لبنان و ۳۰۰ تن از اعضای گروه اهل لبنان، در سوریه، در خدمت رژیم بشار اسد و سرکوب مردم سوریه هستند. پاسداران گروه های مسلح را بر ضد مردم بکار می برند و افراد حزب الله افراد ارتشی را که از تیر اندازی بسوی مردم خودداری می کنند، می کشند.

اشپیکل و استراتفور: قاتلان حریری در پایگاه سپاه آموزش دیده اند

● در ۱۵ اوت ۲۰۱۱، به گزارش هفته نامه آلمانی اشپیکل و استراتفور رد پای قتل رفیق حریری به ایران و بطور مشخص به شهر قم و سپاه پاسداران می رسد.

دادگاه بین المللی رسیدگی به ترور حریری در اواخر ماه ژوئیه چهار تن از اعضای حزب الله لبنان را متهم به دست داشتن در عملیات ترور کرده است. طبق اطلاعات اشپیکل، شواهدی در دست این دادگاه است که نشان می دهد این چهار متهم پیش از ترور در کمپ آموزشی امام خمینی که وابسته به سپاه پاسداران است تعلیم دیده اند.

این متهمین به نوشته اشپیکل در سال ۲۰۰۴، ماه ها در پایگاه نظامی سپاه که در نزدیکی شهر قم واقع است نحوه ترور را تمرین و حتی یک بار «عملیات آزمایشی انفجار» را اجرا کرده اند. طبق اطلاعات اشپیکل، شواهد موجود نشان می دهد که در این ترور علاوه بر سپاه قدس بعنوان بازوی عملیات سپاه پاسداران، سازمان امنیت سوریه به هم دخالت داشته است.

حسن نصرالله، رهبر حزب الله لبنان، اعلام کرد که این چهار متهم از اعضای حزب هستند. در عین حال وی دخالت آنان را در این ترور رد کرد.

اشپیکل در این گزارش می نویسد که امکان باقتن و دستگیری این افراد تقریباً محال است، زیرا طبق اطلاعات سازمان های امنیت غرب، حداقل سه تن از این افراد در ایران بسر می برند.

در صفحه ۱۰



ششماه جنگی که سرانجام با مداخله نیروی هوایی امریکا به سقوط تریپولی انجامید و حال و آینده لیبی؟

* روزشمار قیام مردم لیبی و جنگ داخلی - خارجی به دنبال آورد و در ۲۲ اوت سبب تصرف تریپولی توسط شورشیان شد به نقل از خبرگزاری فرانسه:

● در روزهای ۱۵ تا ۱۹ فوریه ۲۰۱۱، جنبش اعتراضی بی سابقه ای در لیبی روی داد. قوای سرکوب رژیم قذافی آن را بشدت سرکوب کرد. قیام نخست در بن غازی و الیبتا (شرق لیبی) روی داد و سپس مردم شهرهای دیگر لیبی نیز برخاستند.

● در ۲۲ فوریه، مصطفی عبدالجلیل، وزیر دادگستری و عبدالفتاح تونس، وزیر کشور به قیام کنندگان پیوستند. به دنبال آنها، ده ها شخصیت سیاسی و نظامی نیز به قیام کنندگان پیوستند.

● از ۲۳ تا ۲۵ فوریه، منطقه واقع میان مرز لیبی با مصر تا عجدیه، شامل تبروک و بنغازی، به مهار قیام کنندگان در آمد.

● در ۲۸ فوریه، به دنبال شورای امنیت سازمان ملل متحد، امریکا و اتحادیه اروپا رژیم قذافی را تحریم اقتصادی کردند.

● در ۱۰ مارس ۲۰۱۱، فرانسه شورای ملی انتقالی را که در آخر ماه فوریه توسط مخالفان رژیم قذافی در لیبی تشکیل شده بود، به رسمیت شناخت. از آن پس، ۲۵ کشور دیگر نیز این شورا را برسمیت شناخته اند.

● در ۱۷ مارس، شورای امنیت سازمان ملل متحد، اجازه بکار بردن نیروی مسلح برضد قوای قذافی برای حمایت از افراد غیر نظامی را صادر کرد.

● در ۱۸ و ۱۹ مارس، قوای نظامی قذافی به بن غازی، «پایتخت شورشیان» حمله کردند. نیروی هوایی ناتو به ستون نظامی رژیم قذافی حمله کردند و ارتش لیبی را تاگزیر کردند بطرف غرب لیبی عقب نشینی کند.

● در ۳۱ مارس، ناتو فرماندهی عملیات در لیبی را برعهده گرفت.

● در ۱ آوریل ۲۰۱۱، ناتو نقاط غیر نظامی را بمباران کرد و سبب کشته شدن غیر نظامیان شد.

● در ۱۳ آوریل، گروه کشورهائی که در لیبی مداخله نظامی کرده بودند، شورای ملی انتقالی را به رسمیت شناختند و از قذافی خواستند قدرت را رها کند. در این تاریخ، در فاصله برگا و عجدیه، تثبیت شده بود پا جای پای شاه.

● در ۲۰ آوریل، بعد از لندن، پاریس و رم، مشاوران نظامی خود را روانه بن غازی می کنند. به دنبال آنها، مصر و امریکا نیز همین کار را می کنند.

● در ۱ مارس ۲۰۱۱، یکی از پسرهای قذافی و سه تن از نوه های او بر اثر بمباران نیروی هوایی ناتو کشته شدند.

● در ۱۱ مه، بعد از دو ماه جنگ، شورشیان فرودگاه مصراتة را تصرف می کنند.

● در ۲۷ مه، مسکو نیز از قذافی می خواهد قدرت را ترک گوید.

● در ۱ ژوئن ۲۰۱۱، ناتو عملیات خود را تا ماه سپتامبر تمدید می کند.

● در ۲۷ ژوئن دادگاه بین المللی جنایی دستور توقیف قذافی و فرزندش سیف الاسلام و عبدالله السنوسی، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت لیبی را صادر می کند.

● در ۲۹ ژوئن، فرانسه می پذیرد که توسط چتر برای شورشیان اسلحه فرو ریخته است.

● در ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۱، شورشیان از کوه های نفوسا حمله خود را آغاز کردند.

● در ۱۵ ژوئیه، گروه بین المللی تدارک کننده حمله ناتو به لیبی، شورای ملی انتقالی را بعنوان «دولت قانونی» لیبی به رسمیت

پا، جای پای شاه!؟

● در ۲۳ اوت، گزارشها حاکی از آنند که در سطح شهر زد و خوردها ادامه دارند. شب پیش، سیف الاسلام به هتل محل اقامت خبرنگاران رفته و دستگیری خود را تکذیب کرده است!

در این روز، با توجه به تهدید رئیس شورای ملی انتقالی به استعفاء در صورتی که شورشیان در صدد انتقام گیری شوند و دست به خون ریزی بزنند و با توجه به نا معلوم بودن وضعیت ناشی از سقوط رژیم قذافی، صحبت از تصرف لیبی بمیان آمد.

● در ۲۵ اوت ۲۰۱۱، اجلاس استامبول تشکیل شد و وزیر خارجه ترکیه خواستار آزاد شدن بونهای لیبی و در اختیار شورای ملی انتقالی قرار گرفتن آنها شد. میزان ذخایر ارزی لیبی ۱۶۰ تا ۱۷۰ میلیارد دلار برآورد شد. روزی پیش از آن، سار کوزی، رئیس جمهوری فرانسه، گفته بود کنفرانسی بین المللی در هفته آینده، در پاریس، پیرامون لیبی تشکیل خواهد شد.

در همین روز، مجله نیول اسپرواتور و مطبوعات دیگر، از «نقش نیروهای ویژه» ناتو نوشتند: تا ۱۷ روز پیش از این، نیروهای شورشی به کاری توانا نبودند. از آن روز بدین سو، نیروهای ویژه ناتو، بیشتر انگلیسی، وارد عملیات شدند، نیروی هوایی امریکا هم دست بکار شد. شهرها و سرانجام تریپولی فتح شدند.

در این روز، پیامی از قذافی انتشار یافت که مردم لیبی را به قیام مسلحانه خواند. در همان حال، دژ عزیز به که جبار کون بخت در آن پناه گرفته بود، فتح و غارت و ویران شد. ناتو گفت در یافتن قذافی با قوای شورشی همکاری خواهد کرد!

*** آیا با رفتن قذافی، جنگ داخلی در لیبی به پایان می رسد و یا وضعیتی نظیر عراق و افغانستان در انتظار لیبی است؟**

با این پرسش، پاسخی زیر داده شده اند: ◀ در ۲۱ اوت ۲۰۱۱، روزنامه گاردین، نظر امریکائی و عضو حزب دموکرات را انتشار داده است:

● به کمک حمله های هوایی ناتو، شورشیان لیبی اینک وارد تریپولی شده اند. ناتو به شورشیان همه گونه حمایت تسلیحاتی و غذایی و دارویی و حتی آب داده است. ناتو نیروگاه های برقی را بمباران کرده است. هلی کوپترهای آتش را در حمله به افراد نظامی و پلیس بکار برده و راه را برای پیشروی شورشیان هموار کرده است.

● در روزهای آینده بر قذافی چه خواهد رفت، یک امر است، اما تقض قطعنامه شورای امنیت توسط ناتو و شرکت در جنگ داخلی لیبی امری دیگر است. قطعنامه شورای امنیت حمایت از غیر نظامیان را مقرر می کرد و نه شرکت در جنگ داخلی بود یک طرف و به زبان طرف دیگر و تغییر رژیم لیبی را. آنچه روی داد به اعتبار سازمان ملل متحد لطمه وارد کرد. مردم بی گناهی که کشته شدند، توان شمرده حمله های هوایی ناتو همچنان مردم را با خطر مرگ روبرو می کند. مردم لیبی دیگر یک ماه هم نمی توانند این «حمایت انسان دوستانه» از جان خود را تحمل کنند. کشورهایی که نیروهای هوایی خود را مأمور این حمایت کردند - امریکا و فرانسه و انگلستان - آزاد بوده اند تحت پوشش حمایت از غیر نظامیان، با تقض قطعنامه شورای امنیت، در لیبی، جنگ به راه میاندازند و مصون از هر بازخواستی، مردم این کشور را بکشند. دادگاه و محاکمه جنایتکاران جنگی تنها برای شکست خوردگان است. قدرتهای غرب و شورشیان وابسته به آنها می توانند امیدوار باشند که مهار منابع بزرگ نفت و گاز لیبی را از آن خود کرده اند.

میزان هزینه ای که امریکا بابت شرکتش در جنگ لیبی داده است، بسا بیشتر از ۱ میلیارد دلار است. هزینه کردن این رقم

بزرگ تنها وقتی قابل توجه است که جنگ سرمایه گذاری به حساب آید. پس از طریق مهار تروهای لیبی است که این سرمایه گذاری بازدهی بزرگ می باید بیار آورد. اگر جز اینست، به من بگوئید ما چرا در لیبی جنگ می کنیم؟

اتحادیه آفریقا، پیشنهاد صلحی را ارائه کرد. اما در جارد شد. حال آنکه امریکا می باید با اتحادیه برای استقرار صلح همکاری می کرد. بنا بر آن پیشنهاد، در دم آتش بس برقرار می شد. حمله های هوایی ناتو متوقف می شدند و رژیم قذافی و شورای ملی انتقالی وارد گفتگو با یکدیگر می شدند.

● اینک جنگ در ششماه خورشید است. هنوز وقت هست. رئیس جمهوری امریکا و وزیر خارجه اش که خواهند از این پس، گفتگو جای جنگ را بگیرد.

در ماه ژوئن، من طرح صلحی را پیشنهاد کردم. کار من دنباله کار اتحادیه آفریقا بود. بنا بر آن، می باید بلادرتک، آتش بس داده می شد. به دنبال آن، مواد طرح آشتی ملی تهیه و به اجرا گذاشته می شدند...

● من به تازگی چندین گزارش دریافت کرده ام حاکی از این که توافقی در حال انجام بوده است. تنها مقامات وزارت خارجه امریکا مانع از انجام آن شده اند. در واقع، وزارت خارجه نقش ویژه ای در کشاندن امریکا به جنگ لیبی داشته است... هرگاه اراده صلح باشد، راه حلهای درخور وجود دارند.

ادامه دادن به عملیات نظامی - ناتو می گوید تا وقتی لازم باشد به این عملیات ادامه خواهد داد - لیبی را در مدار بسته جنگ و خونریزی نگاه می دارد. چه قذافی برود و چه بماند، تا وقتی اسلحه از صدا نیفتد و اسباب آشتی ملی فراهم نشود، مردم لیبی در مدار بسته خونریزی خواهند ماند. از یاد نبریم که در ۱۹ مارس ۲۰۰۳، امریکا به عراق حمله کرد تا که رژیم آن کشور را تغییر دهد. ۸ سال از آن تاریخ گذشته است و ما هنوز اظهار تعجب می کنیم که چرا مردم عراق از ما بخاطر مداخله نظامی مان، سیاستگذار نیستند. آن جنگ تا امروز، یک میلیون زن و مرد و کودک عراقی را به کام مرگ برده است.

چگونه می توان انتظار داشت مداخله گری آتهم از نوع نظامی جز فاجعه بیار آورد.

◀ اما کامرون نخست وزیر انگلستان و آلن ژوپه، وزیر خارجه فرانسه، در ۲۲ اوت، خود را پیروز خواندند و اعلام آمادگی کردند که به مردم لیبی در بازسازی کشور کمک کنند. به سخن دیگر، به دنبال ویرانی، نوبت آنست که شرکتهای غربی راهی لیبی شوند برای «بازسازی». باوجود اظهار شادمانی فرانسویها و انگلیسی ها، نمی توانند تکراری خود را محضی کنند: فرانسه پیشنهاد می کند کشورهای شرکت کننده در کارزار برضد رژیم قذافی، نقشه راهی را تهیه کنند تا که موفقیت نظامی، بلبشوی سیاسی به دنبال نیابود. قرار بر تشکیل آن در ۲۵ اوت در استانبول شد:

● پاتریک همیزاده Patrick Haimzadeh سفر سابق فرانسه در لیبی علت سقوط تریپولی را اینسان توضیح داده است: تا روزهای اخیر ایل زنتان یکی از مهمترین ایلهای لیبی با قذافی در حال گفتگو بود. اما از او روی گرداند و به شورشیان روی نمود و با نفوذ عمیق در شهر، راه را بر روی شورشیان گشود. آنها فوراً وارد عمل نشدند. یک دوره بی طرفی اختیار کردند. بعد مخالفت غیر مسلحانه کردند. و سرانجام، از ماه آوریل، وارد جنگ مسلحانه با رژیم قذافی شدند. زمان لازم بود که رابطه قوا بسود آنها شود.

بدین قرار، با رفتن قذافی، نیروهای نامتجانس می توانند با هم نمانند.

● نیکولاسار کوزی، رئیس جمهوری فرانسه بر اینست که بدون کمترین تردید کار رژیم قذافی ساخته است. کاخ ریاست جمهوری در ۲۲ اوت ۲۰۱۱، یانیه ای انتشار داد و در آن از قذافی خواست از ایجاد درد و رنج بپورده دیگری برای مردم لیبی اجتناب کند. بر او است که از قدرتی که برایش مانده است چشم ببوشد و به قوایی که هنوز از او

فرمان می برند، بخواهد به جنگ خاتمه دهند. اسلحه را زمین بگذارند و به سر بازخانه بازگردند و خود را در اختیار مقامات قانونی لیبی قرار دهند.

● غرب نگران بر خوردهای ایل و بسا جنگ ایلها و طوایف در لیبی است: در حالی که شایعه رفتن قذافی و خانواده اش به تبعید در وژنولا یا افریقای جنوبی است و دادگاه جنائی بین المللی با شورشیان در گفتگو است برای آنکه سیف الاسلام تحویل این دادگاه داده شود، ناظران بر آنند که موفقیت نظامی، بلبشوی سیاسی به دنبال آورد. پیر کونزا، مقام ارشد سابق وزارت دفاع فرانسه، به مجله فرانسوی ماریان گفته است: فرجام سیاسی لیبی بستگی دارد به این امر که متحدان قذافی برضد او می شوند زیرا او دیگر نمی تواند به آنها مشورتی پرداخت کند. اگر چنین باشد، وضعیتی که می باید مدیریت کرد، بسیار بترجیح خواهد بود. می باید یک قانون اساسی جدید جانشین قانون اساسی کنونی شود. تهیه و اجرای قانون اساسی در عراق و افغانستان را دیدیم. در این کشورها، ایلها و قبایل تقشی مهم دارند، چون احساس تعلق داشتن به یک ملت در آنها نیست. برای این که مثلا لیبی یک قدرت منطقه ای بگردد، بر سر میز مذاکره نمی نشینند. قدرت منطقه شدن رؤیای قذافی بود. آنچه رؤسای ایلها و طوایف، در سر دارند، سبب است که از در آمد نفت می باید به آنها برسد. سهمی از قدرت است که می باید به آنها داده شود. برغم عیبها که قذافی داشت، امنیت را برقرار کرده بود. مردم لیبی رعیت به شمار بودند. در دو کراسی شهروندی می شوند و حقوقمند می گردند. از جمله، اعضای هر ایل به خود این حق را می دهند که ایل خود را نیرومند تر از ایل دیگر بخوانند و بخواهند که نیرومندترین بگردند. بنا بر این، خطر جنگ داخلی بزرگ است. در افغانستان، عینا چنین شد. ایجاد ثبات در لیبی، کاری غیر از مداخله نظامی در این کشور است. با توجه به انبوه اسلحه که در جریان است، خطر بلبشوی سیاسی - نظامی زیاد است.

انقلاب اسلامی: چه با دید خوشبینانه به آینده لیبی بنگریم و خواه بادی بدبینانه، امور واقع عبارتند از:

۱- رژیمهای استبدادی نظیر رژیم قذافی - که هنوز به پای رژیم ولایت مطلقه فقیه نمی رسد - کشور را به بی کفایتی و فساد، در معرض انواع خطر، از جمله مداخله خارجی و فروپاشی داخلی قرار می دهند. تجربه های عراق و افغانستان و لیبی و احتمالا سوریه، بر هر کسی که بخواهد از تجربه پند گیرد، می آموزد که ضعیف شدن وجدان ملی - همانطور که کارشناس فرانسوی گفته است - و کم ارزش شدن استقلال، زمینه را برای همکاری گروه های مسلح داخلی و قدرتهای سلطه جوی خارجی فراهم می آورد. از این رو، جنبش همگانی تضمین کننده استقلال ملی و تمامیت ارضی در هر کشوری است که مردم آن بخواهند خود را از بند استبداد برهند.

۲- دوران استبدادها بسر آمده است. اگر ویژگی قرن بیستم، استقرار دیکتاتورپها بنام ایدئولوژی مترقی طبقه کارگر و یا بنام ترقی (دیکتاتورپهای نظامی وابسته به غرب، بود، ویژگی جهان امروز، دموکراسی است. این زمان، مداخله های خارجی بنام دموکراسی، بعمل می آیند. لذا، دیکتاتورپهای برجامانده محکوم به فنا هستند. هرگاه مردمان کشورهای تحت این استبدادها، خود سرنگون کردن آنها را تصدی کنند، می توانند دموکراسی را جانشین و راه رشد را در پیش گیرند.

۳- مداخله از بیرون که شکل نظامی بدترین شکل آنست، اگر هم «منافع» مداخله کنندگان انگیزه اصلی نبوده، نه دموکراسی که استبداد پر هرج و مرج و بس ویرانگر را بیار می آورد.

۴- در کشورهائی که دخالت نظامی بیگانه روی داده است، بدیلی نماد استقلال و آزادی و با دست کم نیروی محرکه ای که استقلال و آزادی را هدف کنند، وجود نداشته است. از این رو، همچنان باید تکرار کرد که جنبش همگانی که محلی برای مداخله خارجی نگذارد، نیازمند نیروی محرکه سیاسی و بدیلی است که ترجمان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی باشد.

۵- در حال حاضر، آن بخش از مردم لیبی و



کشورهای دیگر چون مصر و تونس و سوریه و یمن و... که وجدان ملی غنی دارند، خشونت زدائی را می باید فوری ترین کار تلقی کنند و نگذارند، وضعیتی چون وضعیت ایران بعد از انقلاب، سبب بازسازی استبداد بگردد. یادآور می شود که در انقلاب ایران، گل بر گلوله پیروز شد. اما چون پای تصرف دولت به میان آمد، خشونت ستانی همگانی شد. خمینی خشونت را تقدیس نیز کرد. حاصل آن استبداد خون ریزی و فساد گسترده است که بر ایران حاکم است. گروه های خشونت گرا که نقش بزرگ در باز سازی استبداد داشتند، خود قربانی خشونت زدائی شدند.

۶- بیانیه شورای ملی انتقالی لیبی، اعلان علنی وابستگی به غرب است. دولت وابسته به ضرورت به استبداد می گراید و نماد بی کفایتی و فساد می شود. هر جنبش ملی، می باید استقلال و آزادی را از یکدیگر جدائی ناپذیر بداند تا قدرتهای سلطه گر نتوانند ثروت ملی آنها را به غارت برند. بنگریم به وضعیت اقتصاد ایران و ثروت ملی خود که به یغما برده می شود:

فرسودگی تأسیسات نفتی و ناتوانی رژیم از دریافت بهای نفت با فساد و بیکاری و گرانی همراه شده است:

* واردات ۱۴ میلیون لیتر بنزین در روز:

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، خبرگزاری مهر گزارش کرده است: ناصر سودانی، نایب رئیس کمیسیون انرژی مجلس، گفت: وزارت نفت در شرایط فعلی و به علت برخی مشکلات دستور واردات بنزین به کشور را صادر کرده است. دستور واردات بنزین به کشور به دو علت مهم صادر شده است و به طور حتم این واردات موقتی خواهد بود. بنزین تولید داخل به علت اکتان پائینی که دارد، کیفیت مطلوبی ندارد و برای بهتر شدن کیفیت این بنزین باید با بنزین با اکتان بالا مخلوط شود. وی، بالا بردن کیفیت بنزین تولید داخل را یکی از علت های اصلی از سرگیری واردات بنزین به کشور اعلام کرد.

او حادثه پالایشگاه آبادان و کاهش تولید این پالایشگاه را نیز علت دیگر واردات بنزین به کشور خواند و تصریح کرد: حادثه ای (انفجار در این پالایشگاه هنگام حضور احمدی نژاد) که در پالایشگاه آبادان روی داد، تولید بنزین در این پالایشگاه را کاهش داد که این موضوع نیز به واردات دوباره بنزین به کشور کمک کرد. در حال حاضر، روزانه ۱۴ میلیون بشکه بنزین وارد می شود. هم اکنون مصرف بنزین کشور ۶۰ میلیون لیتر در روز است که ۴۸ میلیون لیتر آن در ۹ پالایشگاه داخل کشور تولید می شود و ۱۲ میلیون لیتر آن هم باید از خارج وارد شود این در حالی است که با اصرار مسئولان بر توقف کامل واردات بنزین و اعلام خودکفایی در تولید این فرآورده استراتژیک از اردیبهشت ماه ذخایر استراتژیک کشور به شدت کاهش یافته است.

* کاهش ۳۳۰ هزار بشکه های تولید نفت ایران

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش خبرگزاری مهر، همز قلاوند، مدیر عامل شرکت مناطق نفت خیز جنوب با اشاره به کاهش ۳۳۰ هزار بشکه تولید نفت ایران، گفته است: یکی از دلایل این کاهش تولید نفت را کهنه بودن میداین بزرگ نفتی عنوان کرد و وعده داد

پا، جای پای شاه!؟

گزارش سالانه صندوق بین المللی پول می نویسد دولت ایران در نامه ای به این صندوق تکرانی خود را در مورد آینده صدور نفت به سبب افزایش دامنه تحریم ها اعلام کرده است. صندوق بین المللی پول در گزارش خود تصریح کرده که تحریم ها علیه جمهوری اسلامی ایران بر اقتصاد آن کشور تأثیر گذاشته و در زمینه های گوناگون از جمله بهای فعالیت های اقتصادی، محدودیت در سرمایه گذاری های خارجی، انتقال تکنولوژی و انتقال مالی و بانکی، دشواری هایی را بوجود آورده است.

کره جنوبی یکی از خریداران عمده نفت ایران که روزانه حدود ۲۳۰ هزار بشکه نفت از ایران می خرد به دلیل مشکلات ناشی از تحریم های بانکی، هنوز نتوانسته ۵ میلیارد دلار از طلب ایران را به حساب این کشور واریز کند.

طبق گزارش وزارت انرژی آمریکا، شرکت های چینی و هندی در ابراز تمایل خود برای توسعه و بازسازی تأسیسات نفتی ایران بافشاری می کنند و ایران نیز علاقه خود را نسبت به همکاری پنهان نمی کند تا بتواند حجم صادرات نفت خود را افزایش دهد. رستم قاسمی وزیر نفت جدید ایران، جلب سرمایه های خارجی را به عنوان اولویت برنامه های خود اعلام کرده است.

* بزرگترین قرارداد نفتی ایران با «اروپا» به حال تعلیق درآمد:

◀ در ۲۵ مرداد ۹۰، خبرگزاری مهر گزارش کرده است: قرارداد طرح توسعه میدان نفتی جفیر به ارزش تقریبی نیم میلیارد دلار به دلیل اختلاف با شرکت بلاروس نفت به عنوان بزرگترین شرکت اروپایی فعال در صنعت نفت ایران و شرکت ملی نفت به حالت تعلیق درآمد.

قرارداد طرح توسعه میدان نفتی جفیر به عنوان نسل جدید قراردادهای بیع متقابل، در شهریور ماه سال ۱۳۸۶ این شرکت ملی نفت ایران و بلاروس نفت به امضا رسیده بود. بر اساس این قرارداد، این شرکت باید در مدت کمتر از ۳۶ ماه با حفاری و تعمیر چهار حلقه چاه طرح تولید زودهنگام نفت از میدان جفیر را با ظرفیت تولید روزانه هزار بشکه اجرایی می کرد.

با گذشت سه سال از امضای قرارداد، طرح توسعه زود هنگام نفت از میدان جفیر با ظرفیت تولید حدود سه هزار بشکه در روز، مراد ماه سال گذشته در مدار بهره برداری قرار گرفت.

همزمان با آغاز تولید زودهنگام نفت از میدان جفیر، به دلیل اختلاف نظر بین مسئولان شرکت ملی نفت و شرکت بلاروس نفت در مورد نحوه بهره برداری، چگونگی بازپرداخت منابع حاصل از توسعه میدان و برخی از مسائل فنی طرح توسعه فاز نخست این میدان نفتی به حالت تعلیق درآمده است.

بلاروس نفت، از تیر ماه امسال به تمامی فعالیت های نفتی خود در ایران پایان داده است و پیش بینی می شود امروز ۲۵ مرداد ماه قرارداد این شرکت اروپایی برای توسعه فاز یک میدان نفتی جفیر فسخ شود.

* بدهی نفتی ۳۰ میلیارد دلاری چین به ایران:

◀ در ۱۵ مرداد ۹۰، فایننشال تایمز گزارش کرده است: اثرات تحریم های آمریکا بر اقتصاد ایران نمایان تر می شود. بدهی چین به ایران ۳۰ میلیارد دلار گشته است و چین تحریم های آمریکا را سبب عدم پرداخت بدهی خود گفته است. تهران و یکن مشغول ابداع یک روش معامله ای کالا به کالا، برای فروش نفت و دور زدن تحریم های آمریکا هستند!

روزنامه از قول یک مقام سابق در

جمهوری اسلامی ایران، که نخواست نامش فاش شود، نوشته است: «چین و هندوستان از این موضوع خوشحالند و در عین حال به دنبال راهی برای فروش اجناس بنجل خود و پرداخت یوان و روپیه به جای دلار در ازای پول نفت ایران هستند.»

سپروس بیبا، کارشناس امور انرژی در ایالت مینه سوتا، آمریکا، در زمینه اثرات تحریم ها بر معاملات نفتی ایران گفته است: «تحریم های آمریکا، در چارچوب شبکه های مالی جهان، یک حلقه تنگی پیدا کرده است، که به موجب آن، بانک هایی که با یکدیگر مرتبط هستند، اساساً نمی توانند ارز بین المللی برای معاملات با ایران را پرداخت کنند. بنابر این این موضوع سبب خوشحالی مشتریان اصلی نفتی ایران، چین و هندوستان شده است.»

محمد رضا رحیمی، معاون اول رئیس جمهوری اسلامی ایران، روز شنبه ۱ مرداد ماه، در مراسم افتتاح چند پروژه عمرانی در مسجد سلیمان، با بیان این که کشور ایران با چینی ها در زمینه های مختلف رابطه خوبی دارد، گفت «ممکن است کشور چین در ظاهر رابطه خوبی با آمریکا داشته باشد اما در قلب و باطن مخالف آن است و این رابطه ای است که در ظاهر با آن ها دارد و دلایل آن اقتصادی است. برادران چینی باید بدانند که امن ترین چاه ها در دنیا چاه های ایران است و ما بقی چاه ها تحت سلطه آمریکا، چاه های نامنی هستند.»

انقلاب اسلامی، و محمد رضا رحیمی می باید می افزود که امن ترین و پرسود ترین بازار دنیا برای بنجل های چینی نیز ایران است. با وجود این بدهی، صادرات نفت ایران به چین ۴۳ درصد افزایش یافته است:

* طی هفت ماه نخست ۲۰۱۱: صادرات نفت خام ایران به چین ۴۶ درصد افزایش یافت

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، خبرگزاری فارس گزارش کرده است: سازمان گمرک چین در تازه ترین گزارش خود اعلام کرد میزان صادرات نفت خام ایران به این کشور در هفت ماه نخست ۲۰۱۱ نسبت به مدت مشابه سال قبل بیش از ۴۶٫۷۳ درصد رشد داشته است.

* انفجار در یک خط لوله نفت ایران:

◀ در ۲۱ مرداد ۹۰، خبر انفجار در یک خط لوله نفت در استان خوزستان ایران موجب حریق شد که خاموش کردن آن ۱۰ ساعت به طول انجامید. انفجار به لوله ای که روزانه بالغ بر ۴ هزار بشکه نفت را به پالایشگاهی در اهواز منتقل می کند، آسیب رسانده است. در این حادثه که هنوز علت آن اعلام نشده، به کسی آسیب وارد نشده است. اخیراً در ایران انفجارهایی در خطوط لوله نفت رخ داده است. در ۲۳ مرداد، حکومت اعلام کرد نیروهای امنیتی سه شورش کرد مظنون به شرکت در عملیات انفجار خط انتقال گاز به ترکیه را کشته اند. این حادثه که جمعه گذشته رخ داد موجب قطع موقت صادرات گاز به ترکیه شد.

* رکورد تازه اختلاس در ایران: ۳

هزار میلیارد تومان (۲/۷ میلیارد دلار) اختلاس از یک بانک دولتی:

◀ دوپچه وله در ۲۱ اوت ۲۰۱۱، به نقل از رسانه های داخل کشور، از اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی از یک بانک دولتی در ایران خبر داده است. این اختلاس توسط فردی

نزدیک به "چهره های پرتفوذ دولت" صورت گرفته است. انگشت اتهام به سوی "جریان انحرافی" دراز شده است. اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی که از قرار رکورد مبلغ اختلاس در تاریخ ایران را شکسته است. این اختلاس توسط فردی صورت گرفته که گفته می شود با چهره های پرتفوذ دولت ارتباط نزدیکی داشته است. این فرد که در رسانه های داخل کشور از او به اختصار "ا.خ." نام برده شده است، اکنون در زندان خوزستان به سر می برد.

اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی "ا.خ." با استفاده از امکانات یک بانک دولتی و درخواست همزمان تأسیس یک بانک خصوصی توسط وی، که مورد موافقت بانک مرکزی هم قرار گرفته، اتهام سوء استفاده چهره های پرتفوذ دولت است بانک های دولتی و اقداماتی از پول شویی را بار دیگر به موضوع روز تبدیل کرده است.

● جعل اعتبار اسنادی بانک صادرات: بانک صادرات خوزستان تسهیلات ویژه ای به "ا.خ." واگذار کرده است. اطلاعاتی که تا کنون در مورد این اختلاس منتشر شده، حاکی از آن است که فردی به نام "ا.خ." که از چهره های مرتبط با مقامات ارشد دولت و پرونده بیمه ایران معرفی شده، ۳ هزار میلیارد تومان از بانک صادرات اختلاس کرده است.

این فرد از قرار با تباری رئیس شعبه بانک صادرات در محل کارخانه فولاد خوزستان ال سی های جعلی صادر می کرده است. ال سی، اعتبار اسنادی یا تعهد بانکی به فروشنده و خریدار است. آمار و اطلاعات مربوط به این "ال سی" ها در سامانه اطلاعاتی بانک صادرات ثبت نمی شده است.

"ا.خ." بدون آنکه مبلغ "ال سی" ها را هشبه بانک صادرات بپردازد، آنها را به قیمتی پایین تر از قیمت رسمی "ال سی" به بانک های دولتی و خصوصی دیگر می فروخته است. مبلغ نهایی "ال سی" های جعل شده، بیش از ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار اعلام شده است که معادل ۳ هزار میلیارد تومان می شود.

● واگذاری تسهیلات دولتی برای تأسیس یک بانک خصوصی: از سوی دیگر بانک صادرات خوزستان همزمان تسهیلاتی برای تأسیس یک بانک خصوصی به نام "آریا" به دو شرکت سرمایه گذاری "امیر منصور" و شرکت دیگری به نام "مه آفرید" واگذار کرده است که هر دو متعلق به "ا.خ." بوده اند.

سایت آفتاب نیوز نوشته است این فرد صاحب ده ها شرکت و موسسه اقتصادی زنجیره ای بوده است. به نقل از مشرق نیوز، وی فعالیت اقتصادی خود را با تولید آب معدنی آغاز کرده اما در جریان واگذاری های سازمان خصوصی سازی نتوانسته مالکیت کارخانه فولاد سازی خوزستان را نیز از آن خود کند. خبر آنلاین نیز به نقل از "آینده" وی را مالک یکی از باشگاه های لیگ برتر فوتبال ایران معرفی کرده است.

* سلطه یک گروه کوچک بر ثروت کلان نفتی ایران:

◀ در ۱۵ اوت ۲۰۱۱، واشنگتن پست زیر عنوان "ثروتمندان ایران بستنی طلایی می خورند و فقرا برای بقای خود تشلای می کنند" می نویسد بستنی طلایی بخشی از تصویری نبود که روحانیون مسلمان شیعه در جریان انقلاب ایران، هنگامی که از بین بردن فقر را از طریق توزیع درآمد های کلان نفتی به نسبتی مساوی در تمامی جامعه وعده می دادند، مجسم می ساختند. اما سه دهه بعد، با تحقق درآمدهای میلیاردی حاصل از منابع بی سابقه نفتی، بعضی از مردم طعم چنین دسر گران قیمتی را چشیده اند. مشکل در اینجاست که این دسر فقط نصیب گروهی کوچک از خانواده های ثروتمند می شود.

به رغم وعده های انقلاب، بسیاری در ایران می گویند شکاف میان ثروتمند و فقیر همچنان به این بزرگی نبوده است. در صفحه ۱۲



طبقه جدید ثروتمند ایران در بهره برداری از فرصت هائی که بک بازار بزرگ محلی عرضه می کند، و گاه به کمک فساد و سیاست های بی قاعده و دمدمی دولت، موفق بوده است. این طبقه شامل فرزندان افراد دارای ارتباط نزدیک با بعضی از حکمرانان بر ایران، و نیز خانواده های کارخانه داران و آتھائی است که توانسته اند از بانک های دولتی وام هائی کلان با بهره هائی پائین دریافت کنند.

جریان این ثروت باد آورده نفتی - قریب پانصد میلیارد دلار آن در پنج سال گذشته - در ایجاد این گروه کوچک که آشکارا از مزایای آن لذت می برد نقشی اساسی داشته است.

ثروتمندان جدید اتومبیل های پورشه می خریدند، برایشان در پارکی هائی که شب ها تا دیروقت پر است خاویار می آورند، و بستنی های طلایی ۲۵۰ دلاری رستورانی را می خورند که مرتفع ترین رستوران گردان در جهان توصیف شده است.

اما این شیوه زندگی مجلل و شیک، در شرايطی که میلیونها مردم عادی ایران درگیر مشکلات روزافزون اقتصادی هستند، به انتقادهائی علنی منجر شده است و مردم با نوشتن نامه های سرگشاده از افزایش نابرابری ها شکایت می کنند.

* گزارش هیئت تحقیق مجلس از افزایش شدید رشد بیکاری در کشور:

به گزارش سایت خبری - تحلیلی «قانون»، گزارش تحقیق و تفحص از برنامه چهارم توسعه که در آذر ماه سال ۸۸ به تصویب مجلس رسید نهایی شده است و به زودی در صحن علنی مجلس شورای اسلامی قرائت خواهد شد.

در این گزارش، بدون ذکر نرخ بیکاری بین جوانان ۲۵ تا ۲۹ سال نوشته شده است که اشتغال برای فارغ التحصیلان دانشگاهی سخت تر شده است؛ به گونه ای که نرخ بیکاری نیروی کار دارای آموزش عالی از ۱۰ و یک دهم درصد در سال ۱۳۸۵ به ۱۰ و هفت دهم درصد در سال ۱۳۸۷ افزایش یافته است. در این گزارش اشاره ای به نرخ بیکاری این بخش از جوانان، از سال ۱۳۸۸ تا کنون نشده است.

با وجود آمار و انتقادهای بسیاری از سیاست حکومت محمود احمدی نژاد و حتی ابراز نارضایتی خامنه ای، محمود احمدی نژاد با دادن وعده ایجاد دو میلیون و ۵۰۰ هزار شغل در سال جاری گفته است که معضل بیکاری با ۵۸ هزار میلیارد تومان اعتبار حل خواهد شد و نرخ بیکاری در ایران به صفر خواهد رسید.

اما به گزارش ایلنا، چندی پیش علیرضا محبوب، دبیر کل خانه کارگر، به این خبر گزارى گفته بود: اشتغال و چالش های آن، مشکلی نیست که فقط با پول حل شود. گفتنی است اوایل سال جاری، عباس وطن پرور، نماینده سابق کارفرمایان در اجلاس سازمان بین المللی کار گفته بود: حداقل نرخ بیکاری ۲۵ درصد است و میزان بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی نیز حداقل ۴۰ درصد است.

همچنین روحانی، رئیس مرکز مطالعات مجمع تشخیص مصلحت نظام، نیز در همین سال گذشته گفته بود: بالای ۳۰ درصد از جوانان کشور بیکار هستند.

هفته گذشته رئیس مرکز آمار ایران به نمایندگان مجلس گفته بود که برخی مراجع به وی دستور داده اند که آمارهای رسمی شاخص های اقتصادی کشور را اعلام نکنند.

* عضو شورای پول و اعتبار: نرخ تورم ۱۹٫۶ درصدی مرکز آمار واقعی تر است!:

در ۳۰ مرداد ۹۰، به گزارش ایلنا: عضو شورای پول و اعتبار، بخشی از رشد تورم را حاصل مشکلات موجود در بسته سیاستی - نظارتی بانک مرکزی دانست و گفت: بر

پا، جای پای شاه!؟

زکریا خدا کرم زاده، سیوان باتونه و فرشاد کماکگر، در هفدهمین روز از اعتصاب خود همچنان ممنوع الملاقات هستند.

◀ در ۲۱ مرداد ۹۰، به گزارش هرنان، مامورین واواک به منزل یدالله رحمانی ۶۰ ساله یورش برده و او را دستگیر و به زندان قزوین منتقل کردند. پیش از این زندانی سیاسی از زندان وضعیت جسمی اش به وخامت گرایده بود و بازجویان واواک ناچار شدند که به وی مرخصی استعلاجی برای بستری شدن در بیمارستان بدهند. او در حال درمان و زیر نظر پزشکان بود. در این یورش وحشیانه چندین مامور واواک شرت کت داشته اند.

◀ در ۲۲ مرداد ۹۰، به گزارش فارس، وزیرای کشاورزی و مسکن قصد دارند به دلیل اینکه زمین مؤسسه تحقیقات گیاه پزشکی کشور مرغوب است، در محل این مؤسسه به ساخت ویلا برای خارجی های که به ایران می آیند، اقدام کنند. به این دلیل کارمندان این مؤسسه دست به اعتصاب زدند.

◀ در ۲۲ مرداد ۹۰، به گزارش فارس، حدود ۷۰ نفر از نمایندگان کارخانه های لبنی و دامداران در اعتراض به مطالبات معوق یارانه شیر مقابل وزارت صنعت، معدن و تجارت در میدان ولی عصر تجمع کردند.

◀ در ۲۲ مرداد ۹۰، به گزارش روزنامه شرق، احمد مسجدجامعی، عضو کمیسیون فرهنگی شورای شهر تهران در نامه ای به مهدی چمران از تخریب صدها اثر تاریخی شهر تهران در سال های اخیر خبر داد. مسجدجامعی در این نامه از رئیس شورای شهر خواسته تا مقرر کند سازمان میراث فرهنگی و شهرداری تهران گزارش اقدامات انجام شده را با قید فوریت به شورا ارائه کنند. این عضو شورای شهر تهران در نامه خود خطاب به مهدی چمران آورده است: «طبق اعلان نظر سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری محدوده تاریخی شهر تهران در حدود دوهزار و ۲۵۰ هکتار است. بر این اساس دو هزار و ۴۰۰ اثر واحد شرایط تاریخی در تهران شناسایی شده که از این تعداد تنها ۳۰۰ اثر به ثبت ملی رسیده است.

◀ در ۲۳ مرداد ۹۰، به گزارش هرنان، تعدادی از اساتید و کارمندان دانشگاه آزاد سنندج، در پی انتشار مطلبی توهین آمیز به شهروندان اهل سنت از سوی نشریه دفتر فرهنگ دانشگاه، در محوطه بیرونی و مقابل دفتر فرهنگی دانشگاه تحصن کردند.

◀ در ۲۵ مرداد ۹۰، به گزارش ندای انقلاب (اقتدار گرا): در پی دستگیری بالغ بر دو هزار زن خیابانی و بررسی وضعیت آنها، مشخص شده است که ۶۰۰ نفر از آنها روسپی گری را به عنوان شغل خود انتخاب کرده اند و ۱۴۰۰ نفرشان از طریق شبکه های مجازی به این دام افتاده و اقدام به ارتباط گیری با مردان هوسران می کرده اند. به گزارش ندای انقلاب این در حالی است که بر اساس آمارهای موجود، هم اکنون بالغ بر ۱٫۵ میلیون نفر زن بیوه و مطلقه در کشور وجود دارد و روزانه نیز ۱۶۰ نفر به این آمار اضافه می شود. از سوی دیگر حدود ۴٫۵ میلیون نفر دختر نیز وجود دارند که هنوز ازدواج نکرده اند. نکته در خورد توجه اینکه فاصله سن بلوغ و سن ازدواج در کشور به شدت بیشتر شده است، به طوری که بین سن بلوغ با ازدواج دختران ۱۸ سال و پسران ۱۵ سال فاصله افتاده است.

◀ در ۲۵ مرداد ۹۰، طی یک دوره یکماهه تعدادی از زنان و دختران بدحجاب دستگیر شدند که وضعیت آنها در ابعاد مختلف بدین شرح است:

۱- از نظر گروه سنی بالغ بر ۹۸ درصد از دانشنگان زیر ۱۵ سال و ۴۶٫۹ درصد آنها بین ۱۶ تا ۲۰ سال و ۳۱٫۵ درصدشان بین ۲۱ تا ۲۵ سال و ۱۳٫۸ درصدشان ۲۶ تا ۳۰ سال سن داشته اند.

۲- به لحاظ وضعیت تاهل بالغ بر ۸۴٫۶ درصد از یادشدگان مجرد، ۱۳٫۱ درصد از آنها متأهل و ۲٫۳ درصدشان مطلقه بوده اند.

۳- از نظر میزان تحصیلات بالغ بر ۴۶٫۹ درصد از یادشدگان دارای تحصیلات

متوسطه و دیپلم، ۲۷٫۷ درصد آنها فوق دیپلم و لیسانس و ۲۵٫۴ درصدشان بالاتر از لیسانس بوده اند.

۴- به لحاظ داشتن شغل بالغ بر ۲۵٫۴ درصد از یادشدگان محصل، ۱۹٫۳ درصد از آنها دانشجو، ۱۵٫۴ درصدشان دارای شغل آزاد، ۵ درصد کارمند بخش خصوصی، ۱۱٫۵ درصدشان خانه دار و ۱۷ درصد کارگر یا بیکار بوده اند.

۵- از نظر نحوه زندگی بالغ بر ۵۳٫۸ درصد از یادشدگان سابقه دستگیری نداشته اند، ۲۵٫۵ درصد از آنها برای بار دوم دستگیر شده اند و ۵٫۵ درصدشان از پاسخ گویی به این سؤال خودداری کرده اند.

۶- به لحاظ سابقه دستگیری بالغ بر ۸۷٫۵ درصد از یادشدگان سابقه دستگیری نداشته اند، ۷٫۵ درصد از آنها برای بار دوم دستگیر شده اند و ۵٫۵ درصدشان از پاسخ گویی به این سؤال خودداری کرده اند.

۷- در ۲۵ مرداد ۹۰، هیلا صدیقی به چهار ماه حبس تعزیری محکوم شد و این حبس در یک پروسه و تعلیق پنج ساله قرار گرفته است، یعنی در این مدت با کوچکترین برداشتی به اصطلاح امنیتی از اشعار او، بدون برقراری دادگاه دیگری به زندان فراخوانده خواهد شد.

◀ گفت و گو با قاضی صادرکننده حکم ۳۵۰ اعدام: خبر گزارى مهر گفتگوی خود را با عصمت الله جابری، اینسان انتشار داده است:

لقب مرد اعدام در حالی با اجرای ۳۵۰ حکم قصاص به قاضی عصمت الله جابری داده شده که خودش می گوید به دلیل گرفتن ۱۸۰ رضایت از خانواده مقتولان باید او را مرد صلح و سازش دانست.

بهار ۸۴ زمان ورود او به دادسرای جنایی بود. ۶ سال پر استرس را سپری کرد و از ۳۵۰ مورد اعدام، در باره ۱۸۰ محکوم موفق به کسب رضایت از خانواده های مقتول شد.

* اجرای حکم اعدام چه تاثیری روی زندگی شخصی شما دارد؟

● قاضی عصمت الله جابری: اگر بگویم تاثیری نداشته است دروغ گفته ام. مطالعه پرونده زندگی افراد و سرنوشت آنها بسیار به من کمک کرد. حتی وقتی فردی عصبانی در خیابان قصد کتک زدن من را داشت فقط سکوت کردم چرا که می دانستم در عصبانیت ممکن است دست به خشونت بزند. زمانی که خانواده ای از قصاص گذشت می کند بسیار خوشحال هستند اما من بیشتر از آنها خوشحالم چرا که توانستم زندگی دوباره ای را به فردی بدهم و خواسته خدا را اجرا کنم. البته هنوز هم وقتی تب می کنم کابوس اعدام ها به سراغم می آید، لحظه هایی که آزار دهنده است.

* برای صلح و سازش چقدر تلاش کردید؟

● جابری: در این مدت تلاشم برای صلح و سازش بود. با تعاملی که با موسسات خیریه داشتم و اعتمادی که خانواده مقتول و قاتل به من داشتند توانستم در گرفتن رضایت موفق عمل کنیم. از خداوند خواستم که این زحمتم را به حساب اجرای فرمان الهی گذارد و پاداشم را در آخرت بدهد. آثار گذشت بسیار است وقتی به پرونده ای صلح و سازش برقرار شود کینه و عداوت پایان می یابد. البته هیچگاه برای قاتلان سربالی تلاش می کنم در کسب رضایت نکردم.

* در دادسرای جنایی چگونه صلح و سازش انجام می شود؟

● جابری: از سال ۸۴ با ورودم به دادسرای جنایی تهران هیئت صلح و سازش فعالیت خود را به صورت جدی تو دنبال کرد. در این مدت در پرونده های قتلها ناخواسته و فامیلی سعی کردیم رضایت اولیا دم را بگیرم و موفق شدیم طی ۶ سال ۱۸۰ پرونده را به صلح و سازش برسانیم.

* کدام بخش اعدام برایتان لذت بخش بود؟

● بخش سبنا یا بمرد قاتل ۱۸ ساله برایم بسیار شیرین و لذت بخش بود. سبنا در ۱۸ سالگی بر سر خرید مواد مخدر با دوست ۲۱ ساله اش درگیر شده و او را به قتل می رساند. وقتی می خواستیم حکم اعدام را اجرا کنیم

سبنا پای چوبه دار درخواست کرد به او اجازه دهیم نی بزند. پای چوبه همه تحت تأثیر موسیقی او قرار گرفتند و خانواده مقتول درخواست ۲۰۰ میلیون تومان برای بخش کردند. البته به با برگزاری جلسات متعدد صلح و سازش و کمک ۸۰ میلیونی یک استاد دانشگاه، آنها با دریافت ۱۵۰ میلیون تومان از قصاص گذشت کردند.

انقلاب اسلامی: رضایت خداوند حاصل می شود وقتی عفو جانشین مجازات اعدام می شود. پس چرا حکم اعدام صادر و اجرا می شود؟ چرا می باید حیات در بند نی محکوم در پای چوبه دار باشد؟

◀ در ۲۶ مرداد ۹۰، به گزارش هرنان، حسن اختر سمند زندانی سیاسی و فرشاد کماکگر زندانی عادی که روز دوشنبه ۳ مرداد ماه همراه دو زندانی دیگر از زندان مرویان به زندان یجبار تبعید شده اند همچنان در اعتصاب غذا بسر می برند. به دلیل عدم حق تماس و ملاقات این زندانیان با خانواده و ۲۴ روز اعتصاب غذا، نگرانی نسبت به وضعیت سلامتی این دو زندانی شدت گرفته است.

◀ در ۲۷ مرداد ۹۰، به گزارش دانشجویان هفته گذشته در مسابقه فوتبال بین دو تیم استقلال تهران و داماش گیلان، بنر بزرگی (Banner) در میان تماشاگران در ورزشگاه به چشم میخورد که بر روی آن نوشته شده "خدا یا خدا یا تا انقلاب مهدی از فرهاد مجیدی محافظت بفرما". نمایش این بنر با واکنش تند برخی از سایت های اصولگرا مواجه شده بود. در پی این اتفاق، روز گذشته برخی از خبر گزارى ها از بازداشت سه نفر از لیبرهای تیم استقلال در ارتباط با بنر حمایتی از فرهاد مجیدی خبر دادند.

◀ در ۲۸ مرداد ۹۰، به گزارش خبر گزارى ایسا، علی بدری رئیس کل دادگستری استان لرستان طی سخنانی در مراسم گلریزان زندانیان جرایم غیر عمد استان لرستان با بیان اینکه متأسفانه آمار زندانیان موجود در زندان های کشور روز به روز در حال افزایش است، تصریح کرد: آمار زندانیان کشور در سال ۵۸ تنها ۱۰ هزار نفر بوده و این در حالی است که این میزان امروز به بیش از ۲۵۰ هزار نفر افزایش یافته است.

◀ در ۲۹ مرداد ۹۰، به گزارش سایت اعتدال، ۱۴ نفر به اتهام فعالیت در فرقه انحرافی عرفانی «شعور کیهانی» در رشت، توسط نیروی انتظامی دستگیر شدند.

◀ در ۲۹ مرداد ۹۰، به گزارش البرز نیوز، به موجب حکم صادره از سوی دادگاه کیفری استان البرز، قاتل روح الله داداشی 'قوی ترین مرد ایران، به قصاص نفس در ملاء عام محکوم شد.

◀ در ۳۰ مرداد ۹۰، به گزارش ایسا، عباس جعفری دولت آبادی دادستان عمومی و انقلاب تهران در نشستی خبری اعلام کرد: شبن باژ و جاشوا قتل دو تبعه آمریکایی از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب هر کدام به تحمل هشت سال حبس محکوم شدند.

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش هرنان، عبدالرضا علی حق نژاد، نوکیش مسیحی از سوی نیروهای امنیتی در رشت بازداشت شد.

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش هرنان، مهرداد اسلامخواه فعال دانشجویی و دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه امام حسین، از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به ۴ سال حبس تعلیقی محکوم شد.

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش ایسا - دادستان عمومی و انقلاب همدان از صدور حکم قصاص برای مهتم پرونده اسیدپاشی در ایسن شهر خبر داد.

حجت الاسلام والمسلمین اکبر ییگرلی عنوان کرد: حکم پرونده اسید پاشی توسط دادگاه کیفری استان همدان صادر شده است و طبق درخواست و پیگیری های «طاهره»، شاکی پرونده، این حکم با بررسی های لازم صادر شده است و او اصرار به قصاص دارد.

سبنا پای چوبه دار درخواست کرد به او اجازه دهیم نی بزند. پای چوبه همه تحت تأثیر موسیقی او قرار گرفتند و خانواده مقتول درخواست ۲۰۰ میلیون تومان برای بخش کردند. البته به با برگزاری جلسات متعدد صلح و سازش و کمک ۸۰ میلیونی یک استاد دانشگاه، آنها با دریافت ۱۵۰ میلیون تومان از قصاص گذشت کردند.

انقلاب اسلامی: رضایت خداوند حاصل می شود وقتی عفو جانشین مجازات اعدام می شود. پس چرا حکم اعدام صادر و اجرا می شود؟ چرا می باید حیات در بند نی محکوم در پای چوبه دار باشد؟

◀ در ۲۶ مرداد ۹۰، به گزارش هرنان، حسن اختر سمند زندانی سیاسی و فرشاد کماکگر زندانی عادی که روز دوشنبه ۳ مرداد ماه همراه دو زندانی دیگر از زندان مرویان به زندان یجبار تبعید شده اند همچنان در اعتصاب غذا بسر می برند. به دلیل عدم حق تماس و ملاقات این زندانیان با خانواده و ۲۴ روز اعتصاب غذا، نگرانی نسبت به وضعیت سلامتی این دو زندانی شدت گرفته است.

◀ در ۲۷ مرداد ۹۰، به گزارش دانشجویان هفته گذشته در مسابقه فوتبال بین دو تیم استقلال تهران و داماش گیلان، بنر بزرگی (Banner) در میان تماشاگران در ورزشگاه به چشم میخورد که بر روی آن نوشته شده "خدا یا خدا یا تا انقلاب مهدی از فرهاد مجیدی محافظت بفرما". نمایش این بنر با واکنش تند برخی از سایت های اصولگرا مواجه شده بود. در پی این اتفاق، روز گذشته برخی از خبر گزارى ها از بازداشت سه نفر از لیبرهای تیم استقلال در ارتباط با بنر حمایتی از فرهاد مجیدی خبر دادند.

◀ در ۲۸ مرداد ۹۰، به گزارش خبر گزارى ایسا، علی بدری رئیس کل دادگستری استان لرستان طی سخنانی در مراسم گلریزان زندانیان جرایم غیر عمد استان لرستان با بیان اینکه متأسفانه آمار زندانیان موجود در زندان های کشور روز به روز در حال افزایش است، تصریح کرد: آمار زندانیان کشور در سال ۵۸ تنها ۱۰ هزار نفر بوده و این در حالی است که این میزان امروز به بیش از ۲۵۰ هزار نفر افزایش یافته است.

◀ در ۲۹ مرداد ۹۰، به گزارش سایت اعتدال، ۱۴ نفر به اتهام فعالیت در فرقه انحرافی عرفانی «شعور کیهانی» در رشت، توسط نیروی انتظامی دستگیر شدند.

◀ در ۲۹ مرداد ۹۰، به گزارش البرز نیوز، به موجب حکم صادره از سوی دادگاه کیفری استان البرز، قاتل روح الله داداشی 'قوی ترین مرد ایران، به قصاص نفس در ملاء عام محکوم شد.

◀ در ۳۰ مرداد ۹۰، به گزارش ایسا، عباس جعفری دولت آبادی دادستان عمومی و انقلاب تهران در نشستی خبری اعلام کرد: شبن باژ و جاشوا قتل دو تبعه آمریکایی از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب هر کدام به تحمل هشت سال حبس محکوم شدند.

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش هرنان، عبدالرضا علی حق نژاد، نوکیش مسیحی از سوی نیروهای امنیتی در رشت بازداشت شد.

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش هرنان، مهرداد اسلامخواه فعال دانشجویی و دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه امام حسین، از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به ۴ سال حبس تعلیقی محکوم شد.

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش ایسا - دادستان عمومی و انقلاب همدان از صدور حکم قصاص برای مهتم پرونده اسیدپاشی در ایسن شهر خبر داد.

حجت الاسلام والمسلمین اکبر ییگرلی عنوان کرد: حکم پرونده اسید پاشی توسط دادگاه کیفری استان همدان صادر شده است و طبق درخواست و پیگیری های «طاهره»، شاکی پرونده، این حکم با بررسی های لازم صادر شده است و او اصرار به قصاص دارد.

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش ایسا - دادستان عمومی و انقلاب همدان از صدور حکم قصاص برای مهتم پرونده اسیدپاشی در ایسن شهر خبر داد.

حجت الاسلام والمسلمین اکبر ییگرلی عنوان کرد: حکم پرونده اسید پاشی توسط دادگاه کیفری استان همدان صادر شده است و طبق درخواست و پیگیری های «طاهره»، شاکی پرونده، این حکم با بررسی های لازم صادر شده است و او اصرار به قصاص دارد.

◀ در ۳۱ مرداد ۹۰، به گزارش ایسا - دادستان عمومی و انقلاب همدان از صدور حکم قصاص برای مهتم پرونده اسیدپاشی در ایسن شهر خبر داد.

حجت الاسلام والمسلمین اکبر ییگرلی عنوان کرد: حکم پرونده اسید پاشی توسط دادگاه کیفری استان همدان صادر شده است و طبق درخواست و پیگیری های «طاهره»، شاکی پرونده، این حکم با بررسی های لازم صادر شده است و او اصرار به قصاص دارد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

نقش پهلوی اول و دوم و کارگزارانشان در دو کودتا ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲: پایمال کردن قانون اساسی مشروطیت، استقرار دیکتاتوری وابسته بنام "تجدد" و "مدرنیت" و "اصلاحات اجتماعی و اقتصادی"، اما در چارچوب توقعات قدرت مطلق خارجی، یعنی همان "تمدن و ترقی بولوازی" (۲)، یک قطعی کردن اقتصاد کشور، فرمایشی کردن انتخابات و تشکیل مجلس مقننه فرمایشی، سرکوب احزاب و گروههای سیاسی، سانسور و توقیف مطبوعات، زندانی کردن آزادیخواهان و قتل مخالفان و چپاول و غارت ثروت ملی و... کارنامه خود کامگی آنها بود. متأسفانه آنچه که بخشی از روحانیون، روشنفکران، فعالین سیاسی و قشرهای سودجوی جامعه به آن پایبند نبودند، همان عقیده به حقوق ملی و آزادی و استقلال بود و هنوز نیز هست. برخی بر سر دست شاندگی و سرسپردگی بایکدیگر مسابقه می دهند و نوکر مافی خود را توجیه می کنند. از بول گرفتن و مزدوری کردن و رشوه دادن برای تقرب جستن نزد دولت بیگانه، عار ندارند. این عناصر و گروهها جانبدار خط و مشی سید ضیاء بوده اند و هستند و در کودتای ۱۲۹۹ و از آن زمان تاکنون در تاریخ سیاسی و اجتماعی، همچنان در خدمت سلطه گر انگلیسی و امریکائی هستند.

قبل از اینکه به اختصار خاطرات ژنرال سرداموند آبرونساید معمار و طراح کودتای ۱۲۹۹ در اختیار خوانندگان ارجمند قرار بدهم، نوشته محمدتکرمان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در مقدمه کتاب «خاطرات سری آبرونساید» از طرف مؤسسه پژوهش مطالعات فرهنگی انتشار یافته است (۳) در اینجا می آورم.

تو کمان می نویسد: پژوهشگران و محققین مسائل تاریخی و سیاسی مقطع تاریخ معاصر در صورت دقت و تأمل و هوشیاری در نوشته های سیاست پشه گان انگلیسی و اسناد وزارت امور خارجه آن کشور که در دسترس عموم قرار داده شده است - درباره حوادث و رخدادها ایران، و مقابله و مقاومت دقیق آن نوشته ها و اسناد با روایت ایرانی و «غیر رسمی» مستند و متقن آن حوادث و روی داده خوبی در خواهند یافت که منابع مذکور در فوق گزارشگر صادق و راستین رخدادها نیستند، بلکه راوی روایتی هستند «دیپلماتیک» برای مصارف بیرونی و افراد «ناحرم» و بهمین دلیل غیر قابل اعتماد و گمراه کننده.

از مصداق بارز این نوع آثار می توان از بسیاری اسناد منتشره از سوی وزارت خارجه انگلیس و انبوهی از نوشته های دولتمردان انگلیسی درباره رویدادهای منجر به انتزاع هرات از ایران در قرن سیزدهم هجری، حوادث و رویدادهای مشروطه، قرار داد ۱۹۰۷، کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹، اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و... یاد کرد. رافیم این سطور نادرستی و عدم صحت روایت انگلیسی در موارد فوق و همچنین روایتی تحت تأثیر منابع انگلیسی را در حد وسیع در نوشته ها و گفتارهایی چند نمایانده است. (۴) در تبیین نظر مذکور در فوق، کتاب «شاهراه فرماندهی» نوشته ژنرال سرداموند آبرونساید با ویراستاری فرزندانش لرد آبرونساید و دست نوشته های تازه باب ژنرال در گنجینه اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی اقوی دلیل ویرانه ای است که می تواند پژوهشگران و محققین تاریخ معاصر ایران و روی دادهای سیاسی منطقه و جهان را به تأمل و فراست وادارد تا فریب گزارشهای رسمی را نخورده و با مراجعه به حداکثر مدارک مربوط و نقد منابع و شناختن سره از ناسره در دام مقدمات و داده های غلط که برای رسیدن به تحلیل و جمع بندی نادرست تعبیه و فراهم آمده اند.

درستطور آتی، این تکه را بیشتر بسط داده و امید آن داریم که طرح این مبحث

حاصلی میمون و مبارک در تحقیقات تاریخی مبین داشته باشد.

کتاب «شاهزاده فرماندهی» (۵) نوشته سرداموند آبرونساید در سال ۱۹۷۲ توسط فرزندش لرد آبرونساید در لندن منتشر شد. این کتاب مشتمل بر روایتی پیرایش و آرایش شده از خاطرات ژنرال آبرونساید در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ در اروپای شرقی، ترکیه، بین النهرین، ایران و قاهره برای انتشار عمومی است.

پیرایشگر و آرایشگر این کتاب، لرد آبرونساید در پیشگفتار خود درباره چگونگی تهیه و تدوین این اثر می نویسد: «تنگناهای مأموریت های موقت تقریباً در اوت ۱۹۵۹ یعنی یک ماه پیش از درگذشت او (ژنرال سرداموند آبرونساید) به پایان رسید. خوشبختانه من توانستم یادداشت های دستنوشته او را بررسی و مرتب کنم، تصمیم گرفتم به مجردی که فرصتی دست بدهد شرح ماجرا را تکمیل و بنا به پیشنهاد او آماده چاپ و انتشار نمایم. متن اصلی دستنوشته ها به خودی خود کامل بود و اصلاح و تعدیل چندانی ضرورت پیدا نمی کرد. هر جا که تغییر تبدیلی را مطلوب می یافتم یا اضافاتی را لازم می دیدم با مراجعه به یادداشت های پدرم انجام می دادم...» (۶)

از اظهارات فوق چنین نتیجه گرفته می شود که ژنرال آبرونساید «تنگناهای موقت» را در حدود سی و اندی سال بعد از وقوع به رشته تحریر در آورده است و فرزند او نیز پس از گذشت ۱۳ سال «به مجردی که فرصتی» دست داده است به «تکمیل» و «اصلاح و تغییر و تعدیل» متن با مراجعه به یادداشت های پدر «دست یازیده است. لرد آبرونساید توضیح بیشتری در باره «یادداشت های پدر» نمی دهد، اما از نوشته های سیاست پشه انگلیسی سر دنیس رایت تحت عنوان «انگلیسیان در ایران» (۷) منتشره در سال ۱۹۷۰ در لندن در به آثار منتشر نشده فیلد مارشال لرد آبرونساید چنانکه به خاطرات منتشره نشده اردشیر ریپورتور، سر جاسوس انگلیسی در ایران دسترسی داشته است، چنین مستفاد می شود که مشارالیه وقایع و حوادث روزانه «آبرونساید باشد، چون در این صورت لزومی نداشت که عنوان دیگری بر آن نهاده شود.

سردنیس رایت در کتاب مذکور در فوق در اجاعات محدود اما مهم خود به ژنرال آبرونساید نه از کتاب «شاهزاده فرماندهی» که پنج سال قبل از انتشار کتاب او منتشر شده بوده است بلکه «از دفتر یادداشت روزانه» یا «یادداشت های روزانه فیلد مارشال لرد آبرونساید» و «یادداشت های شخصی آبرونساید» بهره می جوید.

با انتشار کتاب رایت دیگر نه بر اساس حدس و گمان، بلکه بگونه ای متقن و مستند روشن می گردد که خواننده با چندین روایت از ژنرال آبرونساید درباره حوادث و رویدادهای کشورهای حوزه مأموریت او سیاست دولت انگلستان در آن مقطع در کشورهای مزبور پرواست نه با روایتی واحد.

اتخاذ چنین موضعی در گزارشگری، از شخصی که به راز نگهداری خود آنچنان که در صدر این مقال آمد تصریح دارد و سیاست خارجی کشوری که از دیپلماسی آشکارش به دیپلماسی پنهان آن نمی تواند راه یافت، چندان دور از ذهن نیست. حدود یک سال پس از انتشار کتاب سردنیس رایت در لندن، آقای دکتر جواد شیخ الاسلامی در قسمت ۲۵ مقاله «جانبدارانه خود ارز رضا خان در مرحله بغما تحت عنوان سیمای احمد شاه قاجار بعد از گذشت نیم قرن» (۸) به نقل مطالبی از ژنرال آبرونساید درباره رضا خان می پیرد. مشارالیه در سه مورد مأخذ خود را «خاطرات و یادداشت های خصوصی ژنرال آبرونساید (متن انگلیسی)» و در یک مورد مرجع خود را «یادداشت های روزانه ژنرال آبرونساید توسط آقای شیخ الاسلامی» روزهای ۲ نوامبر ۱۹۲۰، ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱، ۲۱ ژانویه و ۱۲ فوریه ۱۹۲۱) با همین موارد در کتاب سردنیس رایت مشخص می شود که مطالب مذکور بر گرفته از کتاب سفیر اسبق انگلیس در ایران است،

نه از اصل خاطرات و یادداشت های روزانه و شخصی ژنرال.

مرجع مطالب نقل شده توسط سردنیس رایت درباره مطالب مذکور در فوق تا اندکی قبل که نسخه دست نوشته ناقصی با عنوان «خاطرات فیلد مارشال لرد آبرونساید فقید، دارنده نشانهای GCB-DSO» در گنجینه آرشیو اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بدست آمد برای «نامحرمان» مجهول و ناشناخته بود. این دست نوشته اگر چه ناقص است، اما برای پژوهشگران تاریخ معاصر ایران که تاکنون تنها از طریق نوشته سردنیس رایت امکان اطلاع از نوشته های آبرونساید درباره کودتا سوم اسفند ۱۲۹۹ ش را داشتند، افتخاری جدید می گشاید. دست یابی به این سند آگاهی پژوهشگران و محققین تاریخ معاصر ایران را در باره مقدمات و دست اندر کاران و ماهیت کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ ش تعمیق می بخشد و افزون بر این میزان ارزش اسناد و مدارک و گزارشهایی را که دولتهای و سیاست پشگان انگلیسی «برای استفاده عمومی» در اختیار گذاشته و یا منتشر می کنند، به ما می نمایاند. بر روی نسخه مورد اشاره پس از عنوان، چنین آمده است:

«از برای ۱۹۲۰ [سال: ۱۳۶-۱۷۰ [صص] افسران روسی [، ۱۵۱-۱۴۹ [صص] تهران، ۲۵-۲۴ [صص] رضا خان، فرمانده» ۴۰ [صص] رضا خان، «گفتگوی طولانی» [، ۶۴-۶۱ [صص] رضا خان، «انتصاب» [، ۵-۱ [صص] عبور از ساوه» [، ۱۹۲۵ [سال: ۱۳۸ [صص] رضا خان، «...» [.

* حق چاپ: لرد آبرونساید [، چاپ یا ارائه آن بدون اجازه ممنوع است [.

از سیاهه مذکور در فوق چنین مستفاد می شود که تنها صفحاتی از یادداشت های روزانه آبرونساید از دو سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ و یک صفحه از سال ۱۹۲۵ توسط فرزند ژنرال، لرد آبرونساید برای وصل به اغراض خاصی فراهم و با عنوان «خاطرات فیلد مارشال لرد آبرونساید فقید...» در اختیار اسناد علم وزیر دربار ایران قرار گرفته است. (۹) این عمل با هر نیت و مقصودی که انجام گرفته باشد، در صورت هوشیاری و آگاهی، از جهات مختلف می تواند برای پژوهشگران تاریخ معاصر ایران و حیات سیاسی کشور و پژوهشگران جهان دربر خورد با «خاطرات» منتشره از سوی دولتمردان و نظامیان و... انگلیسی و اسناد منتشره و در اختیار قرار داده شده توسط وزارت خارجه آن کشور، مغتنم و راهگشا باشد.

از روایت رسمی «شاهراه فرماندهی» که بگذریم مقایسه و تطبیق گزارش (۱۰) ۴ جلسه از ملاقاتهای آبرونساید و رضا خان در روزهای ۲ نوامبر ۱۹۲۰، ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱، ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ و ۱۲ فوریه همان سال در دست نوشته های ژنرال وستن منتشره از سوی سردنیس رایت نشانگر روشنگری های افزون تر و اطلاعات عمیق تر دست نوشته تهیه شده توسط لرد آبرونساید می باشد. برای وضوح بیشتر، این ملاقاتهای چهار گانه را به نقل از مأخذ مذکور در دو ستون مقابل یکدیگر در ذیل می آوریم.

«دست نوشته ژنرال الموند آبرونساید»

۲ نوامبر ۱۹۲۰

«دیکسون را از تهران برداشته، با خود به روستای آقا بابا که تمامی قزاقهای ایرانی در آنجا گرد آمده اند، بروم. مراسم و تشریفات نظامی کامل که جنبه نمایشی داشت و به عمل آوردم. دیکسون کمی روحیه گرفت (قزاقها) در مجموع در حدود ۱۰۰۰ نفر بودند. مدت ها بود که موجوداتی به این مفکوری ندیده بودم. اکثر آنان پابرنه بودند و پارچه ای مندرس به دور خود پیچیده بودند. تنها گروهی که در میان ایشان ظاهری مناسب داشت «آتریاد تریز» (۱۱) بود. فوج کوهستانی همگی افراد آن اسلحه کمربی

ودشده داشتند. آنان به شیوه ایرانی آموزش دیده اند و هنگامی که از مقابل ایشان عبور می کنی با چشم دنبالت می کنند. این حالت اگر با آن آشنا نباشی بسیار زنده به نظرمی رسد. پس از رژه نظامی با تمامی افسران به گفتگو پرداختیم. به آنها گفتم که افسران انگلیسی جانشین افسران ایرانی نخواهند شد. یکی دو نفر از آنان از من خواستند حقوقشان را پرداخت کنیم. آنها فقط یک بار از سرهنگ اسمایس حقوق گرفته اند و حالا می دانند که روسها در پرداخت حقوق آنها تا چه اندازه خست داشته اند.

من تمامی خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده ام. رضا خان فرمانده آتریاد تریزی تریزید یکی از بهترینهاست. اسمایس رضا خان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می کند. او زیر دست یک مافوق سیاسی (۱۲) که از تهران نصب شده است، کار می کند.

اسمایس می گوید این مردک (۱۳) برای دست یافتن به بودجه شدیداً تلاش می کند. ولی بنا به دستور من اوج حق دست زدن به بودجه را ندارد. چونکه در آن صورت به قول فرانسویها برای خود کیسه خواهد دوخت. اسمایس به من گفت که کم کم علاقه اش را از دست می دهد. (۱۴)



۱۴ ژانویه ۱۹۲۱

«سری به قزاقهای ایرانی زدم و وضع آنها را بررسی کردم. اسمایس به وضع آنها سرسامان زیادی داده است. مواجب مرتباً پرداخت می شود پوشاک و سرپناه در اختیار افراد قرار گرفته است. اسمایس می گوید که تعداد اندکی از افسران ایرانی از آنچه ما صداقت مینامیم بویی برده اند. صداقت داشتن یعنی محروم کردن خود از مال و منال. طبیعی است که وقتی که مواجب پرداخت نمی شود تا حدودی حتی با افسران ایرانی است. فرمانده قزاقهای موجود حقیر و بی مصرف است اما روح و جان این نمایش سرهنگ رضا خان است، مردی که من از سابق به او علاقه داشتم. اسمایس می گوید که او مرد خوبی است و من از اسمایس خواستم تا به سردار همایون مرخصی بدهد تا رضا خان موقعیت خود را مستحکم کند.

سردار همایون از رفتن خود خوشحال است چونکه اجازه دست زدن به پول نداشته و از این بابت ناراحت است. درباره چگونگی اوضاع، پس از خروج خودمان، گفت و گوهای مفصلی با اسمایس داشتم. هیچکس مسئولیتی در قبال قزاقها بر عهده نخواهد گرفت و من نمی توانم هیچ دستوری را قبول کنم... اگر به قزاقها اجازه دهم که قبل از رفتن من حرکت کنند شاید در آن صورت بتوانم اوضاع را کنترل کنم گرچه نمی توانم با قشون به تهران بروم... اگر به آنان اجازه دهم که همزمان با ناپدید شدن من از قزوین بروند، ممکن است علیه من اقدام کنند که این رویداد برای من جالب خواهد بود چونکه ناگزیر به مقابله با آنها خواهیم شد. اما کشتن هر یک از آنان از سوی من اقدامی نادرست خواهد بود. این امکان نیز وجود دارد که آنان به تهران یورش برند و دست به انقلاب بزنند. شخصاً بر این عقیده ام که باید به قزاقها اجازه داد تا قبل از ناپدید شدن من از قزوین حرکت کنند. به اسمایس گفتم که به

عقیده من قزاقها نمی توانند کار چندانی صورت دهند. در واقع فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ما را حل خواهد کرد و به ما فرصت خواهد داد تا بدون هیچ گونه دلدسری کشور را ترک کنیم.» (۱۵)

۳۱ ژانویه ۱۹۲۱

«گفت و گوهای مفصلی با اسمایس و رضا خان انجام دادم. رضا موجودی سخت کوش به نظر می رسد و بینی تقریباً بزرگی دارد. می توان گفت که قیافه او شبیه یهودیان است ولی بینی ایرانی ها به گردی بنی یهودی ها نیست. موی سرش رو به سفیدی گذاشته است. او می خواهد دستش به کاری بند باشد و از بی کاری ناراحت است. او فقط به زبان فارسی صحبت می کند و فارسی صحبت کردن من حتماً موجب شگفتی او شده است. می گویند در تریز مهتر بوده است. حتی اگر این گفته صحت هم داشته باشد باز از لیاقت او حکایت می کند. او به طور قطع بر جذب ترین فرد ایرانی است که تاکنون دیده ام.» (۱۶)

۱۲ فوریه ۱۹۲۱

«۱۳ فوریه. به رضا خان گفت و گویی داشتم و او را به فرماندهی مطلق قزاقهای ایرانی گماردم. او وقویترین فردی است تاکنون دیده ام. به او گفتم که به تدریج از تحت کنترل من خارج می شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رو با رویی با شورشیان رشت را پس از خروج ستون از متجبل، فراهم کنند. در حضور اسمایس گفت و شنودی طولانی با رضا داشتم. در این فکر بودم که آیا ضروری است قرار و مدارهای کتبی بگذاریم یا نه، و سرانجام به این نتیجه رسیدم که نوشتن مطلب مفید واقع نخواهد شد اگر رضا خان نخواهد بازی در آورد به سادگی می تواند چونکه امکان خواهد داشت به راحتی بگوید قولهایی را که داده است به اجبار بروی تحمیل شده اند و او ملزم به انجام آنها نیست.

قبل از اینکه از هم جدا شویم دو نکته را برایش روشن ساختیم:

- ۱- نباید به هیچ وجه از پشت سر به قوای من حمله کند. چونکه این کار به ناپودی او منجر خواهد شد و جز حزب انقلابی به سود هیچکس نخواهد بود.
- ۲- شاه به هیچ وجه نباید سرنگون شود. رضا خان صراحتاً قول داد و من با او دست دادم. به اسمایس گفتم ام به تدریج کنترل را کاهش دهم. به هیچ وجه نگران رفتن او نیستم.» (۱۷)

«روایت سردنیس رایت به نقل از دست نوشته آبرونساید»

۲ نوامبر ۱۹۲۰

آبرونساید در دوم نوامبر ۱۹۲۰ به اردوگاه قزاق (آقابابا) رفت و اعلام داشت که به هیچوجه قصد ندارد به جای افسران معزول روسی، افسران انگلیسی را به کار گمارد. وی درباره افسران ایرانی آنان پرس و جو و تحقیق به عمل آورد و آن شب در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

«رضا خان فرمانده آتریاد تریزی شک یکی از بهترین افسران اینهاست. اسمایس توصیه می کند که رضا خان عملاً رئیس این دسته باشد و تحت ریاست فرمانده سیاسی (۱۸) که از تهران تعیین شده بود عمل کند.» (۱۹)

* اردشیر ریپورتور A. Reporter در سال ۱۹۱۷ رضا خان را دیده و بسیار سخت تحت تأثیر مبین پرستی او قرار گرفته بود. وی در خاطرات منتشر شده خود نوشته است که وی برای نخستین بار رضا خان را به آبرونساید معرفی کرده است.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

۱۴ ژانویه ۱۹۲۱

«در تاریخ چهاردهم ژانویه که آبرونساید دیگر بار به دیدار قزاقان رفت در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

«به دیدار قزاقان ایرانی رفته آنان را از نظر گذراندم. اسمایس سر و سامانی به وضعیتشان داده است. مواجب اینها مرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند... فرمانده کنونی قزاقان موجود حقیر و بی بو و خاصیتی است و روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضا خان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسیار به او علاقه مند شده بودم. اسمایس می گوید مردی نیکوست و من به اسمایس گفته ام که به همایون مرخصی بدهد تا به سرکشی به املاک خود برود.» (۲۰)

«آبرونساید در تاریخ چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

«شخصاً عقیده دارم که پیش از آنکه از اینجا بروم باید بتوانم این افراد را به حال خود رها کنم... در واقع، یک دیکتاتوری نظامی گرفتاری های ما را بر طرف خواهد کرد. و ما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ دردمی این کشور را ترک کنیم.» (۲۱)

۳۱ ژانویه ۱۹۲۱

آبرونساید بار دیگر در تاریخ سی و یکم ژانویه همراه اسمایث با رضا خان ملاقات کرد، ولی چیزی در باره صحبت خود و اسمایث با رضا خان یادداشت نکرد، و فقط نوشت:

«رضا خان مایل است کاری انجام دهد و از اینکه مشغول هیچ کار نیست آزرده خاطر است.» (۲۲)

۱۲ فوریه ۱۹۲۱

«ملاقات بعدی که در واقع ملاقات نهایی بود در تاریخ دوازدهم فوریه صورت پذیرفت و آبرونساید در آن باره در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

«من با رضا خان مصاحبه کرده ام و سرکردگی قزاقان ایرانی را به طور قطعی به او سپرده ام. او مردی واقعی... مردی است که تاکنون دیده ام. به او گفته ام که قصد دارم به تدریج او را از قید تسلط خود رها سازم و باید با سرهنگ اسمایث ترتیبی بدهد که پس از رفتن ستون منجیل؛ با شورشیان رشت مقابله نماید. در حضور اسمایث صحبتی طولانی با رضا انجام دادم. در این فکر بودم که آیا لازم است تضمین کتبی بگیرم یا نه، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که تضمین کتبی فایده ای نخواهد داشت زیرا اگر رضا بخواهد زیر قول خود بزند چنین خواهد کرد و صرفاً خواهد گفت قولهایی که داده است تحت فشار او گرفته شده است و او ملزم به رعایت آنها نیست. هنگامی که موافقت کردم رضا را به حال خود رها سازم دو نکته را برایش روشن ساختم:

۱- هنگامی که از هم جدا می شویم نباید بکوشد ما از پشت سر هدف قرار دهد. اگر چنین کند این کار به نابودیش منجر خواهد شد و سود هیچ کس نخواهد بود، مگر حزب انقلابی.

۲- شاه تحت هیچ شرایطی نباید بر کنار گردد. رضا با چرب زبانی قول داد و من و او دست یکدیگر را فشردیم. به اسمایث گفته ام که او بتدریج به حال خود رها سازد.» (۲۳)

«روایت ایرانی مستند واقعه

افزون بر خاطرات و اسناد منتشر شده ایرانی درباره مقدمات دست اندر کاران کودتای سیاه سوم سفند ۱۲۹۹ ش که حاوی آگاهی ها و اطلاعات گرانبها وارزنده ای در این باره می باشند، اسناد منتشر شده بسیار ارزشمندی نیز در گنجینه اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی وجود دارد که انتشار آن بسیاری از واقعیتها را روشن ساخته و بسیاری از دروغهایی را که در منابع انگلیسی و منابع تحت تأثیر آنها بسط و شرح داده شده است همچون: تهدید ایران بوسیله خطر بلشویسم در آستانه کودتا؛ تعارض و تقابل افسران روسی نیروی قزاق و رنرین اسمایس آن نیرو؛ سردار استاروسلسکی «با منویات و سیاست انگلستان؛ بی اطلاعی وزارت خارجه انگلیس و نونورن وزیر مختار انگلیس در تهران تا لحظات آخر از اقداماتی که منجر به کودتا گردید و... را نقش بر آب خواهد ساخت. (۲۴) نکته ای که پس از مقدمات و نظر فوق مطرح می شود عبارت است از اینکه با توجه به آنچه مذکور گردید آیا نیازی به ترجمه و انتشار کتاب «شاهراه فرماندهی» وجود داشته یا خیر؟ در این باره باید گفت این کتاب نوشته ای است همچون نوشته های ادوارد کتاپ توسط انگلیسی از جمله خاطرات و یادداشت های چارلز ایسون و ادوارد بلاک هوس ایستوک در باره دوران ما مأموریت خود در ایران؛ نوشته های ادوارد کتاپ برای و سرپرستی سایکس و اسناد کتاپ آبی در باره مشروطه و قرار داد ۱۹۰۷؛ نوشته های نورمن و لرد کرزن درباره کودتای سیاه سوم اسفند؛ ریدر بولارد در باره اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ و... در صورتیکه همین نوشته های مغرضانه و ناصادقانه با دقت و تأمل و فراست و در کنار سایر اسناد و منابع خواننده شود و با آگاهی و هوشیاری مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، دارای نکته های ارزشمند و مفیدی نیز برای خواننده خواهد بود. با توجه به همین نکته، ترجمه کامل کتاب «شاهزاده فرماندهی» جایگاه خود را می یابد و افزون بر این با توجه به نوسازی دستنوشته آبرونساید، امکان شناخت ماهیت روایت های رسمی و غیررسمی برای خواننده ایرانی فراهم می گردد. در ذیل به برخی از نکته های قابل توجه کتاب در فصول مختلف اشاره می شود:

ص ۱۱: از مطالب مندرج در این صفحه مشخص می شود که ژنرال آبرونساید روابط صمیمانه و نزدیکی با لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس داشته است و مأموریت او به مجارستان نیز به پیشنهاد وزارت امور خارجه انگلیس و توصیه های خاص لرد کرزن انجام گرفته است.

ص ۲۳: اشاره به ماشینهای فرسوده انگلیسی و هر سس های شیک ارزان قیمت آلمانی و حقوق گمرکی سنگین برای اتومبیلهای خارجی و... که نشاندهنده سیاست اقتصادی انگلیس و روحیه مردم آن کشور است.

ص ۳۶: اشاره به صدور گذرنامه در مجارستان برای ژنرال آبرونساید توسط دربار سالاهورتی و تأکید بر این نکته که: من از این گذرنامه استفاده نکردم. یونفورم انگلیسی ما و پرچم کشورمان معرف ما بودند و مردم با دیدن آن به ما خوشامد می گفتند.

ص ۶۷: اظهارات دربار سالاهورتی به آبرونساید به شرح ذیل قابل تأمل است: «مجارستان حالا از قبیله جهان جدا شده بود زیرا از هیچ جا به دریا راه نداشت. و دولت های جانشین اما ضعیفی دورو برش را گرفته بودند... شورای متفقین نمی توانست حلقه ای از این ضعیف تر به دور روسیه بشوینک بکشد.»

ص ۱۰۰: «از مأموریت بودا بیست آفندریول ذخیره کرده بودم که اتومبیل کوچک و قراضه ای بخرم، و با آن به دیدن دوستان متعددی می رفتم که همسر در غیاب من سه ماهه سفرم پیدا کرده بود...» صص ۱۴۰-۱۳۹: «قولی که رضا خان [به ژنرال آبرونساید] داده بود، با وفا داری حفظ شد. تا هنگامی که در سال ۱۹۲۵ او

از روی احترام فرستاده خصوصی اش را به دانشکده ستاد در... اعزام کرد و تقاضا کرد تا از زیر بار این قول [عدم اقدام برای خلع احمد شاه] خلاص شود.»

ص ۱۵۳: «نیروهای شمال ایران هم زیر فرماندهی او (ژنرال هالدین) بود اما سیاست نظامی آن را وزارت جنگ و وزارت خارجه از طریق وزیر مختار بریتانیا در تهران تعیین می کردند.

ص ۱۵۴: توصیف آبرونساید از نیروهای انگلیسی شمال ایران وی توجیهی مقامات انگلیسی به «خطر سرخ» به شرح زیر که بسیار قابل توجه است: «اوضاع بیشتر به یک مهمانی شاد شباهت داشت و «در بغداد و ایران کسی در مورد عملیات بلشویکی در قفقاز چیز زیادی نمی دانست. کسی فکر کرده بود که ممکن است روسهای سرخ به ازلی حمله کنند. فرماندهی کل قوا درین الیهین، فرماندهی نیروهای شمال ایران، با وزیر مختار بریتانیا در تهران هیچ کدام در مورد واکنش در برابر حمله احتمالی بلشویکی دستورالعمل دریافت کرده بودند.»

ص ۱۵۵: عدم پاسخ فرمانده کل نیروهای انگلیسی [ژنرال هالدین] به سؤال فرمانده نیروهای شمال در باره چگونگی برخورد با بلشویک ها!

ص ۱۵۶: «باستی با آقای نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران تماس بگیرم و دستورالعمل وزارت خارجه را از طریق او کسب کنم. من نیز باستی بدون دستورالعمل در منطقه رشت دست به عملیاتی نمی زدم...» یعنی بتلان نظریه عدم کنترل آبرونساید توسط وزارت خارجه انگلیس و نماندند اش در تهران: نورمن.

ص ۱۶۳: «برای حصول اطمینان از کسب دقیق اطلاعات، در مورد قزاقها دستور دادم واحدی در قزوین تمامی پیام های یسیسیم میان تهران و رشت را کنترل کند.»

ص ۱۶۷: «مسئله مهم برای من این بود که با قزاقها چه برخوردی داشته باشم. اجازه دهم به پایتخت بروند یا آنها را در منجیل با قزوین نگه دارم. این تصمیم بود که وزیر مختار بریتانیا می بایست اتخاذ کند...»

ص ۱۶۸: «[با] وضعیت شود ما در قزوین، نبض کنترل رویدادها دردست من بود» و «نورمن [به شاه گفته که قزاقها در قزوین بهتر از تهران قادر به تجدید قوا خواهند بود. بعد از تجدید قوا نیازی به بازگشت شاه به منطقه رشت نیست.]

نورمن [به شاه خاطر نشان کرده بود که خود حضور افسران روس سفید درواحدهای ایران از عوامل نا آرامی است و حکومت شوروی با اظهار کله و شکایت، این امر را نشانه بارز نوظنه ای می دانست که در ایران علیه آن دولت ترتیب داده می شود و وزیر مختار بریتانیا سردمدار این توطئه است»

و بعد از یک گفتگوی طولانی [نورمن واحد شاه] قرار بر این شده بود که قزاقها در قزوین و تحت فرماندهی من [آبرونساید] تجدید سازمان شوند و این در صورتی است که عقب نشینی آنها از رشت لازم باشد.»

ص ۱۶۹: «در جنس ووب کرمانشاه آتارسگرهای عثمانی و روسیه بر دامنه تپه ها مثل جای زخم باقی مانده بود نشان می داد باراتوف برای پیوستن به ما در بین الیهین تا کجا پیش رفته بود.»

ص ۱۷۲: «خوشبختانه افسران روسی از تمامی دستورات فرمانده نیروی انگلیسی مستقر در منطقه پیل [منجیل] اطاعت کردند. طبق دستور آنها باید آفندریول در آن محل بمانند تا دهانه آخرین تنگه نیز بسته شود. اینجا نیز افسران روسی از دستور فرماندهی پیروی نمودند» و «مأموران شوند ما تلگراف او [سردار استاروسلسکی] [به شاه را مخابره کردند و در تلگراف دوم هم دست بردند و مقصد افراد قزاق را آقا باها ذکر نمودند.»

ص ۱۸۰: «[احمد شاه] از من این اطمینان را می خواست که بریتانیا افسران خود را به جای افسران روسی در نیروی قزاقهای ایران بکارند.»

ص ۱۸۲: «...معتقدم روسها در کشور خود بیش از آن گرفتاری دارند که به فکر راه انداختن یک جنگ در خارج از قلمرو خود باشند.»

ص ۱۸۵: «به این شیطان بینوا [رئیس بلژیکی گمرک ایران] گفتم بعد از آن همه کاری که ما در خدمت به این کشور کرده ایم نه او نه هیچ کس دیگر در ایران حق ندارد به ما دستور بدهد.»

ص ۱۸۷: «برای دیدن اتباع اروپایی مقیم ایران به باشگاه رفیم. به همه آنها پیشنهاد شد به هنگام تخلیه ایران از قوای بریتانیا به بغداد بروند. اما همگی این پیشنهاد را رد کردند. آنها به فکر هجوم بلشویکیا به ایران با دیده تمسخر می نگریستند با وجود آنکه به ناتوانی ایران در دفاع از خود واقف بودند... از تخلیه قوایمان از آرختاکلسک و خود داری غیر نظامیان در ترک آنجا صحبت کردم و گفتم آنها وقتی به فکر ترک آرختاکلسک افتادند که جا در کشی نبود.»

ص ۱۸۹: «صاحبان [صاحب پنج اتومبیل اورلند نو] می گفت امیدوار است به محض شنیده شدن خبر وحشت آور هجوم بلشویکیا آنها را به قیمت خوبی بفرشند... اما ما همه اینها من وقوع چنین حمله ای را محتمل نمی دیدم.»

ص ۱۹۰: «عقیده شخصی من این بود که بلافاصله بعد از تخلیه ایران از قوای ما بلشویکیا دست به حمله نخواهد زد... اگر می توانستیم قزاقها ایرانی را برای مقابله با نیروهای ناهمگون کوچک خان رو به راه کنیم تا مدت ها خطری متوجه حکومت ایران نبود»

ص ۱۹۲: «ایران برای روزگار سختی که پیش رو داشت نیازمند یک رهبر و او [رضا خان] بی تردید مردی فوق العاده ارزشمند به حساب می آمد.»

ص ۱۹۴: «از من خواسته بودند کانون های اطلاعاتی (جاسوسی) در سراسر کشور دایر سازم...»

ص ۱۹۷: «گفتگو های طولانی ام با رضا خان را به اطلاع آقای نورمن رساندم و از او خواستم ترتیب قطعی رها شدن بریکارد قزاق از کنترل تو نظارت ما را تعیین نماید... وزیر مختار ترتیب شرفیابی به حضور شاه را داد و از من خواست که با او باشم.» (۲۵)

ص ۲۰۹: «به زودی در ساختمان بانگ [شاهي همدان] جا گرفتیم... اخبار خوشی به دشمنان می رسید [۳۰ بهمن ۱۲۹۹، چهار روز قبل از کودتای سیاه].»

ص ۲۱۱: آبرونساید در پایان مأموریتش در ایران، بهنگام اقامت در بغداد و قبل از عزیمت بسوی قاهره: «یک چیز برایم مسلم بود. تلاش صد ساله ما برای اعمال نفوذ در ایران از طریق زور به پایان رسیده بود.»

صص ۲۱۲-۲۱۱: «ایران به یک رهبر نیاز داشت. شاه جوان تنبل و ترسو بود [چون تسلیم دسایس و توطئه های انگلیس ها نمی شد]... در آن سرزمین تنها یک مرد را دیدم که قادر بود ملت را رهبری کند [از این توهین بزرگتر به ملت ایران متصور نیستم] و او رضا خان بود. مردی که عنان اختیار تنها نیروی مسلم و مؤثر کشور را در دست داشت [از صدقه سرباست انگلیس]...»

ص ۲۱۸: «ما عرب ها را از سیطره ترکان عثمانی آزاد کرده بودیم و نخستین کار ما ایجاد و سازماندهی نیروهای محلی بود. تاخیر ما در ایجاد حکومت های خود مختار و مستقل منطقه ای از دلایل عمده وقوع شورشیان محل بود. شایعه هایی به گوش می رسید که بریتانیا دست اندر کار ایجاد پادشاهی عربی درین الیهین است...»

ص ۲۲۰: «دو نفر بودند که من بخصوص مشتاق دیدارشان بودم: یکی خانم گر تودیل و دیگری جعفر پاشا. من از این دو نفر اطلاعات کاملی در زمینه اوضاع بین الیهین به دست آوردم. "گروتو دیل" در سمت دبیر شرفی کمیسر عالی کار می کرد. جعفر پاشا فرمانده تمامی نیروهای عرب بود.»

صص ۲۲۱-۲۲۰: «برای نخستین بار (خانم) "گروتو دیل" را هنگامی دیدم که در مهمانی شام خانه ژنرال هالدین کنار من نشسته بود... ابتدا نمی توانستم بفهمم چرا او به چنان موفقیت مهمی دست یافته است. اما وقتی به سرگذشت او پی بردم از حیرت بیرون آمدم. او بیست سال از عمرش را صرف آزاد کردن اعراب از دست فرمانروایان عثمانی کرده بود!...»

او از رئیس خودش، سرپرستی کاس، که کارشناس مسائل خلیج فارس بود، در دنیای عرب شناخته شده تر بود... از ۱۹۱۶ به بعد در ستاد ارتش آنجا (بین الیهین) کار کرده بود...»

ص ۲۲۷: «کار من فرماندهی نیروهای عراقی متشکل از اعراب، کردها و آسوریان بود. برخی از این نیروها باید آفندریول تقویت شوند که بتوان یادگان انگلستان در عراق را در پایان سپتامبر ۱۹۲۲ به ۱۲ گردان کاهش داد... (در این مقطع زمانی تشکیل ارتشهای محلی و باصطلاح «ارتش نوین» در سرزمینهای تحت سلطه امپریالیسم انگلیس از اولویت خاصی برخوردار بوده است).»

ص ۲۳۰: «... اینجا (در بین الیهین) ما در صدد ایجاد یک کشور پادشاهی بودیم که یکی از دوستان منطقه ای ما شاه آنجا می شد. این شاه دوست داشت پلیس ارتشی از آن خود داشته باشد و با این دو نیرو نظم و قانون را در قلمرو خود حفظ کند و پادگانی می ما پشت سر خود به جای می نهادیم برای او نوعی پشتوانه محسوب می شد که می توانست به هنگام بحران روی آن حساب کند.»

ص ۲۳۵: «... با جعفر پاشا و گروتو دیل زیاد حرف زدیم. هر دو خوش بین بودند و می گفتند با پادشاهی فیصل همه چیز رو به راه خواهد شد. می دیدم که ورود فیصل به عراق در آینده ای نزدیک دیگریک مطلب سری و محرمانه نیست.»

آنچه در فوق آمد بخشی از نکته های قابل توجه و تأمل مسطور در کتاب «شاهراه فرماندهی» است که همین آن است که متن مذکور نیز ارزش خواندن و یافتن نکته های دلیز را دارد.

در پایان، با امید به برداشتن گامی هر چند کوچک در طریق روشن کردن گوشه هایی از حادثه ای که مهر پایان بر دوره ای از تاریخ ایران نهاد و آغاز گردوره ای از وابستگی سازمان یافته کشور و انحطاط و تلاشی در تمامی سطوح و همچنین حاکمیت خشونت و استبداد منکی به قشون و نیروهای انتظامی وابسته در اندیشه و ابزار به خارج از مرزها گردید و برای اولین بار در تاریخ ایران آلت فکلی را بدون هیچ گونه پانگه ایلی و قبیله ای و طبقاتی و فکری و داخلی و تنها و تنها و به دلیل ارتباط او با بیگانگان بر کشور و مردم آن مسلط ساخت، خوانندگان را به مطالعه متن «شاهراه فرماندهی» و دستنوشته های آبرونساید دعوت می کنیم.

محمد ترکمان
اسفند ۱۳۷۲

«توضیحات و مآخذ:

۱- ابوالحسن بنی صدر می نویسد: در حقیقت، از عصر قائم مقام بدین سو، دو تمایل پدید آمدند و به تدریج هویتهای مشخص یافتند: یکی خواستار استقلال و داخلی کردن دولت و دیگری جانبدار استبداد و وابستگی به بخش مسلط جهان. این دو از یکدیگر جدا و رو در روی هم قرار گرفتند و همچنان رویا روی یکدیگر قرار دارند. جریان استقلال طلبی، بر اصل موازنه عدلی یا منصفی، کوشیده است مدخله قدرت خارجی را در امور داخلی به صفر رساند. بیشتر از این، کوشیده است ایران را از روابط قوا در مقیاس جهان، بیرون نگاه دارد. رشد را درون زا و خودجوش دانسته و در کار رشد پذیر کردن فرهنگ ایران بر اصول آزادی و استقلال و رشد بوده است. و جریان وابسته، استبدادی استبدادی خویش را بر مردم ایران در گرو خارجی کردن دولت و اقتصاد ایران و تجدید صورتی (به قول مخبر السلطنه هدایت «تمدن بلواری»، یافته است. از این رو، برغم جنبش تیباکو، امتیاز فروشی کار روزمره شاه و درباریان او شده است

هنگام انقلاب مشروطیت، دو بانک انگلیسی «شاهشاهی» و بانک روسی «استقراضی»، اختیار دولت را از لحاظ بودجه اش در دست داشتند. گمرکها در گرو قرضه ها بودند و روسها، برای دولت

در صفحه ۱۵



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

قاجار، قشون قزاق تشکیل داده بودند. اندازه خارجی شدن دولت را، منابع بودجه گزارش می کنند: هنوز تا ۱۲۴۹ شمسی، ۹۶ درصد بودجه دولت از منابع داخلی تأمین می شد. بقیه، از محل فروش امتیاز ۲/۷ درصد و از محل عوارض گمرکی ۱/۳ درصد، تأمین می شد. اما بهنگام انقلاب مشروطیت، تنها ۳۷/۵ درصد بودجه از منابع داخلی تهیه می شد. ۳۰ درصد حقوق و عوارض گمرکی و ۱۲/۷ درصد از محل واگذاری امتیازها و ۱۹/۷۵ درصد از محل قرضه های خارجی، بوده اند. بدان خاطر در قانون اساسی، رسیدگی به دخل و خرج کشور از وظایف اختصاصی مجلس شورای ملی گشت تا مگر بتوان دولت را، در بودجه خود و ارتش و نیروهای انتظامی، از قدرتهای سلطه گر آزاد کرد. جامعه ملی، اثر وابسته شدن دولت به اقتصاد مسلط و وابسته شدن خود به بودجه دولت را، روزانه تجربه می کرد. تجربه ای سخت فقر افزا و تلخ. با وجود این، برغم اصلاحات مالی، هنوز، بهنگام کودتای رضا خانی، نسبت درآمدهای بودجه دولت، از منابع داخلی و خارجی، همان ماند که بود اما جهت باب عمومی تحول سیاست مالی و پولی، استقلال دولت بود. اگر نه، قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ شمسی) و سپس کودتای ۱۲۹۹ ضرورت پیدا نمی کردند. سیاست اقتصادی دوران پهلوی، گویای توقف روند مستقل گرداندن دولت و بازگشت به روند خارجی کردن دولت و اقتصاد و متلاشی کردن فرهنگ از راه القای نه عاصری از فرهنگ غرب که عناصر ضد فرهنگی (پانگرای قدرت خود کاهه و استوره ساز قدرت غرب بمثابة سلطه گر) است. چنانکه در ۱۳۲۰، بهنگام بردن رضا «شاه» به تبعیدگاه، تنها ۱۲ درصد بودجه از منابع صرفا داخلی بود. ۱۸/۴ درصد از حقوق و عوارض بر واردات و ۵۳/۲ درصد از نفت و «منابع زیر زمینی دیگر» و ۱۶/۴ درصد کس بودجه. این روند، تا جنبش ملی کردن صنعت نفت و نخست وزیری مصدق ادامه پیدا کرد. اگر حکومت مصدق بر آن شد که دولت را «ملی» کند و نزاع اصلی با امپراطوری میرنده انگلستان و استبدادبانی که دربار پهلوی را ستاد خویش کرده بودند، نزاع بر سر دولت وابسته به ملت و با دولت یگانگانه با مردم و یگانگانه با قطب مسلط، گشت، از آن رو بود که مصدق می دانست معنای خارجی شدن دولت چیست. او می دانست که خارجی شدن دولت، وابستگی ملت به بودجه دولت و وابستگی بودجه دولت به جریان نیروهای محرکه (نفت و گاز و منابع زیر زمینی دیگر و استعدادهای سرمایه ها و...) از ایران به قطب مسلط و گرفتار فقر و فقر روز افزون شدن مردم کشور و عقیم گشتن فرهنگ و ناممکن شدن رشد است. وجه تمیز نهضت ملی ایران و مصدق از جنبش ها در کشورهای دیگر و رهبران آنها، توجه او به این مهم و به تجربه گذاشتن راه و روش رشد در استقلال و آزادی بود. او و حکومت او، ملی کردن با تحت حاکمیت مردم در آوردن دولت را، با اقتصاد بدون نفت و این اقتصاد را با تغییر ترکیب بودجه دولت و منکی کردنش به درآمدهای داخلی شروع کرد. با آنکه، بر اثر محاصره اقتصادی و جلوگیری از فروش نفت ایران، هزینه بخش نفت هم بر بودجه تحمیل شده بود، ترکیب بودجه را بدین سان تغییر داد: منابع داخلی ۳۲ درصد و حقوق و عوارض بر واردات ۶۵ درصد و کس بودجه تنها ۳ درصد. کودتای ۲۸ مرداد، بقصد بازگرداندن دولت به بیراهه خارجی شدن و متوقف کردن تجربه رشد اقتصادی در استقلال بود. وگرنه، آمریکا و انگلیس چرا تن به کودتایی می دادند تا نیم قرن بعد، رئیس جمهوری و وزیر خارجه آمریکا، بابت آن، از مردم ایران، پوزش بخواهند؟ پهر رو، با کودتای ۲۸ مرداد، روند خارجی شدن دولت و اقتصاد کشور، شدت گرفت. چنانکه در بودجه سال ۱۳۵۰، تنها ۱۰/۴ درصد بودجه از منابع داخلی بود.

۲۳/۲ درصد از حقوق و عوارض گمرکی و ۴۱/۵ درصد از نفت و ۳۵ درصد کس بودجه بودند. یکبار دیگر، در دوران مرجع انقلاب، کوشش شد بودجه و دولت داخلی شود و تحت حاکمیت ملت قرار گیرد. کودتای خرداد ۶۰، از نو، روند خارجی کردن دولت و اقتصاد و عقیم کردن فرهنگ را جانشین روند استقلال کرد. امروز، خود می گویند: ۸۰ درصد بودجه دولت از نفت و بودجه دولت ۸۰ درصد اقتصاد کشور است در جریان تجربه، اصل استقلال با اصل آزادی، آزادی هم بمعنای انتقال قطعی حاکمیت به ملت و هم بمعنای حقوق مند شناختن انسان و اصل رشد، همراه شد. اما آنچه از لحاظ حال و آینده اهمیت دارد، اینست: ایرانیان نه به شیوه انگلیس، در پی آزادی از دولت بوده اند و نه به روش فرانسوی، «آزادی از راه دولت» را می جسته اند. وجدان ملی خواستار آن بوده است که دولت را از سطره دو قدرت روس و انگلیس خارج و تابع ملت بگرداند. رشدی که این وجدان بدان رضا داده است، به حق، با استقرار حاکمیت مردم بر دولت، وارد مرحله بازگشت ناپذیر می شود هرگاه دولت دستگاه مکنده نیروهای محرکه و انتقال آنها به قطب مسلط، نماند. بر مردم ایران مشکل نبود در یابند که رشد خودجوش و فرآورده فعال شدن نیروهای خود که در جامعه ایران و در ایران است، نه از راه متلاشی کردن فرهنگ آنها که از راه رها کردنش از عناصر ضد رشد یا ضد فرهنگ قدرت، میسر می شود با وجود این، تمایلی که با کودتای سید ضیاء - رضا خان، هویت قطعی نیری پیدا کرد و «خط سید ضیاء» را در پیش گرفت، دیگر در پی آن نبود که اصول راهنمای انقلاب ایران را اکتفا کند. در انقلاب مشروطیت، جانبدار تقدم آزادی شد و با کودتای سید ضیاء - رضا خان، از تقدم تجد و ترقی بر آزادی و استقلال دم زد و امروز، - که متلاشی شده است - بخش حاکم بر دولت از تقدم «اسلام ناب محمدی» جانبداری می کند. در قلمرو اندیشه راهنما، واقفیت سخت در خور اهمیت اینست: آنها که گمان می برده اند باید ایران تا مغز استخوان فرگی شود، بعد از وقوع انقلاب، کوشش مستمر بکار برده اند که به آن انقلاب، اندیشه راهنمای را بدهند که نمی داشت اما دلخواه اینان بود و زمینه ساز کودتای رضا خانی و «تمدن بولوازی» با خارجی کردن کامل دولت و اقتصاد و به گمان آنها «غریبی کردن فرهنگ ایران» بود. پیونده نیست که رضا خان را «فرزند مشروع انقلاب مشروطیت ایران» می خوانند. بدیهی از صورت سازان نمی توان انتظار داشت که در یابند چرا با وجود شکست تجربه «غریبی کردن فرهنگ» که غرب خود بدان معترف است، از تنگدستی، هنوز نان خورده» تجد صورتی را می خورند؟ و باز نمی توان انتظار داشت به این پرسش پاسخ دهند: چرا از قائم مقام بدین سو و از جنبش تنباکو تا انقلاب مشروطیت، «موازنه علمی» یا «موازنه منفی» اصل راهنمای تمایلی شد که، تا امروز، تمامی جنبشهایی را برانگیخته و رهبری کرده است که صفت همگانی داشته و آزادی و استقلال و ترقی را هدف کرده اند؟

در برابر، «خط استقلال و آزادی» کوشیده است وجدان همگانی را نسبت به هم راه و همزاد بودن اصول راهنمای جنبشهای ایرانی، استقلال و آزادی و رشد و بیان آزادی بمثابة اندیشه راهنما، غنی و شفاف بگرداند. تجربه تلخ تقدم این اصل بر آن اصل را هم مردم ایران خود کرده اند و هم استواران بر اصول راهنمای جنبشهای ایرانی، بطور یگانه، بر خطر بودن آن را تشریح کرده اند. پرده های رکارنگ (یک روز، آزادی، یک روز، تجد، یک روز، روز اسلام ناب محمدی) را در دیده اند. پرده هائی را در دیده اند و می درند که پیروان «خط سید ضیاء» بر واقعیتی کشیده اند و می کشند که خارجی کردن دولت و اقتصاد و نازا کردن فرهنگ ایران است. رویارویی دو جریان تا بدین جا ادامه یافته است.

* منبع: به نقل از مقاله ابوالحسن بنی صدر - «ایرانیان از رهگذر انقلاب مشروطیت چگونه دولتی و چگونه رابطه ای با دولت را در سر داشتند؟»

۲- حاج مخبر السلطنه هدایت - «خطرات و خطرات» - چاپ چهارم ۱۳۶۳ - کتافروشی زوار - ص ۴۹۳
۳- «خطرات سری آرونساید» از طرف مؤسسه پژوهش مطالعات فرهنگی با همکاری خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۷۳
۴- در این باره از جمله ر. ک به: «تاریخ معاصر ایران» (کتاب پنجم)، مؤسسه پژوهش و مطالعات و فرهنگی؛ شیخ شهید فضل الل نوری (جلد اول و دوم)، انتشارات رسا، کتاب «اسناد هجوم انگلیس و روس به ایران» در سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰. ق، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه؛ اسناد تقض بی طرفی ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، انتشارات کور. ۵- فصل مربوط به ایران این کتاب ترجمه و در سال ۱۳۶۳ توسط آقای «پهروز قزوینی» به ضمیمه بخشی از اسناد و مکاتبات سیاسی وزارت خارجه انگلیس و به همت نشر آینه» منتشر شده است. ۶- همین کتاب، ص ۱۱، این کتاب یک بار توسط آقای صدیقی افشار در سال ۱۳۵۷ بوسیله انتشارات دنیا و یکبار نیز با ترجمه آقای لطفعلی خنجی در سال ۱۳۵۹ توسط انتشارات امیر کبیر به چاپ رسیده است. ۸- مجله پنجم، سال سی و یکم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۵۷ ش. لازم به ذکر است که آقای دکتر شیخ الاسلامی در قسمت ۲۴ مقاله مذکور، به شرح داستانی بدون ذکر مأخذ در باره ملاقات رضا خان و آرونساید پرداخته است و ادامه آن را در قسمت ۲۵ مقاله خود به گونه ای آورده و پایان بخشیده است که خواننده تا آگاه تصور می کند نوسنده به نقل از یادداشت های روزانه آرونساید واقعه ای تاریخی آشنا شده است. در صورتی که داستان فوق توسط بزرگ ابراهیمی نماینده منتخب شاه در «مجلس شورای ملی» پس از کودتای انگلیس - آمریکائی و ارتجعی ۲۸ مرداد ۳۲ تهیه و پس از به عرض ملوکانه رساندن و استعجازه از شاه در چهاردهمین سالنامه دنیا صص ۱۹۲ تا ۱۹۹ تحت عنوان: «داستان اولین برخورد میر پنج به زرنال آرونساید انگلیسی» به چاپ رسیده بود. ۹- در اوائل تابستان ۱۳۶۸ در گفتگویی با مرحوم دکتر غلامعلی وحید مازندرانی با حضور آقای رضا فراسی درواحد ارتشیو مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی درباره نقش زرنال آرونساید و اردشیر چی رپیورتر در کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ ش (داشتم)، آن مرحوم مطالبی به این مضمون فرمودند: «سالیانی چند پیش روزی اسدالله علم متن انگلیسی ای را برای ترجمه در اختیار من قرار داد. پس از مطالعه متوجه شدم که متن مذکور خاطرات زرنال آرونساید و چگونگی به قدرت رسیدن رضا خان توسط انگلیسیا است. احساس ترس کردم. متن را بدون آنکه ترجمه کنم روزی به اسدالله علم باز گرداندم. نه او راجع به عدم ترجمه سخنی گفت و نه من در این باره توضیحی دادم. بعدها شنیدم که متن مزبور را فرزند زرنال آرونساید برای تهدید و دریافت وجه ارسال داشته است و در این امر کوشش او مقرون به توفیق نیز بوده است و خوشبختانه اندکی بعد از این گفتگو، دو نامه به امضاء فرزند زرنال آرونساید خطاب به اسدالله علم به دست آمد که مؤید گفته مرحوم دکتر وحید مازندرانی است: نامه اول مجلس اعیان - بروم وود مانور لندن - چینال سنت جیمز ۵ دسامبر ۱۹۲۲ - چلمز فور

برخی از علایق [منافی] که این جانب حامل آمی ثابت خواهد نمود که ارزش آن را دارد که تماس نزدیک تری با کشور بزرگ شما داشته باشم. عالی جناب، مستدعی است ابراز احترامات فائقه و مراتب خدمتگزاری خاضعانه این جانب را به اعلی حضرت ابلاغ نمایند. ارادتمند آرونساید بارون آرونساید دوم آرختگل و آرونساید نامه دوم: مجلس اعیان - بروم وود مانور لندن - چینال سنت جیمز ۵ دسامبر ۱۹۲۲ - چلمز فور عالی جناب فی الواقع سعادت بزرگی بود که افتخار دیدار با شما و سخن از روز گاران گذشته دست داد. امیدوارم که شما و سر شاهپور رپیورتر، چکیده های مناسبی از مکاتبات پدرم و پدر سر شاهپور را به مناسبت پنجاهمین سالگرد حکومت خاندان پهلوی یافته و جمع آوری کنید. من نیز به نوبه خود خوشحال خواهم شد که از طریق ممکنه به شما در این خصوص کمک کنم. حقیقتی که در اینجا رخ می نماید، این است که یک بار دیگر در تاریخ کهن ایران زمین یک فرد ایرانی میهن پرست قیام کرده است تا میهن خود را از خطرات حفظ کند. رضا شاه کبیر، چنین مردی بود و من به خاطر همکاری پدرم با چنین چهره برجسته ای افتخار می کنم. امیدوارم یک بار دیگر شما را در انگلستان یا تهران ببینم و از مهربانی و مهمانوازی شما بسیار متشکرم. ارادتمند شما [رقم امضاء] آرونساید بارون آرونساید دوم آرختگل و آرونساید عالی جناب اسدالله علم وزیر دربار (تهران) ۱۰- بر برخی از جمله آقای شیخ الاسلامی مدعی شده اند که رضا خان با آرونساید تنها چهار جلسه ملاقات داشته است در صورتیکه از شواهد و قرآن چنین برمی آید که دفعات این دیدارها و گفتگوها افزونتر بوده است. از جمله در ص ۱۷۷ همین کتاب به نقل از زرنال آرونساید چنین آمده است: «به یاد دارم نخستین باری که او را دیدم بدنش از حمله جدی مالاریا می لرزید. فکر کردم او کسی نیست که با این بیماری ها از پای در آید». ۱۱- او تباد همدان صحیح است. ۱۲- اشاره است به سر جاسوس انگلیس و معلم انتخاب شده از سوی انگلیس برای آماده سازی رضا خان، سر اردشیر چی رپیورتر. ۱۳- رضا خان که با قبول نقش مزدور و کودتاجی از سوی سیاست انگلیس تن به خیانت به کشور و مردم میهن خود داده بود در همان آغاز برای آنان «مردک» ی پیش بود و حرص و طمع او برای جمع آوری مال از هر راه غیر مشروع نیز شناخته شده بود. در اینجا بخوبی روشن می شود که هم از آغاز زرنال آرونساید و کلنل اسمایس او را با این عنوان شناسایی کرده بودند و تبلیغات ناآگاهان و متفرصانی که مدعی هستند او در ابتدا آلوده نبود و بعدها دست به اعمال نااناست زد بی پایه و اساس است. ۱۴- در باره این دیدار زرنال آرونساید و زرنال دیکسن و کلنل اسمایس از اردوگاه قزاقان در آقابابا، سر دار همایون طی مکتوبی به سیداراعظم رئیس الوزرا در تاریخ ۱۰ برج عقب [آبان] ۱۲۹۹ چنین می نویسد: «دیروز چهار ساعت بعد از ظهر که جناب اجل جنرال آرون سابت و جنرال دیکسن با سرهنگ [اسمایس] را که بازدید فدوی آمده بودند مایل شدند امروز به تماشای اردوی قزاق [آبان] امروز [۱۰ آبان] ساعت یازده درموقی که فدوی مشغول دیدن سان بودم وارد شده از جلو صف عبور کرده باعث تمجید و توصیف شده [.] بعد صاحب منصبهای ارشد قزاقخانه را خواسته با

یک زبان خوش محب آمیز اظهار داشتند [.] سه سال است که دولت انگلیس تمام مخارج قزاقخانه را داده و در مقابل آن عوض اینکه استفاده از این مخارجات و زحمات ببرد با زبانه های تنقید آمیز مورد تعرض که در حقیقت بدگویی بوده است تلقی نموده است [.] حالا که ریاست دیویزیون به یک صاحب منصب با اطلاع..... تسلیم شده است باید در کمال تمکین حاضر اجراء نظریات اوشده و در کمال امیدواری مشغول انجام خدمت شوید و البته نسبت بشماها هم کمال محبت و مساعدت از طرف ایشان خواهد شد [.] بعد از ابراز این تلق ایشان حرکت کرده.... نیز بلافاصله حرکت و شهر مراجعت نموده بعرض این راپرت جسات و وز... (سند م. یک ۲/۶۰۹ مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.) در همین ارتباط کشف گزارش رمزی نیز از باور مسعود خان کیهان به نخست وزیر وقت به شرح ذیل در اختیار است: «مقام منبع حضرت اشرف آقای نسی الوزرا دامت عظمت [.] در تعقیب تلگراف نمره ۵ چونکه عرض شده بود در وزیر برای تحویل گرفتن قسمت قزاق مقیم آقا بابا رفته در این بازدید زرنال آرونساید و دیکسن هم بودند [.] پس از بازدید از طرف زرنال دیکسن نطقی مبنی بر فداکاری از طرف و صاحب منصبان قزاق نموده و تغییرات اخیر حسب الامر اعلیحضرت بوده چونکه مایل نبودند که رئیس صاحب منصبان این قسمت خارجی باشند که فقط مقصودشان منافع شخصی باشد لهذا اول سردار همایون را فرمانده تعیین فرمودند و در ضمن قول دادند که عترب به حسابهای ایشان رسیدگی خواهد شد [.] پس از مشارالیه در همین زمینه از طرف سردار همایون نطقی کرده شد و صاحب منصبان عموماً شکایت از سوء رفتار صاحب منصبان روسی و بی پولی و ضمناً منون از این پیش آمد بودند... (م. ک ۱۸۱۲ / اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.) ۱۵- همین کتاب، صص ۳۶۰ - ۳۵۹ ۱۶- همین کتاب - صص ۳۶۶ ۱۷- صص ۳۰۷ و ۳۰۸ همین کتاب ۱۸- سر دنیس رایست پس از نقل قول آرونساید و ذکر فرمانده سیاسی» منصوب از تهران برای رضا خان به اردشیر چی می کند. آقای شیخ الاسلامی با توجه به اینکه منبع مورد استفاده اش همین کتاب دنیس رایست بوده است و نام اردشیر چی رپیورتر را نیز در پاصفحه ملاحظه فرموده اند در متن تصریح کرده و در جمله پنجم و همچنین اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره های ۴۲ - ۴۱ (اسفند ۱۳۶۹) صفحه ۱۶ چنین آورده اند: «... اسمایس می گوید بین افسران مقیم قزوین این مرد از همه لایقتر و در عمل فرمانده حقیقی لشکر قزاق است گرچه به ظاهر تحت اوامر یک فرمانده سیاسی (سردار همایون) که از تهران منصوب شده است انجام وظیفه می کند.» ۱۹- دنیس رایست: «انگلیسها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی؛ امیر کبیر - ۱۳۵۹ - ص ۲۰۹. ۲۰- دنیس رایست، صص ۲۱۰ - ۲۰۹ همانجا ۲۱- دنیس رایست - صص ۲۱۰ ۲۲- دنیس رایست - صص ۲۱۱ - ۲۱۰ ۲۳- مجموعه این اسناد در یک مجلد با عنوان «مقدمت کودتای» از سوی مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. ۲۵- آرونساید در اینجا اشاره ای به تقاضای خود از احمد شاه در باره رضا خان نمی کند. نویسنده کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» در این باره قبل از یادداشت های روزانه فیلد مارشال لرد آرونساید که در اختیار لیدی آرونساید است» می نویسد: «آرونساید در جلسه دیگری که حضور شاه رسید سعی کرد وی را متقاعد سازد که اختیاراتی به رضا خان تفویض کند. ولی شاه مخالفت کرد.» نوشته: دکتر علی اصغر زرگر، ترجمه «کاوه بیات، انتشارات پروین - معین - ۱۳۷۲، ص ۷۰، ادامه دارد

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و لطفاً کتبی و چک نرسنید، وجه اشتراک را نقد و پست سفارشی یا به حساب بانک واریز فرمایند.

توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و تنها عنوان بحث آزادی و صرفاً با نظر نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در قبال آنها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد!
توجه! نویسندگان محترمی که مقالات خود را بابت مستخدم مقاله شان در نشریه چاپ شود، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری بصورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

شماره ۷۸۳ از ۷ تا ۲۰ شهریور ۱۳۹۰ Nr.783 29 Aug.-11 Sep. 2011

انطباق جوئی با دروغ، گریز از مسئولیت است

مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی به روایت قانونگذار، زیر نظر دبیرخانه مجلس خبرگان انتشار یافته است. در آنها، دست نویس ها نیستند.

آن زمان، به شورای انقلاب گزارش شد که مراجع جعلی پیش نویس را تصویب کرده اند. گزارشی از این جمله آیت الله گلپایگانی نیز به شورای انقلاب داده نشد. باز جمله در تناقض آشکار با پیش نویس است. هرگاه او با اصل حاکمیت مردم مخالف بود، می باید می نوشت: اصل محوری قانون اساسی که حاکمیت مردم است، می باید با اصل ولایت فقیه جانشین و اصول دیگر قانون اساسی، در انطباق با این اصل، باز نویسی شوند. پیش نویس قانون اساسی منتشر شد. در متن منتشره، نه جمله آقای خمینی وجود داشت و نه تذکر آقای گلپایگانی. طرفه این که رهبران حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی موافق بودند که پیش نویس به فرزندم گذاشته شود. اگر چنین شده بود، بسا ایران رژیم ولایت فقیه را به خود نمی دید و شما پرسش کنندگان نیز در کار رشد بر میزان عدالت اجتماعی بودید.

● پاسخ به پرسش سوم:

۱- پرسش کننده گرامی را منطق صوری، فریب داده است. چرا که صورت (قبول داشتن قانون و مقامها) شما را از واقعیت و حقیقت غافل کرده است. واقعیت اینست که قانون اساسی را مردم تصویب می کنند. پس مردم نیز می توانند آن را لغو کنند. مراجعه به آراء عمومی نیز اصلی از اصول قانون اساسی بود. لاید دو ضرب المثل یکی «عذر بدتر از گناه» و دیگری، «آمد ابرو را درست کنند، زد چشم را هم درآورد» را شنیده اید. آنچه او نوشته است، مصداق این دو ضرب المثل است:

۱/۱ - قانون اساسی را مردم تصویب می کنند. تصویب قانون اساسی و نقض و تغییر آن جزئی از حق حاکمیت مردم است. در جانی، در مقام اخطار به مخالفت آقای خمینی با فرزندم بروفق قانون اساسی بوده ام. اما، در جانی دیگر، خاطر نشان کرده ام که او روی دست فرعون بلند شده است. هرگاه به روزنامه های ۷ خرداد ۶۰ مراجعه شود، سخنان ضد قانون اساسی آقای بهشتی را می توان خواند. او گفته بود: «طرح مسئله فرزندم درست بمنظور تضعیف جمهوری اسلامی، تضعیف قانون اساسی، تضعیف مجلس و تضعیف دولت است». بدین سان، آقای خمینی و او خوب می دانستند مردم

کشور با این سه ارگان دست ساخت آنها مخالفتند. اگر نویسنده در متنی که نقل کرده است، تأمل کند، یعنی از صورت (دلسوزی قانون شکنی که آقای خمینی بود برای قانون) به محتوای سخن او عبور کند، می بیند او مرتکب چند گناه کبیره شده است: انگار حق حاکمیت مردم و نقض قانون اساسی. هم به این دلیل که بنا بر قانون اساسی، او اختیار و حق چنین اظهاری را نداشت و سخن او نقض اصل ۵۹ قانون اساسی بود و هم بدین خاطر که اگر همگان به قانون اساسی عمل می کردند، نیازی به فرزندم نمی شد. فرزندم بخاطر آن پیشنهاد شد که مردم خود تکلیف را معلوم کنند. پس مخالفت با آن و تهدید مردم به تفنگ بدست ها، یاغیگری بود. محروم شناختن مردم از حق حاکمیت (اصل ششم قانون اساسی)، بنا بر این، نقض قانون مردم ساخته و مقام مردم انتخاب کرده، استبداد گری بوده است. این سخن که ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه، نه تنها نقض حق حاکمیت مردم و خلاف قانون اساسی که روی دست فرعون بلند شدن بوده است.

۱/۲ - اما گناه کبیره سوم او این بود که ناقض قانون اساسی و ایجاد کننده مقامها، از راه نقض قانون اساسی و دست زدن به قلب، او و دستیارانش بودند. در آن سخنرانی، ناقض قانون به خود نقش مدافع آن را داد و مدافع و مجری قانون را، ناقض قانون خواند. این روشی است که زورپرستان دارند و از انقلاب بدین سو، بطور مستمر بکار برده اند. برابر اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس جمهوری مجری قانون اساسی بود. بر او بود که زیر بار نقض قانون اساسی و شکل دادن به سه قوه با نقض قانون اساسی و ارتکاب تقلب، نرود. سخنان آقای خمینی، در ۶ خرداد، تراواشات عقلی بود که یکسره به تسخیر قدرت درآمده بود. او به حرام کردن زن بر نماینده ای که جرأت کرده بود بر آقای رجائی خرده بگیرد، اکتفا نکرد و مدعی شد که باید مقول بگردد. مجلس به دستور او و با انتخاباتی بر تقلب تشکیل شده بود و شورایی عالی قاضی با نقض قانون اساسی از سوی او بوجود آمده بود و نخست وزیر و هیأت وزیران را او تحمیل کرده بود. عمل به قانون ایجاب می کرد با تحمیل مقامها بقصد باز سازی استبداد، مخالفت شود.

نسل امروز، نمی باید خود را با دروغ تطبیق دهد و از مسئولیت شانه خالی کند. وقتی آدمی دروغ می گوید و دروغ می شنود، رابطه خود را با قدرت تنظیم می کند. او می داند که مسئولیت شناسی ربط مستقیم دارد با شناختن حقوق خویش و عمل کردن به این حقوق و ایستادگی بر سر حقوق. پس چون از گوهر انسانیت خویش که مسئولیت عمل به حق است، غافل می شود، چاره را در تطبیق دادن زندگی خود با دروغ می بیند.

بر نسل جوان است که بداند دروغ ثناقض های فراوان در بردارد. پس سخن متناقض را نباید بپذیرد. حداقل مسئولیت شناسی ایجاب می کند ببیند آیا مجلسی را که آقای خمینی می گفت بالاتر از همه است، بروفق قانون و بدون تقلب وسیع تشکیل شده بود یا خیر؟ دو مقام قضائی بروفق قانون اساسی نصب شده بودند یا خیر؟ نخست وزیر را آقای خمینی تحمیل کرده بود یا خیر؟ تا کودنای خرداد ۶۰، آقای خمینی ۷۵ بار قانون اساسی را نقض کرده بود یا خیر؟ آیا هرگز، یک مورد نقض قانون اساسی را در طول ۳۰ توانسته اند بیابند و به رئیس جمهوری بنی صدر نسبت بدهند یا خیر؟ تا ۷ خرداد ۶۰، روزی که آقای بهشتی مصاحبه کرده است، او برای رئیس جمهوری تنها ۲ تخلف از قانون اساسی یافته بود: یکی این که صورت دارائی های خود را به قوه قضائیه نداده است و دیگری این که مصوبه مجلس را امضاء و ابلاغ نکرده است. اما بنا بر اصل ۱۴۲، رئیس جمهوری موظف نبود صورت دارائی خود را به دیوان عالی کشور بدهد. و چون شورای عالی قضائی را قانونی نمی دانست، داوطلبانه صورت دارائی ها را به آن شورا نمی داد. امضای مصوبه مجلس نیز، یک مورد بود: کودتاجیان در تصویب آن از منطق صوری سود جستند. نوصیح این که، در صورت، قصد حذف «فرامین همایونی»، اما در محتوی سلب هرگونه اختیار از رئیس جمهوری، خاصه در فرماندهی نیروهای مسلح بود. از قرار متوجه شده بودند که به قول مشکینی، بنی صدر در مورد اصل ۱۱۰ کلاه سرشان گذاشته است. بنا بر آن اصل، «رهبر» اختیار اجرایی نداشت. در آنچه به نیروهای مسلح مربوط می شد، غیر از نصب چند مقام، بقیه فرماندهی این نیروها، بنا بر اصل ۱۱۳ با رئیس جمهوری بود. پس هدف مجلس کودتاجی، یکی نقض اصل ۱۱۳ و دیگری دست یافتن بر بانک مرکزی و آسان کردن خورد و برد بود. رئیس جمهوری چگونه می توانست چنین مصوبه را امضاء کند؟ افزون بر این، کودتا به واپسین مرحله خود رسیده بود و رئیس جمهوری اعلان کرده بود که در مقام مجری قانون اساسی، مصوبه مجلس را مخالف قانون اساسی می داند و آن را امضاء نمی کند. در همان زمان، آقای بهشتی به شورای عمومی دیوان کشور مراجعه کرد و آنها به اتفاق آراء گفتند: رئیس جمهوری اعتراض کننده به عدم اجرای قانون اساسی را که خود نیز تخلف نکرده است، نمی توان محاکمه کرد. افزون بر این، رئیس جمهوری در پی تصحیح اشتباه خود، مجلس و شورایی عالی قضائی و حکومت را غیر قانونی می دانست و برابر قانون اساسی حق با او بود. اگر آنها قانونی بودند، چرا از فرزندم وحشت داشتند؟ و می دانید که در هشدارنامه ۲۲ خرداد، باز دیگر کودتاجیان را به قانون

خواندم و همگان را فراخواندم به تن دادن به قانون اساسی. پاسخ آنها کودتا شد. باری، وقتی نسل امروز پاسخ این پرسشها را یافت، در می یابد چرا استبداد باز سازی شده است و چرا او اینک گرفتار استبداد ولایت مطلقه فقیه است.

● خود را تطبیق دادن با دروغ و گریختن از مسئولیت:

و بدانید از چهار دسته ای که خداوند نمی آمرزد، یکی دسته دروغ سازان و دروغگویان است. نیایش داریوش نیز این بود که اهورامزدا ایران را از دروغ حفظ کند. یک علت از علتهای نابخشدنی شمردن دروغ زنان، اینست که در جامعه معتاد به اطاعت از قدرت، دروغ، زبان رسمی می شود. انسانها به خود، به همسر و فرزند خود و به یکدیگر و البته به دولت و مأموران او دروغ می گویند. زبان رسمی دولت استبدادی نیز دروغ است. اما چرا دروغ می گویند: هم بدین خاطر که دروغ بکار تنظیم روابط قوا می آید و هم از این رو که دروغ بکار توجیه مسئولیت گریزی و فعل پذیری می آید. در پرتو این یادآوری، در مقدمه پرسشهای خود تأمل کنید تا ببینید، سانسوری را که شما و جمهور مردم قربانی آن هستید، می تواند از لحظه ای که نخواهید دروغ بشنود، بشکنند. هرگاه، مردم ایران بمتابه انسانهای حقوقمند، مسئولیت خویش را بشناسند و بر آن شوند که زندگی خویش را با دروغ منطبق نکنند، درجا، دیوارهای سانسور می شکنند. چنانکه شما بهمان اندازه که مسئولیت خویش را شناخته اید و بر آن شده اید که بسان یک انسان حقوقمند زندگی کنید، از حصار سانسور بیرون آمده اید.

حصار سانسور را عمدتاً با دروغ می سازند. دروغ بدون تناقض نیز ساختنی نیست. پس کسی که بخواهد زندگی یک انسان مسئول را بجوید، می تواند تناقضهای موجود در دروغ را بیابد و دیگران را از آن آگاه کند.

بدین قرار، هرگاه نسل امروز، در خود بمتابه تاریخ بنگرد و بر آن شود که خویش را بمتابه زیسته در استبداد و دروغ، نقد کند، گذشته ای را که در زندگی او ادامه یافته است، همان سان که هست می بیند، انطباق دادن زندگی با دروغ را غفلت از حقوق و استقلال و آزادی و مسئولیت خویش می یابد و چون بر آن شود بخش زور و دروغ را از مجموعه ای بزداوند که گذشته و حال است، خویش را مستقل و آزاد و در جنبش خواهد یافت. خواهد دید حمله مستمر مثلث زورپرست به منتخب اول تاریخ ایران، در بخشی بزرگ، بخاطر نگاه داشتن نسل امروز در قید سانسور و اعتیاد به دروغ، است. برای صحنه سیاست را از آن خود کردن و با تکیه به قدرت خارجی بر مردمی غافل از استقلال و آزادی و گریزان از مسئولیت، حکومت کردن است.

«ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین»

تازه ترین کار پژوهشی محمد جعفری منتشر شد

"این که شما ملاحظه می کنید که در ایران در طول سی سال گذشته به اتهام ارتکاب حدود شرعی همه ساله تعدادی اعدام و یا رجم شده یا شلاق می خورند، بیش از آنکه ربطی به اسلام و حتی فقه سنتی داشته باشد به نظام قدرت و نظریه اربعاب حکومتی و حفظ حکومت از اوجب واجبات است بر می گردد. ما در کشور با یک دستگاه قضائی جبار روبرو هستیم که به جای اجرای عدالت در کشور، خود مدعی مردم در جهت اجرای منویات دیکتاتوری ولایت مطلقه فقیه است و چه بدرستی آقای بنی صدر در مقام ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۰ به آقای دکتر بهشتی رئیس دیوان عالی کشور گفت: " آقای بهشتی! وقتی مدعی خود قاضی است و این پرونده سازی های مفتضح می کند دادرس خدا است." (ص ۱۳۷ کتاب)

- * امور نهی شده بر پیامبران در قرآن
- * حدود اختیارات پیامبر و رسالت در قرآن.
- * ولایت فقیه چگونه صیغه ای است؟
- * نقد میانی فقهی کتاب حکومت اسلامی آیت الله منتظری

قیمت: ۲۵ یورو

علاقمندان که مایل به خرید کتاب هستند، از طریق آدرسهای ذیل می توانند کتاب را خریداری کنند:

پست الکترونیک: mbarzavand@yahoo.com
آدرس پستی:

Enghelabe Eslami Zeitung

Postfach 11 11 18
D - 60046 Frankfurt - Germany